

کتابخانه شورای اسلامی
۱۰۵۷۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب **تفہ العسل در معجبات**

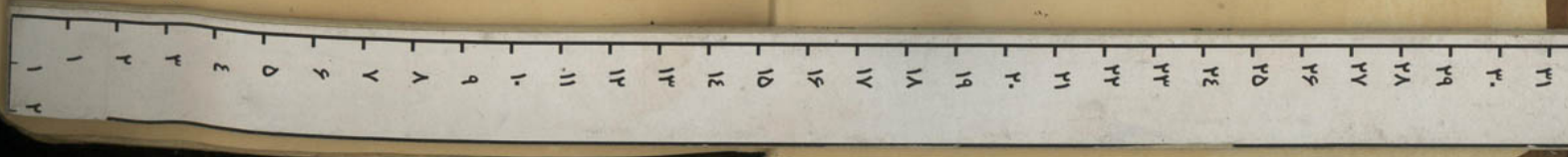
مؤلف **امیر محمد باقر**

مترجم

شماره قفسه **۱۵۶۵۳**

شماره ثبت کتاب **۹۱۱۹۱**

جمهوری اسلامی ایران



کتابخانه شورای اسلامی
۱۰۵۷۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب **تفہ العسل در معجبات**

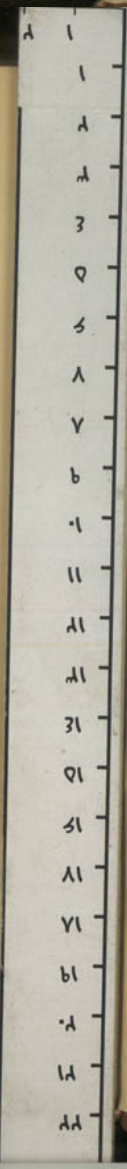
مؤلف **امیر محمد باقر**

مترجم

شماره قفسه **۱۵۶۵۳**

شماره ثبت کتاب **۹۱۱۹۱**

جمهوری اسلامی ایران



کتاب طب
تاریخ
مؤلف
م

۱۵۹۵۳
۹۱۱۹۱



Handwritten red ink scribbles and lines, possibly representing a diagram or a list of items.

هر ذره چون خورتا بان ظاهرست و در هر قطره چون
ماه درخشان باهره و درود نامعدود بر روان زمره
انبیا و جمله رسول که مداوی امراض قلوب مریمه و تقوی
علیه اند و معالج ابدان کثیر الاخلاط سهل ایمان و مفتوح
سدد کفر لیزج بادویه احسانند خاصه آن جیب قلوب
و طبیب علت عیوب مداوی علل شرک و نفاق و واسطه
سطة التیام جراحت فراق و شقاق متولی دارالشفاء
اسلام و متصدی امور جمهور و مقام انام صدر الحریده
مهتری بیت القصیده پیغمبری مکرم مجتبی ابی القاسم
محمد مصطفی حق لعل توان جوهر جان ساخته اند
کام هر خسته دران حق همان ساخته اند و برآل کثیر التوالد
واصحاب عدیم المثلش که طبیب اسقام میل و مداوی
امراض و الام و علل اند شامل باد بانون و الصاد

شفا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ انزلها الرب لبر
السقم حمد و سباس بقیاس منبع قدیم و صانع حکیم بنا
علت قدرته و جللت حکمته سزاوارست که بر دقایق قدرت
و حکمت نامتناهی او هیچ آفریده کماهی و تقوف و آکامی بنا
و بقدرت کامله و قوت شامله قوی و بنیة قابله انسانی بنا
که اکل انواع بدایع و اخص اجناس مختلفه الطبايع است
از جواهر متضاده ترکیب فرمود و بدن ضعیف و تنجیب
آدمی را بادویه عواطف از ورطه انحراف شفاء عاجل
و صحت کامل کرامت نمود و اسالت دم را از رده و مجاک
حیوانات دم بدم فرمود تا موجب قوت قوی و سبب نشو
و نما گردد تعالی شانه و عظم برهانه که آثار قدرتش در

اما بعد گوید فقیر عفو الله العنی محمد بن محمد بن محمد الملقب
بالبحی المدعو الشیرازی که بالناس بعضی زنجبان صادق الوداد
خاطر فایز است شد بر آنکه تحریر سطر از فوائذ لطیفی و تقریر
شطری از فرائد تجریدی بقلم شکسته زبان در صد بیان آرد
هر چند تو زح خاطر و تفرقه باطن و ظاهر نه در آن در وجهی
که علاج پذیرد یاد دست امید تواند که دامان شفا کیرد لیکن
محمد الله الشافی الکافی که کوکب طالع این دلخسته از ورطه
انحراف و سقوط قوی و مهلکه هبوط و اختفای زویدر و
استقامت و اوج سلامت نهاد و دیده حدس لا از پرتو
انوار کیمیا آتار هندسی کشاد که غبار مهر شعاعش میآید
کحل الجوهر محلی دیده مد دیده است و روشنایی نامه مکاشف
حکمت دناش از روی صحت اسالیب کلام نردمشایه
خواص و جمایر عوام مطبوع و پسندیده است. عقل بوقلمون

در جمع دانشوری ذخیره دار است. و طبع سخن گذارش
بسان لولوع مکنون صافی و آبدار است. حاوی انواع
فضایل و کما فی اجناس خصایل کشته اسباب علامات در
انجمن مینش روشن و پیدای ظاهر هویدا است و آراء
صریح موجز کلام نفیسش شارح مغلفات العارز شرح
و فاتح مواد هر معماست. بلند قدری که در عنفوان جوانی
پر خرد خرده بین نزد کما عقل سلیمش سر تسلیم بر خط اتباع
و انقیاد بسان قلم دو نیم نهاده و در راه طلب چون شمع
جمع بیک قدم ستاده و دست ارادت بدامن اقبال و سعادت
چون سالک بلا سخر دم و طالب ثابت قدم در رزه و اوارا
بعنوان پیری قول کرده. و از مرتبه خود رایج بکوی آشنایی
عدول کرده. اعنی خلف الامر الفقام منقذ الفضلاء بین
الانام مستحق انقام الظلم بتریق العدالة و الانصاف

مداوی الام الجود و الاعتناء المستفیض من الله الملك
المثان کمالاً للدولة و الرفعة و الایالة و الحکومة و الدین
پیری بیک بن سبی النبی خلیل الرحمن. لا زالت شمس
عدله و احسانه مشرقه و شرف سعود اقباله منبجته. امید که
ذات عالی صفاتش از اسباب زمان و آفت دوران محفوظ
و در امان باد بالتون و الصاد. مرخو آنکه مقبول طبع سلیمه
و مطبوع از همان مستقیمه گردد و این نوبه و دیاض حکمت
که مستی شده به کتاب کشف العلیل عظمه الله عن الخطاء
و الخلل چون لولوع مکنون مزبل مسموم هموم و چون شراب
عذب سایغ و مفید علی العموم باذ و بنیان این کتاب بر پنج باب
و خاتمه نهاد **باب اول** در بیان معرفت
نص و اقسام او و طریق تشخیص امراض و تدابیر معالجات
و استدلال بالوان بولد و برآز و در بیان کیفیات اهویه

الشیخ بابین رضوان

و طبع فصول اربعه و لوازم هر یک و امراض حادثه
انهر کدام **باب دوم** در بیان طبع اخلاط
اربعه و لوازم هر یک و ذکر امراض و علامات و بیان
معالجات و ابتدا کرده می شود از سر علی فح الترتیب تا بقدم
باب سوم در بیان عوارض داله بر
فادتن و هلاک بدن **باب چهارم** در بیان
طبع بقول و شمار و ادویه و اشربه و خوبیات غذائی و غیر
غذائی و غیر ذلك **باب پنجم** در بیان تراکیب
و معاجین و اصمده و اطلیه و ذر و دلت و سفوفات
و خوبی و افراض و غیر ذلك و کیفیت ترکیب و ترتیب
هر یک و بیان تدقیق و تسجیق و طنج و تصفیه و سایر اعمال
ضروریة **خاتمه الکلام** لتمام المرام در بیان طبع و افاض
اغذیه و اشربه و طیفه ذره پروری آنکه اگر بر نقصان و

در بیان

صفا

خلل بنیان علم و عمل این مقاتلتی عمارت مطلع کردند و دانند
که خارج از قانون شفا و برون از حیطة امکان نجات و دوا
بوده هر ایینه ذیل اغراض فرو گذارند و از زلت قدم و جرأت
قلم فقیر صاحب تحمیر در گذرند **فَاتِي بِالْعَزِّ وَالْقُصُورِ مَعْتَرِفٌ**
وَمِنَ حِجَارَاتِكَ رَالِابَرِ مَعْتَرِفٌ وَمِنَ اِنَّهُ الشِّفَاءُ فِي الْاَسْتِقَامِ
وَالْعِلَلِ وَالْعُقُومَاءِ مَوْكٌ عِنْدَ كُلِّ خَطَرٍ وَزَلَّ تَهْدِيَةُ الْمَعْرِفَةِ
بلان اعزك الله في الدارين كه حكماى عظام تعلق نفس انسانى
بانه بدن بقتيلاء افروخته تشبيه کرده اند و گفته اند كه چنانچه
سبب انعدام روغن فتيله مشتعله منطفي گردد همچنين
انعدام حرارت عزيزى هائيه نفر از بدن مفارقت كند و
همچنانچه سبب فساد روغن اختلال در اشتعال چراغ بديد
آيد همچنين سبب فساد رطوبت عزيزى امراض و اسقام و
علل و الامم هويدا گردد و اعضاء آدمى كه از اول مزاج از كان

متولد شده بر دو قسم هماده اند يكى مفرد و دوم مركب اما قسم
مفرد بر دو وارده نوع باشد نوع اول عظام بود كه عبارت است
از اجسام صلبه كه مستدعى قوام بدن باشد و رباطات هر
آينه از عظام ناشى مى گردد نوع دوم عَضُوف باشد
كه عبارتست از جسمى كه متوسط باشد بين اللحم والعظم تا نكند
كه لحم از صلابت عظم متاثر گردد و نكند از كه عظم بر طوبى لحم
مأصق گردد نوع سوم عَصَبٌ باشد و آن عبارت از شى
نرم بود كه از عضو دماغ بديده آمده باشد و نخاع مانند جدوى
بود كه آب از چشمه فرا كيرد چه عين مَثَابِت دماغ بود و
نهر مَثَابِت نخاع و فايده عَصَبٌ رسانيدن حس و حركت
بود بسيار اعضا و هر آينه اعصاب كرافاده حركت
ميكند بوجه و اعضاء ظاهر و باطنه استفاده حس و
حركت ميكند از نخاع نوع چهارم رِباط بود آن حسيت

شكل عَصَبٌ ليكن اصلب بود و از عظام بديده آمده و بعضى
مربوط بعضى است نوع پنجم لحم بود و طبيعت او حار و تراب
باشد و معاونه اعصاب و شرايين و آورده ميكند كه آنها
بالطبع باره يابند نوع ششم شحم بود و آن حسيت حار
لطيف و بر اطراف عَضُلٌ باشد كه موضع عَضَلت و چون
طبيعت عَصَبٌ باره يابى بود هر آينه لاحق باشد بشحم تا
شحمين وى كند و معين هضم غذاء وى باشد زيرا كه عرض
از وجود لحم هضم مافى داخل العروق است و عرض از شحم
شحمين عَصَبٌ برومى كه مانع او نكرد از سرعت حركت
بس اگر لاحق گردد بحجم غليظ مانند لحم هر آينه متعسر باشد
حركت او و لحم بر مثال كل بود و شحم بر مثال كج مرنبا را نوع هفتم
شرايين بود و آن عبارتست از جدا و له مضاعفه و وعاء
روح بود و حمل حيات كند از قلب بسيار بدين و از وى دو شعبه

مشعركه ديكي بسوى ريه آيد و آن يك طبقه بود تا موجب
سلاست و طواعيت گردد نزد انبساط و انقباض هنگام
استنشاق و يكى ديگر منقسم مى گردد بدو قسم يكى ازان هاعده بود
به مافوق و يكى ديگر هابط بود بخواب سفل تا هردو محيط محيط
بدن باشند نوع هشتم آورده بود و آن عبارتست از
جدوى چند كه مشابه شرايين باشند الا آنست كه شرايين
متملند بر طبقات و آورده همين يك طبقه بود و از عضو
كبد ناشى گردد و حمل غذا بساير اعضا كند و از كبد و عروق
ناشى بود يكى از جانب متعرب تا جذب غذا كند به كبد
و انرا باب كوئيد و ديكرى از جانب متحد بود و رساننده
غذا بود از عضو كبد بساير اعضا و اين را اجوف كوئيد
نوع نهم تَرَبٌ بود و آن عبارت از جسمى شحمى باشد كه محض
بوده لحافات معده از قدام و مقيده حرارت بود با شحم

انبساط هرگاه که معده پر از غذا بود نوع دهم عشا بود
 وان عبارتست از جسمی منبسط از لیف عصبانی که موجب حفظ
 جواهر و اشکال بود نوع یازدهم جلد بود وان جسمت
 مرکب از شطایب عصبیه و ریاطیه و اجزاء شعریه از عروق
 و موجب حفظ باشد و منقبض فضول باعضاء ظاهر بود
 و دافع فضول بود از عروق و مزبل و سبخ بود از تمام نوع دهم
 بقی بود وان عبارت از جسمیست که مناسب طبیعت عظم
 باشد و مخلوق بود در تجاویف عظام و حرارت دم و رطوبت
 او سبب برودت و پیوست عظم هر آینه اعتدالی پذیرد
 و عظم را عدا صالح میشود اما اعضاء مرکبه بر د و ضرب بود
 یکی ظاهر که عبارتست از راس و عین و لسان وید و غیر
 ذلک و دیگری باطنه که عبارتست از دماغ و ریه و کبد و
 قلب و ممره و طحال و معدنه و میما و کلیه و مثانه و الت

تولید و اما عضو دماغ پس او جسمیست محوی در غشایین و
 و منع روح نفسانی باشد و هر آینه منسحب میکرد از وی
 اعصاب سایر بدن و مشتمل بود بر سه بطن و اما ریه پس
 او جسمی تنبلی رخیو باشد مثبت زبله معقد و الت تر و روح
 بود و جذب هواء صاف کند و قصبه وی مدخل و مخرج
 هوا بود و نفس ریه منقسم میکرد بدو قسم یکی از ان
 در تجویف صدر پایین بود و دیگری در تجویف صدر پایین
 بنا بر حصول منفعت مادام که عضو ریه سالم باشد و هرگاه
 که یکی ازین دو جهت را آفتی رسد جمعی دیگر بفرایند تر و روح
 مشغول نشود تا موجب فساد بدن نگردد اما قلب جسمیست
 صنوبری الشكل الحی الجوه صا حب تجویف و وعاء روح
 حیوانی باشد و دم از شرائین وی بسایر بدن منقبض میکند
 و مرده را غلاف بود تا موجب حفظ وی باشد و جای دل

در وسط بدن بود و غذا از عضو کبد بدو فایض کرد و
 در تجویف قلب در دود و شعبه دقیقه از عضو دماغ بقلب
 متصل بود تا موجب احساس موزیات گردد و تا حواس
 ادراک امور نفسانیه کند مانند غضب و جزین و خوف و
 سرور که اینها امور خارجه اند از بدن و تا برساند این امور
 را بنفس پس برسد تا را و بقلبا اما عضو کبد پس و جسمیست
 الحامی الین و لا طب از قلب و حامل روح طبیعی بود و وعاء
 دم باشد و قوام دم بود سایر اعضا و هلالی الشكل باشد
 و شعبه از عروق او بیرون میرود و منقسم می گردد و بعضی
 اذن بقعر معده و امعای آید تا جذب غذا کند بسوی کبد
 و کبد آنرا مستحیل سازد بدم و در حدبه خود آنرا بضم دهکده
 آن آورده بود که از وی هر آینه دم بسایر اعضا جاری میکند
 و جرم کبد شابه دم میگرد بود و کیلوس در وی تکوین آید

غایت و سع که مجمع شغل بود میچنانچه مثانه مجمع بول باشد
 و اما کلیه پس او جسمی صلب و لحمی بود و از شان او تصفیه
 دم باشد و جذب آب کند و مثانه رو را سازد و هر یک از
 کلیتین را عنققات بود یکی از ان متصل بود بخرقی که بر
 میخیزد از حدبه کبد و دیگری آنست که می گذرد بر مثانه
 اما مثانه جسمی محوی عصبانی بود مرکب از دو طبقه و بر فم
 او عضله ایست که منع بیرون آمدن بول میکند فی اراده
 و در داخل وی سه لیف باشد یکی بطول تا جذب مائیت
 کند از کلیتین و دیگری بعض تا تمامی آب را خارج دفع کند
 و سیوم بول را ب بود که آنچه در وی مجتمع گردد آنرا بیک
 دفعه دفع کند و عضله که بر فم او بود با خنیا رسد و منبسط
 میگرد اما آلات تولید هر آینه در ذکور و انات باشد
 لیکن قوت مدبیره ابراز الت ذکور کرده بنا بر حفظ حرارت

ذکور و آلات اناث داخل و مرکب بود بنا بر نقصان حرارت
انات و منی مرد از انبیه به اخیل مُصَب میگردد و منی
انات به داخل رحم و رحم هر آینه جوهری عصبی باشد تا صا
الحس و الا لئذا ذب و متمد و متبع کرده نزد شوخین
و مُقبض گردد نزد خلوجین و مشتمل باشد بر دو بطن
یکی بمینی و دیگری بسیاری اما بطن ایمن اسخن از بطن
ایسر باشد و بنا بر است تا ایمن موافق ذکر بود و این
موافق اناث و مرد را عقی بود متمد بجانب قبل و متمد
اخلیل باشد و حکماء عظام بدن آدمی را تشبیه نمید
کرده اند مرکب از اشیاء مختلفه مثل حجاره و حص و
خشب و خشت و غیر ذلک و مرتب بود بر شوارع و انها
جاریه و اصل این بنا از نه جوهر مختلفه الاشکال بود که
انها ملاک این بنیانند و آن نه جوهر عظم و مخ و عصب

و عرق و دم و لحم و شعر و ظفر و شحم باشد و آن بنیانزاده
طبقه باشد که آن سر و گردن و سینه و شکم و پشت
و کوهکاه و نشستگاه و رانها و ساقها و قدمها بود
و بدو بست و چهل و هشت عمود بر پای بود که مراد استخوانها
بود و مشتمل بر هفصد و بیست رباط بود که مراد اعصاب
و ده خزانه مملو از جوهر نفیسه مختلفه الالوان درونی
نهاده شده که آن دماغ و نخاع و ریه و قلب و کبد و
مراغه و طحال و معده و معاوکبیتین و انبیه بود و این
مدینه را درها باشد و سیصد و شصت تن در وی مسکن
دارند که آنها عروق و ضواریب اند و سیصد و شصت
جذول در وی روان بود که آنها آورده اند و ابواب
این مدینه دو دوازده بود که آنها عینان و اذنان و مخزن
و نذیان و سیلان و نم و سوه بود و احکام این مدینه بدست

هشت صناع بود که آنها جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه
و غاذیه و بناییه و مولده و مصوره اند و پنج خار س بدن
مدینه کاشته باشند که آنها حواس خمس ظاهر اند و این
بنیانزاد بود و عمود بر پای داشته استناد قدرت که آن پیاها
اند و بدو جناح او را حرکت داده بشش جهت و سه قبیله
داد روی جای و مسکن داده که آنها نفس شهوانی اند یعنی
جن و نفس حیوانی یعنی انس و نفس ناطقه یعنی ملائکه
بر سر هر یک از این سه قبیله امیری و رئیس بر کاشته که آن
عقل بود سبحان القادر علی ما یشاء **باب اول**
در بیان تعریف بنض و انقسام او باقسام و طریق تشخیص
امراض و تدابیر معالجات و استدلاله بالوان بولد و براد
و غیر ذلک من الالام و در بیان کیفیات اهویه و خواص
هیک و امراض حادثه از هر کدام بدان اگر مک الله بالصحة

و العافیة که بنض عبارتست از حرکت است از او عبیه روح
در حالت نفس بر آوردن و فرو بردن و حرکت از انبساط
و انقباض از برای تیرید روح و مشتمل بر هردو حرکت و دو
سکون بنا بر ترکیب او از انبساط و انقباض و اولی است از
سکون بین حرکتین متضادین و قوت و ضعف قلب از
بنض معلوم میگردد و لیت بنض از لطوبت بود و صلاحیت
او از نیوست و اختلاف در بنض یا بسبب کثرت اخلاط
بود یا بنا بر شدت ضعف و هر گاه که این هردو با فراط بود
هر آینه بنض لا حسن و زین باشد و دیدن بنض از دست
چپ اولی بود زیرا که زود تر جز از حال دل دهد و اعتماد
بر حرکت بنض زفانی کرده شود که صاحب بنض را در آن
اشاعضب حرکت بیامده باشد و ترسناک نبود و بغایت
تشنه و کرسنه باشد و از سیری تقبل نبود و تودد وافر کرده

باشد پس بعد از رعایت شرایط باید که اگر نبض مرین
بعایت قوی باشد هر آینه سرانگشتان را سخت فرو برد
مبادا قوت نبض دفع سرانگشتان کند و حرکت نبض معلوم
نگردد مگر آنکه دست بیمار بعایت لاغر باشد یا نبض مرین
بعایت ست و ضعیف بود پس لا یسر انگشتان از آنم باید فرو
برد تا بر صلاح و فساد حال نبض اطلاع تام حاصل کند و چنانچه
نبض را بگیرد اگر با اعتدال حرکت کند علامت صحت مزاج
باشد و بدانکه بسایط نبض نه بود یکی طویل و اجزاء او در
طول احساس کرده میشود بحسب اکثر و سببش کثرت حرارت
بود و یکی دیگر نبض قصیر بود و مقابل طویل باشد و سببش
قلت حرارت بود و یکی دیگر معتدل بینهما بود که حرارت
و برودتش با اعتدال باشد و یکی دیگر نبض عریض باشد
که چون انگشتان آنرا فراید هر آینه از جانب عرض دلا

بر زیادتی رطوبت کند و یکی دیگر نبض ضعیف باشد
و مقابل عریض بود در آنکه دلالت بر قلت رطوبت کند
و یکی دیگر معتدل بین العریض و الضعیف بود و دلیل
اعتدال بدن باشد در رطوبت و پیوست و یکی دیگر
نبض شاهق بود که اجزاء او در ارتفاع دریا فته شود
اکثر از نبض معتدل و دلیل زیادتی حرارت بود و یکی
دیگر نبض مخفی بود و مقابل شاهق باشد در آنکه
دلیل بود بر قلت حرارت و یکی دیگر جنس ثانی ماخوذ
از مقدار کیفیت بود و منقسم می کرد در بقوی و ضعیف
و معتدل بینهما اما قوی آنست که سرانگشتان را بگوید
کوفتی شد بحیثیتی که برسد بعرق انامل و دلیل بود بر شدت
قوت حیوانیت و اما ضعیف برخلاف این باشد و
معتدل بینهما دلیل نوسط بود اما جنس که ماخوذ از زمان

حرکت منقسم می کرد در سریع و بطی و معتدل بینهما اما
سریع آنست که تمام کرد در حرکت او در مدتی قصیر و دلیل
بود بر شدت حاجت قلب بهوای بارد و بطی برخلاف
این باشد و اما جنس چهارم ماخوذ از قوام المنته منقسم می کرد
بصلب و لین و معتدل بینهما اما صلب عبارت از آنست
که سرانگشتان فرو نرود در نبض بنا بر پیوست بدن و لینی
برخلاف این بود و معتدل بینهما دلیل نوسط حال بدن باشد
در پیوست و رطوبت و اما جنس ماخوذ از زمان سکون
هر آینه منقسم می کرد در متواتر و متفاوت و معتدل بینهما اما
متواتر پس آن بود که کوتاه کرد در زمان محسوس بین الحکمتین
القرعیتین و دلالت بر ضعف قوت حیوانیت کند و اما
متفاوت برخلاف این باشد و جنس سادس ماخوذ از مقدار
عبارت از چیزیست که در تجویف قیوح است و منقسم می کرد

به مثلی و آن چیزیست که دلالت کند بر کثرت دم و روح و
یکی دیگر خالی بود برخلاف مثلی و یکی معتدل بینهما که
دلالت کند بر اعتدال هر دو و اما جنس سابع ماخوذ از
کیفیت جرم عرقست و منقسم می کرد در بجا و بارد و معتدل
بینهما اما حار دلالت کند بر حرارت آن چیزی که در تجویف
اوست از دم و روح و اما بارد هر آینه دلالت کند بر
برودت او و معتدل دلالت کند بر اعتدال او در حرارت
و برودت و اما جنس ثامن ماخوذ از وزن حرکت آنست
زمان سکون او مساوی زمان حرکت باشد و دلالت
کند بر اعتدال حال در انقباض و انبساط و اما جنس ناسع
ماخوذ از استواء آنست که سر چهار انگشت در بسط مساوی
باشد و اماخوذ از اختلاف آنست که در بعضی از سر
انگشتان بسط زیاده باشد و در بعضی کم و اما جنس

عاشق منم میگرد مختلف منتظم و غیر منتظم است که نکجا
باشد حرکت خود برینستی واحد و دلالت کند بر تشابه حال
بدن و غیر منتظم برخلاف این بود و این قسم عند التحقیق
داخل بود در تحت جنس تاسع پرستوم بعض مريض اگر بر
الحکته باشد دلیل حرارت بود و اگر بطی الحکمه باشد دلیل
برودت بود و اگر متوسط الحکمت باشد دلیل اعتدال بود
و اگر عریض بود دلیل رطوبت و کثرت ماده بود و اگر
دقیق باشد دلیل پیوست و قلت ماده بود و اگر مشرف باشد
دلیل حرارت بود و اگر مخفض باشد دلیل بر قلت
حرارت و اگر قوی باشد دلیل قوت مزاج بود و اگر ضعیف
بود دلیل ضعف مزاج باشد و اگر نرم بود دلیل رطوبت
بود و اگر صلب بود دلیل پیوست باشد و اگر حار بود دلیل حرارت
باشد و اگر یار بود دلیل برودت باشد و اگر مستوی بود

دلیل صحت مزاج باشد و اگر مختلف بود دلیل بد حالی
باشد و اگر سریع و لینی بود دلیل غلبه خون بود و اگر
سریع و صلب باشد دلیل غلبه صفر بود و اگر بطی و لینی
باشد دلیل غلبه بلغم بود و اگر بطی و صلب بود دلیل غلبه
سودا باشد و بدنگه بعض بر انواع اختلاف در روی بید
آبدیکی تواند که عبارت از آنست که در اجزاء شریان خون
حرکت در آید هر آینه بلند و پست گردد و دوم صلابت بدن
معنی که جرم شریان سخت گردد و اختلاف در اجزاء بید
آید سوم سرعت بدن معنی که هر نبضی از نبضها از جزوی
از اجزاء شریان ابتدا کند بر سبیل تقدم یا تا آخر و دلیل
بود برورم حار عظیم و نبض من ذات الجنب باشد و یکی دیگر
از نبضهای مخصوصه را موسمی گویند و مختلف بود در اجزاء
عروق با وجود امتلا و کویا امواجیت بعضی زنی بعضی

در شریانها
از آنرا بعضی
موسمی
گویند

و دلیل رطوبت باشد و این گونه در بعضی استسقا موسمی
و ذات الریه و فنج و سگته باشد و یکی دیگر را دودی گویند شبیه
موسمی در شقوق لیکن تفاوت درین نبض اشد باشد و از
سرعت بی نصیب بود و عریض و متملی نباشد و یکی دیگر را
مملی گویند و این در غایت صغیر باشد و تفاوت در ده کام سقوط
قوت و قرب اجل بدیداید و یکی دیگر را ذنب الفار گویند
و آنست که از نقصان بزیاده آید از زیاده به نقصان و دلالت
کند بر ضعف قوت و این نبض منقسم میگردد سه قسم یکی راجع
بود و دوم مقضی و سوم ثابت پس اگر بحالت اول باز گردد
انرا راجع گویند و مریض را زود شفا رو نماید و اگر بحالت
آخر ماند آنرا ثابت گویند و اگر همان کرده آنرا منقضی گویند
و هر یک از این نبضها چون ابتدا کرده شود و در رانها از آن قد
کشود و از آن قد صغیر رجوع نکند هر آینه دلیل عدم نبض

مريض باشد و یکی دیگر را نبض مطرقی گویند و آنست
که یک بطا و بدو کوفتن تمام گردد و چون منبسط گردد
قبل از تمامی انبساطها بینه منقبض گردد اما سرعت نبض
دیگر بسط کامل کند و یکی دیگر را نبض مستی گویند و آنست
که فرا گیرد از نقصان مجد زیاده و بعد از آن روبه نگیس
نهد و بان ذنب فار باشد و یکی دیگر را نبض مرتعش
گویند و آنست که مدرك شود از روی حالتی که شبیه ر
باشد و یکی دیگر را نبض ملتوی گویند یعنی تاب داده
و آنست که در یافته شود از روی عرق یا حالتی که کویا
رسمانی تاب داده است و دلیل بود بر بد حالی بدن و
یکی دیگر نبض غزالی بود بدان معنی که مانند غزل مرکب
باشد حرکت او در سه حال در حالت اول بطی باشد و در
دوم مرتبه با قوتور باشد و در سیوم با سرعت بود و نبض

بجالت بدین اوصاف بیشتر موصوف موصوف باشد
که بنض سنا و بنض طفل هر آینه نرم و ضعیف بود و تواتر
در وی بیشتر باشد و نسبت با جسم و اعظم بود اما بنض طفل
اعظمت لیکن تواتر در وی اقل از بنض صبی باشد و غیر
نیز در وی کمتر باشد و در بنض کهل سرعت و تواتر اکثر ظهور
بود اما غش کمتر باشد و بنض پیری طبی و صغیر ولین باشد
و هر گاه که بنض را سرعت و حرکت مفرطه بود علامت
موت باشد و اگر لذات بود علامت قوت طبیعت و قوت
مرض هر دو باشد و بدینکه اکل و شرب و حرکت و سخونت
و غضب هر آینه بنض را بزرگ بسیار در استعمال ادویه حاره
موجب سخونت بنض میگردد و خوف موجب اختلاف بنض
کردد و امراض و حیفات بنض را کوچک می گرداند اما در اواخر
مرض صوی مرض دق هر آینه بنض بزرگ گردد و بدینکه لامنت

در جمیع امراض تقویت اعضاء عینه بیمار کردن مباد
ضعیف گردد چه بنیاد بدن بدینها بود و چون قوت
مرض ضعیف گردد هر آینه اغذیه مقویه مثل شوربا
با خروس بچه یا ماء اللحم یا تخم داب یا قلدی دا چینی و
سندل و عود و زیره یا کباب گوشت تغلی که مطیب
بر غزبان باشد و از اشربه نافع هر آینه شراب ورد
منفع و شراب سیب و شراب کازیان با عرق میوه
و کاشنی و کل بنوشد و هر گاه که طبیعت بدفع یک ماده
اقدام نماید هر آینه منع غذا باید کرد مگر که بیمار از حد ضعیف
گردد و اگر مرض با اسهال و افر دست دهد هر آینه استعمال
اشربه قابضه باید کرد مانند تفاح و سفجل و شراب
بیباس و شراب انار عذب یا کاشک با آب انارین و اگر
خون با اسهال من دفع گردد هر آینه شراب سندلین و شراب

شراب

انجنار و لسان الحمل بنوشد و اگر بیسار قوی کند شراب
حصم بغنای و ماء الزمانین با مصطکی بنوشد و بار
وان دلا بر بندد و اگر خون بقی دفع شود در اشربه مذکور
یک در مطین ارمنی و یک درم خلنا را داخل کند و بدینکه
بیمار اگر کم خلت بود و قوتش فرون باشد زود شفا
یابد و اگر خلطش بسیار بود و ضعیف باشد هر آینه هم
موت باشد و اگر قوتش ضعیف بود و خلطش
کم باشد در محل خطر است و یکی دیگر از علامات کلیه
معرفه قاروره بود زیرا که بول مخبر از حال کبد باشد
و گرفتن قاروره مشروطست بر آنکه مریض بیداری
شب نکشیده باشد و مس چیری نکرده باشد از البسه
ملونه و شربتی نخورده باشد که رنگین بود و خواب
با فرط نکرده باشد و کرسنه نبود و خلطی از بین وی

بقی یا با اسهال من دفع شده باشد و صایم نبود و محو
ناشد پس قاروره را در وقت صبح باید گرفت و کم باید
نکه داشت و چون یک زمان ساکن شود و تغییر نه
پذیرد هر آینه حکم بر طبق آن توان کرد و باید که دود
از شعاع نظر بقاروره کند تا بر لون او حکم تواند و هر
چند قاروره ادبی را نزدیک به بصر آرد قوامش غلیظ
نماید و چون دراز بصر آرد تنگ نماید بخلاف
بول دیگر حیوانات و هر گاه که لون بول آنژی یا اسقر
یا ناری یا اصفر بود دلالت بر آرد دارد و اگر سخی بود
دلالت بر کثرت دم کند و در مرض سوء القینه بنا بر
ضعف کبد بزرگ خواب بود و اگر بولون نار بود دلالت
بر طغیان صفر آند و لون ناری هر گاه که بر زردی زند
هر آینه حرارتش بر صفر غالب باشد و اگر سبز بود

حارث ۴

دلالت بر حرارت و خون محترق کند و بغایت بد بود باشد
و اگر نیلی بود دلالت بر وجود ماده کند و اگر فستی بود دلالت
بر تحریک خلط سودا کند در زمان بحران و این حال دلالت
چون مال کند و اگر کوی و زنجاری بود دلالت بر دم
محترق کند بشرط آنکه شربتی یا طعامی سیاه رنگ تنا و نگارده
باشد و اگر سفید بود و بزرگ شیر باشد دلالت بر کثرت بلغم
کند و برودت مزاج و کامی این لون سبب کدانش بیه
و چیزی بدن باشد و اگر بزرگ آب صافی باشد دلالت
برد و چیز کندی بر سده و دم بر تصرف ناکردن آب و اما
قوام بول از سه حالت بیرون بنود و آن غلظت و رقت
و اعتدال باشد و رقت بول دلالت بر عدم نضج ماده کند
و رقت بول کودکان دلیل صحت بود و کامی رقت بول
سبب سده باشد یا بنا بر کثرت شرب و اما غلظ بول یا

عدم نضج اخلاط باشد یا بنا بر نضج خلط غلیظ و اعتدال
بول دلالت بر نضج تمام میکند و هرگاه که نظویات بغنا
نضج و سکون یا بدهر آینه لون بول صافی بود و کدورت
لون بول دلیل خام بودن و مقتضی ضعف قوا باشد و
چون تیره باشد و در قاروره حرکت کند خبر از در رسر
دهلکه عارض شده یا آنکه بزودی عارض گردد و عفت
بول دلالت بر آن کند که مجرای بدن مجروح بود و هرگاه
از بوخالی بود یا دلالت بر سقوط قوی کند یا بر وجود ماده
و اگر متوسط بود دلیل نضج ماده و صلاح حال مزاج بود و
اگر کف بر سماورد دلالت بر غلظت رطوبت کند و اما رقیق
بول سه حالت درو معتبر باشد اول تعلق دوم اجتماع
سیوم سوادى که از بوخالی باشد و این حالات دلیل
حدوث ورم باشد در شرا سیف و رسونی که بر مثال

چرم کلاب درته قاروره نشیند و متحرک و مضطرب بنود
هر آینه دلالت بر نضج خلط و قوت تمام کند و محمود باشد و اگر
بدون این حال بود بد باشد و رسونی که درته قاروره نشیند
بهر است از آنچه در میان قاروره ایستد و آنچه در میان
بود بهتر است و رسونی که مانند ایم بود دلیل ورم باطنی
بود یا دلالت بر عدم نضج ماده کند و هرگاه که بول از رسوب خالی
باشد دلالت بر سه چیز کندی یکی آنکه بدن از فضول مواد خالیست
دوم بر سده سیوم بر ناپختگی خلط و کثرت بول یا از انکار رد
شرب بود یا از کثرت کدانش تن یا دفع شدن فضول جسد
برضا بونی که در حران آید و هرگاه که در حیات صفراوی
لون بول سفید باشد با وجود ثبات عقل و عدم صداع
و غیر اینها هر آینه توقع نصح امعا یا پیداشت و در حای حاده
اگر لون بول بر مثال لون آب بود دلالت بر دم و ام خط بر کند

یکی بر عجز قوی در وقت نضج مواد و دیگری بر کثرت صفرا
و هر دو در عاقل چون بول بر نضج بزرگ آب صافی منافع
کرد در هر آینه بی همت باشد مگر مرض نمند گردد و عقلش
سلامت ماند و در حیات حاده چون بول لایبوی تیز باشد
و رسوب معلق ایستد و رقیق باشد هر آینه این حالت
مخبر از صداع و جنون باشد مگر آنکه خون سیاه از دماغ مند
گردد که دلیل صحت باشد یا آنکه بعرق افتد و هرگاه که لون
بول سیاه و رقیق بود دلالت بخامی خلط و طول امین کند و
چون قوامش غلیظ باشد و اشقر رنگ بود اگر حرارت بول
رو بقلبت نهد دلیل صحت باشد و الا خبر از دم کبد و پیرقان
دهد و هرگاه که پوسته آید و بد بود باشد و آنکه آنکه
دفع شود دلالت بر ضعف حال و عجز قوی و خطر امال کند
مگر آنکه بسیار دفع شود و رسوبش بسیار باشد که دلیل

سلامت حال باشد خاصه که با این حالت تب نیز نماند
بود که هر آینه بر تریب اخلاط و امتزاج ایشان دلالت کند
و هر گاه که بزنگ خوناب بود مادام که در امراض حاده باشد
دلیل هلاک مریض بود و حرمت بول با حرمت رسوب مخبر از
طول درمان مریض باشند و بول قلیل بر سه چیز دلیل بود یکی
آنکه رطوبات بدنی بسبب فرط تحلیل فانی گردد و سبب
سده که مجاری آب بود بی نوم بسبب اسهال و گامی قلت بول
دلالت بر کثرت شرب و تحلیل قلیل دارد لاجرم استعمال
ادویه ملذمه یا معرقه باید کرد و رسوبی که سیاه باشد و معلق
استند چون نجابت سفلی مایل بود هر آینه دلیل هلاک
باشد و رسوبی که متمل بر بلوان بود و قوامش خالی از
استوا باشد بر کثرت اخلاط فاسده دلالت دارد و خط
ناک بود مگر آنکه قوامش بر استوا باشد و سفید بود و بهم

پیوسته که این صورت چون حال مریض دال باشد
اگر بزنگ خون بود مادام که رسوبش متصل و مستوی
باشد دلالت بر امتداد مریض کند و اگر سفید و زردی
باشد بر یکی دلیل بود و اگر آمدن رسوب قبل از نزول
بول بود دلالت کند بر کثرت خلط ناچخته و بول ملون
چون از رسوب خالی بود دلیل حرارتی باشد که از جموع
یا از الهی دیگر ناشی شده نه بر نضج ماده و هر گاه که بول در هنگام
عارض شدن تب محرقه بزنگ خون باشد هر آینه دلالت
برد و امر خطر کند بکی بر دم مفرط و دیگری بر در پیچندگی ماده و
دشواری نضج و چون مدت چهل روز بیدین گونه گذرد
هر آینه دلیل ازمان مریض باشد و در روز نضج مریض
بحران عارض نگردد و رسوبی که بزنگ خون بود و
دقیق و معلق و مایل نجابت علوی باشد دلالت بر کثرت

اخلاط کند و اگر بیدین گونه که مذکور شد مایل سفلی بود
و لوشش بتدریج که گردد و قوامش میل با اعتدال کند هر
آینه دلیل شفا باشد و رسوبی که در امراض حاده از نضج
خود متغیر گردد و از هم دیگر منفصل شود بسان قطعات
خمیر و این رضایی باشد که آتار نضج در مواد بیدیدینا مه
باشد پس این حالت بر ذبول و کدایش بدن دلالت دارد
و اگر بعد از نضج مواد بود و تب نایل شده دلالت بر ضعف
کرده کند و در چین طغیان حیيات حاده هر گاه که رسوب
بشکل سوس یا قشور در قاروره محسوس گردد و دلیلی
بر نضج مواد نباشد هر آینه این حالت دلالت کند بر آنکه بول
در وقت سبب طغیان حرارت رو بر تاشیدن آورده و بعد
زوال تب هر گاه که این حالت ظاهر گردد دلالت بر وجع
مشانه کند و اگر بزنگ نابخ روغنی بر روی قاروره محسوس

گردد و علامات بدترین این حال شود هر آینه بریدجالی
مریض دال باشد مگر آنکه مریض دیگر لاحق نگردد و اگر
رسوب بول بزنگ زیت باشد و صفت لوشش مجرت
مایل باشد دلیل هلاک مریض باشد و اگر در اوائل
مرض بدین لون باشد و علامات بد با این رسوب زیتی
مقارن گردد هر آینه در روز سادس ببرد و هر گاه که
بول بمثابت روغن منافع گردد و مدتی برین منوال
باشد هر آینه بر فساد علت دال باشد و در امراض و حیيات
حاده چون در بول مریض قطعات خون فرجه محسوس
گردد هر آینه دلیل بد باشد خاصه که زبان مریض پیوسته
بیدید و سیاه گردد و اگر در ابتداء تب هر آینه بول مریض
دقیق و سبز باشد و بعد ازین بمثابت بول جار غلیظ و تیره
گردد و بغیر قصد منافع شود و مریض را بیقراری و بیخوابی

دست دهله آینه این حالت بر حد و تشنج و فساد حال
دال بود اما در بیان تحقیق الوان بر آنکه لون بر از طبیعی
زرد و ضعیف باشد و اگر بغایت زرد بود بر حرارت و صفرا
دلالت دارد و اگر فی الجملة زرد بود دلیل ناخستگی خلط باشد
و اگر سفید بود از د و حال بیرون بود یا سبب آنست که از راه
بحر کرد و راه بود یکی جهت جذب خلط از کبد و دیگری جهت
ریخته شدن خلط بر ودها تا شست و شوی امعا کند و اجلف
بدن از صفرا و اخلاط فاسده پاک سازد و چون یکی از این دو
مجرأ مسدود گردد و خلط سودا ازین دو مفرود دنیا آید
هر گاه صفت از فضل زایل گردد و موجب ضرر قوی
و یرقان شود و یا آنکه با بران بود سفیدی بر آنکه در درون
بدن جراحات پیدا آمده و ریج از آن آید یا آنکه یا من بر آن
سبب زیادتی بلغم باشد و اما سبب لونی بر آنکه مجرب زرد

مجد بود و ذقت بر از سبب سه چیز باشد یا با بر ضعف
هضم بود یا از نزله باشد یا با بر ضعف ماسکه امعا و
لزوجت بر از بنا بر سه چیز بود یکی آنکه سبب بلغم بود
دیگری آنکه بعد از انبوه پیدا آید سیوم آنکه در عرض سلسل قوط
قوی لاحق گردد و بدین سبب بر از لزوجت عارض گردد
و اما کفی که بر بر از پیدا آید یا آنکه سبب بادی بود یا بنا
بر جوشش بر از حرارت مفرطه یا سبب پیوست و کثرت
تحلیل و افراط حرارت با سبب قلت شرب و کثرت غذا
و اما بر از طبیعی صحی آنست که استواء قوام داشته باشد و این
حال بر تمام بودن هضم دال بود و اگر نرم و رطب و سیال
باشد یا در رعایت صلابت بود پس اگر با قرآق باشد هر آینه
دلیل بلغم باشد و اگر از زرد و رنگ و بوی بیخالی باشد دلالت
بر صحت مزاج کند و الله اعلم و اما طرق تشخیص امراض

آنست که نظر کرده شود در آنکه مرضی که طاری شده ایابی
الحقیقه مضمت یا آنکه وجع است یا خود اعتدال است و
باید دانست که خلط معده از چه گونه بود آیا از عدم اراده
غذا بود یا از قلت میل بطعام یا از خوردن کل سبب بعد از
تحقیق این امور بعلاج کوشند و باید که نظر در اسباب مرض
کنند تا فواید تلبیر مرض پرداخت مثلا اگر شخصی از ضعف
سوی روحی و غایب که از عمل معطل ماند توان دریافت که این
حالت بنا بر نقصان دم طاری شده و کبد از فرآ گرفتن خون
نبون مانده لیکن موجب نقصان فعل کبد باید معلوم
کرد و طریق تشخیص این مرض بدان باشد که از جانب دست راست
مرضی که موضع کبد است حرارت و صلابت اگر معلوم شود
هر آینه دو گونه مرض مفهوم کرد یکی غلظت قوام کبد دوم
سوء المزاج با زلس عضو کبد چون از خارج بشه کره شود

اگر شکل هلال بوده هر آینه بر ورم کبد دال باشد پس اگر تب
و کثرت حرارت مفارقت مرض باشد معلوم شود که ورم
کبد سبب دم و صفرا منعقد شده پس اسباب جمع مزاج را
اعتبار باید کرد و باید دانست که راهی که از وی فضل صفرا
بر راه می رود و راهی که صفرا از مزاج بر وده می ریزد یا منسد
بود یا نه و باید نظر کرد بر این امر که از صفرت خالی بود
یقین بود که آن راه منسد شده و بدان سبب مزاج در عضو کبد
مجمع گشته با زردی باید که طحال مرضی چه حال دارد اگر
صلابت و کثافت دارد هر آینه تمیز سودا از دم نکرده و خلط
کبد از ردی مصفا شده و مزاجه جلب غذا نکرده و رقیق
غذا ردی شده و سده سبب آن بدینا مکه پس باید دید
که ضعف طحال از چه رو بود و مزاجه هر آینه بجه سبب در
دم بناز کبد که مزاج جلب کرده و تحقیق کند که مرضی در خوردن

طعام آيا افراط کرده که موجب ازدياد خلط سودا بود
يا نکرده پس اگر افراط کرده تشخیص درست بود و بعد از آن
در قوانين علاج نظر کنند که اصول تداوی به تداوی بود يا
بادويه يا اعمال ضد اماتدایي بايد که بصدا سباب مرض باشد
مثل امساك و تقليل طعام در مرض امتلاء معدي و مانند
تجفيف در اعراض شدن رطوبات و با پيدا و لگد در امر غذا
نظر کردن که اکثر حکم بر غذا بود و نشاید که مرض لاحد وقت
بحران غذا هم مبادا طبيعت بعد از مشغول گردد و از دفع
مرض باز ماند و در اول نوبه تب نیز مجموعت زياد که متوجه
ازدياد مرض ميگردد مگر آنکه اخلاط و افراد در بدن مرض
مجمع باشد و هاضمه بقوت بوده که هر آينه داد غذا مجدداً
باشد با بر آنکه غذا در جنب خلط بدن اندکی بود ليکن بايد
که افراط نکند و هر چند مرض کرم بود استعمال مبردات

مناسب و مفيد است مانند شراب حماض و شراب تمهیدی
و شراب ریاس و شراب حصرم و شراب انارین و شراب
قشراصل هندبا و شراب عناب و سبجین و شراب سبب
و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و اغذیه مرطبه مانند اش
جو و شیره ماش مقشر و شوربا با اسفناخ و کدو و در امر
بارده هر آينه اغذیه و اشربه حاره مفيد باشد و اگر اسهال
غالب باشد استعمال اشربه قابضه مبرده نافع بود مادام که
وقوع اسهال از حرارت باشد مثل شراب اس و شراب به و
شراب ورد مکرر و اگر قبض غالب باشد شراب ورد مکرر
با شراب نیلوفر و عرق کل و کاشنی بنوشد و هر گاه که سرفه
عارضه کرد در یار و ده راضعنی باشد هر آينه استعمال حوامض
بنايد کرد و بدینکه مطبوخ فاکه در دفع صفرا هر آينه بيطوی
دارد بايد که بدین منوال بود عناب و تمهیدی از هر یک

دوازده دم بنفشه و سنا و مکی و بزخ می مقشر و هلیج
اصفر از هر یک چهار دم اجاص سیت دانه پیرا و بیه مکتوره نامتد
شش ساعت در آب بچینسازد و بعد از آن پنج دم نیلوفر و ش
دم ورق کل سرخ را داخل ساخته همگی با جوشاند و بیست دم
شیرخشت یا ده دم شیرخشت و ده دم ترنجبین یا سی دم
شراب ورد مکرر یا سی دم شراب بنفشه را روان حل سازد
و بنوشد و اگر خواهی گاقوی ازین باشد یا نوزده دم خیار شیر
یا بیست دم شکر سفید در آن ادویه صاف کرده داخل سازد
و بنوشد و اگر این هم اقوی خواهد بود و دالک از محمود مشویه
داخل سازد و بنوشد و هر گاه که مسهل طبعی العمل باشد یک قبضه
را نیانه تازه را فرا گیرد و بکوبد و آب آن گرفته با پنج دم مغز تخم می
و ده دم شکر سفید بنوشد و چون عمل با تمام رسد هر آينه
پنج دم اصل السوی را فرا گرفته بکوبد و یا ده دم شکر سفید بچینسازد

وصاف کرده بنوشد و رو و دستها و پاهایا دابه آب سرد
پیوسته در آن حال بشوید و دوازده دم شراب سبب و
دوازده دم شراب کل با عرق کوا و زبان و لعاب بز
قطونا در وقت ظهر بنوشد و غذایش رسته باشد
با دام مقشر مفید بود و اگر ضعیف بود خروس بچه در
آش رسته پخته ساخته با اسفناخ و شیره با دام بنوشد
و اگر چنانچه صفر در درون معده بود و معده از آن
متضرر باشد هر آينه پنج دم اصل السوی را بکوبد و با سبجین
بجوشاند و صاف کرده با عرق کل و کاشنی بنوشد و قبل
از خوردن غذا استعمال اشربه مبرده مرطبه کند و با آب
سرد و عرق ورد و کاشنی بنوشد و اگر شیره تخم خیارین
و آب کدوی تازه با لعاب بز قطون بچاشنی شکر سفید
بنوشد در وقت ظهر هر آينه نافع باشد و اگر خلط

بلغ در معده غالب بود در دم غار یقون با شراب
اصول مخلوط ساخته بنوشد و اگر عرق السوس را با تخم
خلیج رد و از ده دم شکر جو شاییده و صاف کرده بنوشد
بعد از دو ساعت هر آینه نافع بود و عملی قوی این در دفع
بلغ است که از سورجان نیم کوفته بخ دم و از ورق کل
سرخ هفت دم و از انیسون سه دم همگی را فرا گیرد
و جو شاییده و صاف کرده با کل قلد بنوشد و اگر خلط سودا
غالب باشد طبوخ افیمون مفید بود پس باید که شش
دم از سفیاج مغسول و سه دم قتر هلیج کالی و چهار دم
قشر ملبلیج اسود و یک مثقال غار یقون همگی ادویه را نیم کوفته
جو شاند با چهار دم افیمون مدهن بر وزن بادام شیرین
و بعد از آن صاف کرده بر وسطی و آنگاه ریزد و یک دم
راوند و یک دم جمل رضی و یک گرم لاجورد را سخی کرده بر

آن ریزد و بنوشد و غدا در روز اول مرغ مسلوب بنوشد
و قبل از غدا در صبح شراب حامض با شراب لسان الثور
یا شراب شاهنزه یا شراب لیمو یا شراب نیلوفر با عصا
لسان الثور بنوشد و محرومی مزاج را مطبوخی از نیلوفر
و ورق کل سرخ و برک بید و بنفشه و صندل سفید و کافور
ساخته و صاف کرده با شیره تخم خیارین و شکر سفید نافع
است که بنوشد و اگر بر سرد لضماد کند هر آینه مفید بود
و اگر شیره تخم خیارین را با آب نیلوفر و عرق کل و شکر سفید
بنوشد نافع باشد و اما بار مزاج را در شربت مشک یا عود
یا عنبر داخل کند و باید که در کرمای سخت و سرمای سخت
استعمال سهل نکند مگر بغایت ضرورت اقتدا و باید که طفل
و مرد پیر را سهل ندهد و بار مزاج را فصد نکند خاصه در
فصل شتا و هر گاه که مریض را با وجود قلت دم هر آینه

ضعف هاضمه باشد و میلش بغذا کمتر بود و از غدا و سبب
النفوس با بداد و شایده غداء لطیف از عقب کتف خود
خواه قوی بنیه باشد و خواه ضعیف و در هنگام خوف
سته باید که بجز غلای لطیف نخورد و باید دانست که اگر چه
غذا ممتد قوی بود لیکن در بعضی اوقات بلکه در اکثر اوقات
مرض باشد پس آن قلد را باید خورد که موجب بقا و ثبات
قوی باشد و در امتداد مرض غذا را با اعتدال باید خورد
نه کم که مبادا موجب ضعف گردد و نه بسیار که ملدا
متلی شود و اگر مرض ممتد نگردد هر آینه به تقلیل غذا گوشت
و در انتها مرض در روز سیوم یا چهارم آن مادام که قوت
بدنی مساعد بود غذا را باید خورد مگر آنکه ضعف غالب گردد
اگر چه در وقت بحران بود زیرا که ضروری باشد و بدینکه اسباب
مرض جاریست یکی حرکتیست که از اعتدال متجاوز باشد

و این بر دو گونه باشد یا نفسانی بود مانند غضب یا بدنی
باشد مانند با لغمه در ریاضت در دم ملاقات حرارت
بالفعل است سوم ملاقات حرارت بالقوه بود چهارم
تکاسف مسام و سگد بود پنجم عفونت باشد و اما اسباب
مرض باردهشت گونه باشد یکی ملاقات برودت بالفعل
دوم ملاقات برودت بالقوه سوم قلت اکل چهارم
افراط در اکل پنجم تکاتف مفرط ششم تخلل مفرط هفتم
حرکت مفرط هشتم سکون مفرط و اما اسباب مرض یابس بر
چهار گونه بود یکی ملاقات یابس بالفعل دوم ملاقات
یابس بالقوه سوم قلت اکل چهارم حرکت مفرط و اما
اسباب مرض رطب بر چهار گونه باشد یکی ملاقات رطب
بالفعل دوم ملاقات رطب بالقوه سوم کثرت اکل
چهارم سکون مفرط و اما اسباب مجاری یا از ضعف ماسکه

۱

۲

باشد یا از حرکت قویه از افعه یا از ادویه مفتحه یا مرخیه
و اسباب ضیق مجاری برضد این باشد و اما اسباب سده
یا وقوع چیرت در مجاری یا التغام منفسب بهم رسیدن
قوچه یا منطبق شدن مجاری سبب ورمی فشرده یا سبب
برد شدید یا سبب شدتی که در ماسکه بود و اما اسباب
خشونت گاه از داخل بود مانند ماده کرم که از سینه
ریزد و موجب خشونت حلق گردد و گاهی از خارج
می باشد مانند دختان و غیره و اما اسباب ملاست گاهی
سبب خلطی بخرج بود از داخل و گاهی از خارج بسان موم
کداخته و بدینکه علاجی که با دویه باید کرد سه چیز تا
در آن رعایت باید کرد یکی اختیار کیفیت دوا ولیکن بعد
از اعتبار نوع مرض تا حکم تضاد توان علاج کرد دوم اعتبار
وزن دویه تا مراتب کیفیت هر یک معلوم کرد و این محض

حلس

حلس بود و قوت حدس در اعراض بدید آید و باید
درده عرض نظر کرد یکی عضو مریض و در طبع عضو
دوم در قدر مرض سیوم در جنب مرض چهارم در سن
پنجم در عادت ششم در فصل سفتم در فعل هشتم در یاد هم
در سخونت دهم در قوت و طبع مریض را سه چیز توان
دانست یکی مزاج دوم وضع سیوم قوت و لا بدان
اولاً معرفت مزاج سابق مریض که افعال عضو را بداند
قوام حاصل بوده تا آنکه مزاج جدیدش توان دریافت
مثلاً برودت چون عارض عضو کبد کرد و شخص آن
تضرر شود باید و لا نظر در مزاج کبد کرد و معلوم
کردن که بکدام طبیعت اقرب است پس اگر برودت تمام
در وی محسوس کرد معلوم میشود که از طبیعت اصلی
خود که حرارت و رطوبت در او افتاده پس لا جرم

علاجش با دویه حاره مقویه مثل تریاق اکبر باید کرد
تا اصلاح برودت کند و اگر حرارت کبد از طبیعت اصلی
فزون تر باشد هر آینه دوا بی ضعیف باید داد مانند
خریره و آب انار عذب و انار ترش و یا زرد قوام جدید
باید نظر کرد که مقدار از حد کثافت دور بود پس اگر
عضو معلول بر ممالک عضویه نازک و لطیف بود هر آینه
استعمال دوا ضعیف کافی باشد مثلاً اگر شش از حرارت
هوامتاء تم شود به نیمی خنک توان منافع ساخت و اگر
عضو معلول غلیظ باشد مثل طحال لا بد استعمال دوا بی قوی
باید کرد و اما معرفت عضو بدان حاصل شود که آنچه قوی
بلهان بود هر آینه دوا را مساوی الم باید داد و اگر در اند
دهان باشد فرو نتر و قوی تر باید داد و بدینکه معرفت قوت
اعضا از ضروریات باشد پس دوا بی قوی بعضو پیش و شرف

باید داد و به ترید مفرط و تحلیل بلا قبض نباید عمل
کرد و از استعمال ادویه ستمیه محترز باید بود و در فضا باید
به اخراج خلط کوشید و معرفت قدر مرض بدانست که مقدار
دار و موقوف بود بر آن و در مرض ضعیف باید داد بخلا
مرض قوی و باید که نظر در وقت مرض کند تا دوا مناسب
حده مثل آنکه در مرض اولام هر آینه استعمال دوا در وقت
دبذ و حدوت کند و در اشتهاء نضع نباید که به محلات
عمل کند و دوا واسطه هر آینه اضمده غیر محله را با محله بیا
میزد و بکار دارد و گاه از آله مرض به استعمال طبییات و بوی
خوش و نغمات طبییه و سازهای نیکو توان کرد و بمصاحبت
خوانان صاحب جمال و پیران صاحب کمال و انتقال از مکان
مرض بمکانی دیگر و از هوایی هموایی دیگر و علاج سوز مزاج
سه گونه بود یکی آنست که مزاج را استحکامی بود تا علاج مرض

حلس

بضد توان کرد و دیگری آنکه در اول مرض باید بچفظ صحت
کوشد سوم آنست که سوء المزاج ساحج را به تبدیل باید نایل
ساخت مادام که بدن مملو از خلط باشد و نشاید در اول
مرض بدفع خلط کوشید و بدنگه تغافل از عصر هر خلط غیر
صواب باشد پس نظر باید کرد که تغییر بدنی بنا بر چه سبب
است و محققان بر آنند که تغییر درون بدن و بیرون بدن بر
دو وجه باشد یکی آنکه خلط در غای بدن تداخل نماید و جزو
بدن گردد از وقت دخول تا هنگام رسیدن مده هراینه تغییر
در بدن بدید آید و چون حلول در بدن کند هم مزاج بدن گردد
و هرگاه که مزاج بدن و مزاج خلط متحد گردند هراینه بدن را می
و معنی عارض نکرده مگر آنکه بعدی در میان هر دو واقع
گردد که هراینه موجب اختلاف گردد و سبب مرض بدست آید
دم در درون و بیرون بدن تداخل نماید و بدنگه معرفت

بجران از ضروریات است و هر مرضی بلا از امراض بجرانی باشد
مناسب شان آن مرض و معنی بجران درم کردن طبیعتت
با مواد فاسده و ظهور بجران زمانی بود که طبیعت با ماده
امتیاز خلط صالح از فاسد بود پس اگر بر دفع خلط فاسد قادر
باشد و در صدد دفع کردن بود لاجرم بیمار را در آن زمان
اضطرابی ننهد بیدلاید و اندوه و کزیت روید و آورد پس
اگر این صورت در دست و تظاری گردد هراینه بجران در وقت
شب ظاهر گردد و بجرانی که در شب طاری گردد بغایت صعب
باشد زیرا که در وقت شب هراینه طبیعت را از اشتغال
محسوسات بازماندگی بود لاجرم متوجه مرض گردد و در وقت
و ایام بجران مریض در روز سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم
و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و
بیست و یکم و بیست و چهارم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم

۴۰

و در روز چهارم باشد اما بجران کامل آنست که در روز چهارم
یا در ششم یا در بیستم یا در بیست و یکم یا در بیست و چهارم یا
در بیست و هفتم یا در سی و یکم یا در سی و چهارم یا در سی و هفتم
هفتم باشد یا در روز چهارم بود و بجران ناقص آنست که در
روز سوم یا در پنجم یا در نهم یا در سیزدهم یا در هفدهم باشد
و بجران صعب آنست که در روز چهارم یا در هفتم یا در نهم
یا در دوازدهم یا در پانزدهم یا در هفدهم یا در نوزدهم باشد
و علامت بجران بد آنست که در وقتی از اوقات بظهور
کند و بجرانی که در امراض حاده یا بسه یا در حمیات قویه صعبه
طاری گردد اگر در روز چهارم باشد هراینه صعب باشد
و در روز ششم خطرناک بود و در روز دهم خطرش زیاده
باشد و نهایت بجران مریض تا روز بیستم باشد و بعد از انقضاء
مدت بیست روز هراینه امید سلامت باشد مگر مرضی

صعب لاحق گردد که بیم هلاک باشد و بجران نیکو آنست
که در آخر مرض طاری گردد بنا بر آنکه موجب تصفیه و تنقیه
بدن می گردد از اخلاط فاسده و در غمهای غب در روز
سیوم یا در پنجم بجران کند و اگر غمهای غیر حاد باشد در روز
هفتم بجران کند و اگر حدش اندک باشد در روز چهارم دهم
یا در هفدهم یا در بیستم کند و هر مرض حاد را بجران روز بیستم
واقع شود و بعد از بیست روز هراینه آن مرض با حاد مریض
کویند و بعد از چهل روز نیز مریض باشد و باقیراط بعد از
انقضاء مدت چهل روز بجران را اعتبار نکند و چون مریض با
بجران رو نماید یا آنکه بجران را با تمام رساند نباید که استعمال
مددات و ادویه مسهله و فصد کند مگر آنکه بجران ناقص
کرده باشد و ماده بدان سبب با لکویه من دفع نشده باشد
و اما در بیان کیفیت و کیفیت شرب ادویه مسهله وقت

۴۱

تجویز و عدم تجویز آن بدان سهل الله عليك شرب السهل
که شرب سهل در حین غلبان هر یک از اخلاط اربعه
از ضروریات بود لیکن اوان موسم خریف یا در واسط
فصل ربیع اولی و انفع باشد و قبل از استعمال شربت کبیر
باید که چند روز شرب جلاب اخلاط را فرام آورد و
نضح دهد و اقل ایام پنج روز باشد اما خلط غلیظ را نضح
کامل در مدت نه روز پایا زده روز بود و گاه بیشتر باشد
و بعد از انقضاء ایام شرب معنی و اتمام نضح مواد باید که
یک روز استراحت کند و چهار روز تا نضح کرد و در
صبح قبل از نوشیدن غذاء مقوی مطف محل شربتی از
شکر یا لعاب بز قطون و به دانه و عرق کل بنوشد و در
دیگر شرب سهل کبیر اقدام نماید و شاید که در اثناء شرب
سهل غذا نوشد مبادا طبیعتش مشغول بهضم گردد و در

اخراج فضلات بی مجال گردد و محدودی دیگر آنست که پی
دو یا باغدا هر آینه مختلط گردد موجب ضعف قوی و دروا
گردد مگر آنکه مریض را از ضعف صبر نماید و بی اکل غذا بر دفع
اخلاط قادر نبود لاجرم قبل از شرب سهل نوشیدن اولی
بود و در اثناء شرب سهل هیچ وجه مجویز نیست و باید
که چون غشیان طاری گردد در هر آینه تنقل از ایام ممتشر
شور کرده و غناب کند و آب انارین در اثناء و بعد از
شرب هر آینه ممد و معاون قوت باشد و امعا را از
فضلات تنقیه دهد و باید که در اثناء شرب سهل
و بعد از آن بچند ساعت از خواب کردن محترز باشد
ثبیرا که دروا از فضل خود بازمی ماند مگر آنکه دروا در کمال
قوت بود که هر آینه خواب کردن مضرت نرساند بلکه
ممد تحلیل باشد و چون نفرت از بوی دروا کند باید که

نفع دایا بیبا زخام دایا به و امثال ذلك بنویسد و بعد از
ظهر یا بدکه از اشربه قابضه مقویه مثل شراب به یا شراب
سبب یا شراب نفع یا شراب پیاس یا شراب لیمو عرق
کل و کاشنی بنوشد و از فواکه به و سیب و امرود و
انارین نافع بود و بعد از ظهر بخود آب با مرغ و زبیره و
دایچینی بنوشد و اگر حبه خورد باید که از عقب آن اندکی
از آب گرم بنوشد و بعد از قطع دروا هم باید بنوشد تا جرم
دروا را از معاد دفع کند و اگر بعد از شرب سهل بچش نافع
و حرارت طاری گردد هر آینه لعاب بز قطون یا لعاب
بز لسان الحمل و لعاب به دانه یا شکر و عرق کل و کاشنی
بنوشد و اگر قبض فی الجملة مطلوب باشد تخم بچا را با شکر
و آب سرد بنوشد و اگر مزاج مریض بارد باشد یا مریض بارد
باشد استعمال اشربه بی لعابیت کند و بدنگه گامی ادویه

سهله بقی مندفع گردد و این حالت یا از ضعف معده
باشد یا بنا بر فساد معده از اکل اغذیه چنانچه در مرض
تخمه بود و گامی مندفع شدن ادویه بسبب پیوست ثقل
بود یا بنا بر کراهت ادویه و از اخلاط اربعه آنچه بزود
مندفع گردد خواهی بقی و خواه با سهال هر آینه صفرایند
و در اکثر احوال صفرایند مندفع گردد لیکن مراد بخلاف
صفرایند محترقی که با ادویه سهله دفع شود و بنا بر آنست
که مراد بقی مندفع میگرد که با مراد حرارت معده هر آینه
میل مبرک خود می کند که جاب علوست بخلاف سودا
و بلغم و باید که بعد از شرب سهل هر آینه چند روزی بقند
سد جوعه از اغذیه مقویه بنوشد تا بدیل مایجمل شود
و افراط نکند مبادا امتلا عارض گردد و هر گاه که
معده اعانت اعضا کند و اعضا غذا را بخورد جذب کنند

موجب نكس گردد و مقتضی ضمیر عظیم گردد و اگر ^{بالم} العباد
ادویه مسمله کارگرنیاید لا بد باشد از محرکی مثل شافیه یا
حقنه ملینه و اگر اسهال با فراط طاری کرد استعمال
قوابض باید کرد و اگر فضلات کرمندفع گردد ^{بضم}
و حطاری کرد هر آینه استعمال ادویه معرقه باید کرد و
بدنکه در فصل شتاب دون ضرورت تام شرب مسهل محو
نیت بنا بر آنکه دوا و هوا هر دو در صد جنب فضلات
اند و هر آینه موجب ان می گردد که رطوبات بدنی ^{بضم}
گردد و مؤدی بضر عظیم شود بلی اگر تبیین طبیعت بادیه
ملینه و حقنه ملینه کند مجوز باشد و در فصل تابستان چنان
تحلیل غالب است استعمال محلات قویه و مسهلات
نیز صواب نبود اما در فصل خریف لایق باشد و فصل
ربیع نیز استعمال مسهلات قویه نباید کرد زیرا که صیف

که فصل محلل است از عقبش میرسد و اما در بیان ^{بضم}
و امزجه فصول و بلدان و صلاح و فساد آن بدان که
باد جاری بود که از اراضی و مجاری متصاعد میشود و
مختلف می گردد حال هوا بحسب اختلاف فصول و مجاری
مجا و جبال و ریک بوم و احتیاج هوا بنا بر ترویج قلب
و تعدیل مزاج روحت و حرارت هوا از قطر جنوب بود
بنا بر آنکه مجاری بحسب اکثر در جانب جنوب واقع اند و
بخاری که از مجاری متصاعد گردد هر آینه گرم و تر باشد و امر
طاریه درین هوا در چشم و در کسرو صرع و حمای
متعقنه باشد و بدینراستی عارض گردد و ما شرا
و خناق و ویادرن قطر سبب هوا حادث گردد لا
سیماد فصل تابستان و اما هوایی که از جانب شمال
وزد بار دیاسی باشد بنا بر بعد آفتاب از آن قطر

و مقوی بدن و هاضم طعام بود و لایزال صحت بدن
و حرارت غیریزی را حفظ کند و لون رخساره را صاف
و لطیف سازد و اما امراض حادثه درین هوا هر آینه
در کلو و زکام و نزله و ذات الریه و فلع و رعشه باشد
و اما هوایی که از مشرق و زدهر آینه معتدل باشد بنا بر
آنکه بعد از آفتاب ازین قطر چندان باشد و هوایی که از
مغرب آید مزاجش نیز معتدل باشد و بادئ از طرف مشرق
وزدانرا صبا گویند و آنچه از جانب جنوب وزدانرا جنوب
گویند اما در بیان خواص بلاد بدینکه هر شهری که در
جانب شمال بود یا مزاجش بار در رطب باشد یا بار دیاسی
و برودت این جانب زیاده بر جانب جنوب باشد بنا بر
ارتفاع این قطر و بعدا و از اکثر محار و قوت بنیه درین
قطر زیاده بود که در قطر جنوب و هر شهری که در قطر

جنوب باشد هر آینه مزاجش یا حار رطب بود یا حار
یابس و آنچه در حوائج مجرب بود از رطب باشد و غلظ و بلده
که در رعایت حرارت باشد هر آینه سگان آن موضع
را پری و شکستگی زود عارض گردد و کوتاه عمر باشند
و قوای حیوانی ایشان زود به تحلیل رود مگر آنکه
عیون و انهار جاریه در آن موضع بسیار باشد که هر
آینه جبران نقصان کند و اما جبال واقعه در قطر
شمالی هر آینه مسخن باشند بسبب یکی آنکه مانع باد
شمالند از هبوب ثابیا آنکه حابس باد جنوبی اند تا آنکه
انعکاس شعاع شمسی برین جبال بیشتر باشد یا بر شقوق
و ارتفاع ایشان و اگر کوه بر جنوب بلد واقع شود هر آینه
برعکس این حال بود و کوهی که بر جانب غرب باشد ^{بضم}
که بر جانب شرق مدینه باشد چجه کوهی که بر جانب شرق

بلد باشد در رضای طویل حاجب انعکاس نور آفتاب
بود و دیگر آنکه مانع وزیدن باد شرقی باشد که اقوی است
بلد ها بود بنا بر آنکه مصاحب دوده آفتابست و بلدان
مرتفعه را اگر چه برودت مفرطه باشد لیکن اقوی باشد
از بلدان محفضه و بلکه که در غور یا در میان دو کوه
واقع شود هر آینه هوا بیش در کمال رداوت باشد و این
که کبریت از آنجا محصل گردد حار یاس و مسوم باشد و آنچه
نقطه از آن متولد گردد هر آینه مولد طویات و عفونیات
بود و امراض مرمنه و وبا و طاعون در آنجا زودتر حادث
گردد و سبب حدوث یاقول حکما اعادنا الله منها
است که چون از آن اراضی متعفننه هر آینه دخان و
بخار متصاعد گردد چون ارتفاع یابد بنا سخامت قرار
گیرد و مستر اگر شود بنوعی که یابد در مجال تفریق آن نبود

علت وبا

و حرارت آفتاب نتواند آنرا تحلیل داد پس کدورت
هوا بنوعی رو نماید که کواکب معظمه در نظر کوچک نماید
و اکثریت شهب هر آینه حرمت در هوا بید آید و این حالت
مؤدی بفساد امرجه گردد و مملک حیوانات باشد و مو
باید که از استعمال اغذیه و فواکه مرطبه محترز باشد و فصد
نکنند اما فی کردن مفید باشد و در مسکن خود باید که
لا یزال سرکه بپاشند و از چوب کز و عود و ولادن و چیز
سرو بخور کنند و اگر از قسط و سندروس و مصطکی بخور کنند
هر آینه نافع باشد و باید که از شرب خمر محترز باشد و حمام
نزد و بادعیه ما توره و خیرات متکاثره و طاعات و عبادات
و افزه اقدام تمام نماید لعل الله یجذب بعد ذلک امره
و آثار پیر بشر طاعون هر آینه در ایام و بابتشتر حادث
گردد و آن عبارت از زوری گرم یا سرد بود که سبب

علت طاعون

عفونت هوا طاری گردد و سیاه رنگ و کبود رنگ
و سرخ رنگ بود و آنچه گرم بود هر آینه آشد باشد و
اخوف و درین ضربت غشای و عطش رو نماید و ماده طاعون
بحسب اکثر در درون بدن باشد و آنچه در تحت الجلد
بود اگر نه در عضوی محوف باشد هر آینه اسلم باشد
و اگر جماعا رص گردد فصد باید کرد که موجب تقلیل
ماده می گردد و مطبوخ فاکه یا تقوع مسهل بنوشد و طلا
انطین ارضی و عرق بیدمشک و شامبران افکنند اگر ماده
گرم باشد و از اغذیه اش جو با عدس و اسفناج بنوشد
و از اشربه شراب حماض یا شراب لیمو یا سکنجبین ساده
یا شراب صندل یا شراب ورد طری یا شراب سیب یا
شراب زمانین با عرق کل و کاک و زین بنوشد و اش انارند
یا اش لیمو یا شیره بادام بنوشد و از خوردن گوشت محترز

باشد مگر آنکه قوت ضعیف گردد که هر آینه خوردن خوردن
بچه و نانوای استعمال اطلیه و اضمه باره نکند بلکه
محللات حاره معتدله نافع بود و حوالی ورم را بر روغن
کل سرخ چرب سازد و اگر خولان هندی را با کلاب حک
کرده بر روی ورم طلا کند مفید بود و چون بید که
منفرشد هر آینه هر دو چند ساعت آنرا با آب نیم گرم بشوید
و اگر در لرا حققان طاری گردد و طلا بی از صندل و کافور
و طین ارضی با عرق کل و بیدمشک ساخته بر آن نهد و در
طباشیر حماضی و طباشیر کافوری را در شربت لیمو حل کرده
بنوشد و اگر طین ارضی را در اشربه حامضه حل کرده بنوشد
مفید باشد اما در میان امرجه فصول اربعه بدانکه مزاج
تابستان حار یاس بود و شبیه صفرا لاجرم درین فصل
از اغذیه که مولد صفرا باشد محترز باید بود و میل میچهای

بجز باشد

بارد رطب باید کرد و فرج فصل خریف بارد یابس بود و
شبه سودا باشد درین فصل از اغذیه و ادویه بارده یا
صحت ز باید بود پها گوشت صید و گوشت قدید و مزاج
فصل رشتان بارد رطب بود و شبیه بلغم باشد پس از مولد
بلغم باید بخت بود و هر چند درین فصل هرینه قوت بدنی
و هاضمه زیاده نرزد بیکر فصل بود اما عروق و اعصاب
ضرر بیشتر طاری کرد و مزاج فصل چهار جا رطب بود
و باعتدال اقرب باشد و امراض دموی درین فصل حادث
کرد لا جرم از مولدات دم محترز باید بود و اما در بیان طبع
و امزجه اعضا بدنه که بحسب طبیعت روح و قلب و کبد خا
ویابس و شعر و عروق و ریاطات و اعصاب و دماغ و نخاع
بارد و یابس اند و بلغم و خون و لحم و دماغ و نخاع هرینه
رطب اند و بدن زنه سفید بلغم باشد و بدن لاغر زرد زک صفرا

بود و میانه معتدل مزاج باشد و فراخی عروق و سطوی آن
دلیل حرارت بود و رقت و وضیق عروق دلیل برودت
باشد و در هر بلغم که اختصاص انجایه یک لون باشد شاید
در معرفت مزاج استدلال بلون کرد بلکه حکم علامتی
نظر یابد آورد و اگر اهل بلد با لون مختلفه باشند هرینه لون
بدن را تابع مزاج باید داشت مثل آنکه لون سواد دلیل غلبه
خلط سودا بود و لون زرد دلیل غلبه صفرا و لون سرخ
دلیل غلبه دم و لون سفید دلیل غلبه بلغم باشد و صفرا
با سودا در حمت با بیاض دلیل غلبه دو خلط باشد بود و
خلط دیگر و بدنه سیاه بودن شعرا ز فرط حرارت باشد
و سفیدی لون شعرا ز فرط برودت بود و حمت و اشقریت
شعر دلیل اعتدال باشد و بدنه اعدا امزجه مزاج حیوان
و کوکاست و مزاج صبیان از حیوانان اربط باشد و

حرارت مزاج صبیان از مزاج حیوانات این باشد و فرج
پیران اربط باشد از مزاج که اول بر سبیل عرض و بلند است
مستعد امراض بارده رطبه مانند فح و لقوه و امثال اینها
می گردد و اعدا بقاع ارض بقول حکماء سالفه اقلیم
رباع باشد و نزد شیخ الیثی خط استوا و سگان انجا اعدا
و مراد از خط استوا ایره حادثه بود بر سطح ارض از توهم
سطح دایره معدله النهار که قاطع عالم بود بدو نیمه یکی
از آن را شمالی گویند و دیگری را جنوبی و بدنه نوم جنوب
اتفاق قوم مستدعی تریل ظاهر و شغین باطن بود و
مربط است مادام که اندک باشد و اکثر بزرگ است
چون طولانی باشد و بیداری بر ضد اینست و اما کثرت
مستخنی است و سکون مرد است و احسن نوم آنست که
بعد از خواب شدن طعام باشد و بعد از جماع خواب

کردن مضراست و موجب سقوط قوت بود چون
در شب باشد و در روز اگر بعد از جماعت نخسید
هرینه موجب حدوث امراض رطبه بود و برودت خسید
منوعت بنا بر آنکه فضول اطعمه در غیر مجاری خود در
میرود و مقتضی مهن صرع و کابوس و سکنه میشود
و بیداری با فراط موجب سخونت بدن و مستقی بدن
باشد لیکن بیم حدوث ضرر مزاج باشد و باید که در
اوان فصل بیع مبادرت بفصد کند و از آنجمله مستخنی
و مرتبط باشد محترز باشد زیرا که ممدعت کرد و
در فصل صیف قلت شرب و غذا مطلوب بود و مبادرت
بخی کند لیکن در فصل خریف از خی کردن محترز باشد و
استعمال محفظات نکند و از کثرت شرب آب سرد و جماع
و خواب در مکان بار خود را حفظ کند و فواکه

وافر نوشد و آنچه او را سخونت و رطوبت اندک باشد
نوشد و در فضل شتا احتراز کند از فصد کردن و قی
کردن مگر عند الضروره و کثرت اکل درین فضل نافع
بود زیرا که چون درین فصل حرارت متوجه باطن میگردد
پس هربینه معین هضم شود و قوت بخشد باینکه زنت
حامله در فضول از فصد و حجامت و قی و استعمال ^{ساقی}
مسهله محترز باشد مگر ضرورت اقتدا از بویها و آوازه
تند بخفتن باشد و تدبیر بدن مرصعه آست که با وی
بافراط صحبت جماع ندارند و مکت در یک موضع نکند
و اندک حرکتی کند و باید که تدبیر غداء صبیان با شیاء
حارّه یا سبه کرده شود و جوانان با شیاء بارده یا سبه و
غداء کھول با شیاء حارّه رطبه کند و غداء پیران و جمیع
تدبیر ایشان با شیاء حارّه یا سبه کند و تدبیر علاج دمی

بغ

مزاج بقصد بود و کسی که آکول باشد پس اگر ایشانرا علی حد
اعلی بدن بدید آید هربینه فصد قیفا مناسب بود و اگر
دلساقل باشد فصد با سلیق کند و فصد اکل هر دو ^{عرق}
جامع است و فعل حجامت اضعف از فعل فصد باشد
و اقوی حجامت آست که از سابقین کرده شود و بدینکه
عروق که قابل فصد اند یکی از آنها یا فوج گویند که از کهای
سراست و فصد این عرق در دردمس و در در چشم نافع بود
و یکی دیگر را از عروق نام عرق الحامین باشد که نزد
دوا بر و است و فصد این عرق در دردمس و در چشم
و دمامل یا دافع باشد و یکی دیگر را خلف الراس گویند
فصد این عرق در در کله سر مافید بود و یکی دیگر را عرق
التقیقه گویند فصد این عرق دافع رمد و صلاخ دمی
باشد و باید که درین رک کشودن بیش با سایر فرو

نبرد و مجرای عرق را بسیار نکشاید زیرا که از شعبات شریا
لاجرم با احتیاط باید بود یکی دیگر را خلف الاذن گویند
و فصد آن ضرر ^{طحال} نداد فاع بود و یکی دیگر را ماق العین
گویند فصد آن و جماع عین نداد فاع باشد یکی دیگر را عرق الا
نف گویند هر گاه که بر رخساره و بر بینی بثره متبابت با قلا
سرخ بدید آید فصد آن دافع آن ضرر باشد و در رک هست
در دلب که آنرا عرق الشفتین گویند هر گاه که بن دندان از دم
فاسد منظر کرد هربینه فصد آن عرق دافع آن ضرر باشد
و در عرق در دیر زبان هست که آنرا عرق اللسان گویند
فصد آن دافع ثقل لسان و آماس زبان و خنافت و دو
رک در عضو کردن هست که آنرا و وجین گویند فصد آن
دافع سرسام و داء الثعلب باشد و دافع هر ضرر بود که
عضو سر اطاری کرد و در دست راست رک هست که

چهارک

آنرا قیفا گویند فصد آن دافع دردمس و در چشم و در
کلو باشد و در بدن رک هست که آنرا اکل گویند فصد
آن دافع ضرر جمیع بدن بود و در تحت اکل رک هست
که آنرا با سلیق گویند فصد آن دافع حرارت بدنی بود و
در مرض سل بجا آید و در تحت با سلیق رک هست که آنرا
اسیم گویند فصد آن دردمس و بواسیر و در در پشت و اذراع
بود و چون احلیل از دم فاسد منظر کرد هربینه فصد آن
عرق دافع آن ضرر باشد و یک رک در سر انگشت کوچک باشد
فصد آن دافع ضرر رقلنج باشد و همچنانچه در طرف راست
این عرق هست در جانب چپ نیز باشد و در رک در زیر
ناخ باشد که آنرا عرق النسا گویند فصد آن دافع در در پشت
و یقرب و ضرر عرق النسا باشد و بر فوق کعب پای دو رک
هست که آنرا صاف گویند فصد آن دفع ضرر نار فاسی کند

باب دوم در بیان طباع اخلاط اربع و لوازم
مترتبه بهر یک بدنه خلط عارض است از حیثی بطبیعی که مستحیل
میکردد بسوی او هر ایینه غذا و اولاً و بچهار گونه باشد یکی گرم
بود و طبیعتش خاد رطب باشد دوم صفر بود و طبیعت او
خاد یابس باشد سیوم بلعنت و طبیعت او یار د رطب باشد
چهار دم سودا و طبیعت او یار د یابس بود و هر یک از این اخلاط
اربعه منقسم میگردد به طبیعی و غیر طبیعی اما دم طبیعی سرخ رنگ
و شیرین طعم و خوش بو بود و دم غیر طبیعی بر خلاف آن باشد
و اما صفر طبیعی پس او کف خون باشد و سرخ و سبک و گرم
بود و غیر طبیعی بر چهار گونه باشد یکی از آن صفر بیست
نخ که مخلوط باشد بد و رطوبتی دقیقه دوم را مره نجیه گویند
که مخلوط بود بد و رطوبتی غلیظ سیوم صفر کراتیه بود که
مکرب است از سودا و محترقه و مره صفر و تولد او در وعده

بالت

باشد چهار دم صفر از نجاریه بود که گرم ترین اقسام صفر است
و طبیعتش هموم افرست اما بلغم طبیعی است که صلاحیت
آن داشته باشد که مستحیل بخون گردد و اما غیر طبیعی
بر پنج گونه باشد یکی از آن بلغمی شیرین است که اندکی از خلط حاد
بد و مخلوط بود دوم بلغمی شور باشد که صفر است محترق
بد و مخلوط بود و این گرم ترین همه است سیوم بلغمی ترش
بود که با وی اندکی حرارت ضعیفه همراه باشد چهار دم بلغمی
یابس کلویک بود که جوهر رضی بر و غالب باشد و این کثیف
ترین همه است پنجم بلغمیست بی مزه که بر جوهر مائیه غا
اما سودا طبیعی هر ایینه دردی خون بود و غیر طبیعی عبات
از خلط محترقت و بدنه هر خلطی بدل اعرضی از عناصر اربعه
بود بنا بر مشابعت طبیعی ایشان با طباع عناصر و فاعل در
اخلاط هر ایینه قوتیست در بدن که قائم بود بروح طبیعی و

و آلت آن قوت حرارت غریزی باشد و شرایط آن قوت هر
ایینه امرجه اعضا بود و حصول او الید ثلثه بنا بر امتزاج عناصر
باشد و فایده امتزاج آنکسار سورت کل و احد بود و از آله
محوست پس ایچه بارد است استفاده لیست از رطب
میکند و رطب از یابس استفاده نبات و قرار میکند و یار
از حال استفاده تلطیف و نضج میکند و حال از یار استفاده
نمکن و قرار میکند و اعصابی که نضج غذا میدهند هر ایینه دهان
و دندان و طحال و مراء و کبد و مثانه و کوره و امعاء و اینها
محب مزاج مؤثرند در اخلاط و غذا را برد و معنی اطلاق
کرده اند یکی بر جسمی که خلع صورت غذایی کرده و لباس صورت
عضوی پوشیده و این بالفعل بود دوم بر جسم بالقوه و این
یا قوت قریبه بود مانند رطوبت ثابته یا هیبه بود مانند
گوشت و نان و بدنه سودا متولد از عنصر ارضی بود و

مقابل

مقابل دم باشد و مسکنش در طحال باشد و از اخلاط
باقیه اقل بود و بر وجود او سه نفع مترتب باشد یکی
انکه بسبب او هر ایینه خون را قوام بدیداید دوم آنکه
در غذاء استخوانها مدخل دارد سیوم آنکه منته وقت
خوردن غذا بود و علامت صاحب این مزاج آنست
که بحیف الجسم و کثیر الگد و قلیل النوم باشد و از افزا
در جماع متضرر گردد و هرگاه که برودت مزاجش بر
پیوست غالب بود هر ایینه اسم اللون باشد و اگر بر عکس
این بود اغبر اللون باشد و چون مساوات بینهما بود
هر ایینه رصاصی اللون باشد و علی که از فساد این خلط
حادث گردد داء الثعلب بود و بعضی ذایع عین
و سعال یابس و قهمی از بواسیر و بواسیر و مرض حاء
الفیل و دوالی و کلف اسود و هق اسود و سرطان

مقابل

وقروح وشقاق وما ليغوليا وجنون وجمام وحمای ببع
وقوبا وتاليل ونوعی از بركان وجرپ وحكاك وسكنه و
دق وسل وزكام ونزلة باره وقولنج بارد ونوعی از اسهال
وزحير وعرق النساء واما خلط بلغم كه مقابل كه صفرا بود
ومتولدا ز عنصر است مسكنش در عضو ریه بود ودر مغز
حرام كه منی از آنجا متولد می گردد وصاحب این مزاج با
از حرارت و پیوست خطی كامل ندارد وعلامت بلغمیت
آست كه كسالت بر طبیعت غالب باشد وبلید الفهم
بود وشیان بر ذهن غالب باشد و خواب بسیار كند
پس اگر برودت مزاجش بر رطوبت غالب باشد هرگز
ایض اللون بود والا لونه در رعایت سفیدی باشد
چنانچه دغدغه شود كه مكرم ووصی است و اگر
سبیل مساوات باشد هرگز نصابی اللون بود و امر

حادثه ازین خلط برص باشد و فالج وسكنه وحمای
مطبقه و رعشه وصرع و پیامن عین و كرتکی صوت
وسعال رطب واسهال بلغمی وغثیان استسقا و
حب القرح وسلس البول ووجع ظهر ونوعی از مفاصل
ونوعی از بواسیر ونوعی از خنازیر وغیر ذلك اما طبیعت
دم معایل خلط سودا بود از عنصر هیوی طبیعی متولد
باشد و مسكنش كبد بود وصاحب این مزاج با خطی
كامل از برودت و پیوست نبود وكثیر اللحم باشد وطیب
النفس وحسن الاخلاق و متوسط الفهم باشد واگر
حرارتش بر رطوبت غالب بود هرگز نصابی اللون یا
والا ایض اللون بود لیکن مایل بحرمت و بدبكه از دیدار
خلط دم از اغذیه واشربه و فواكه حاره رطبه بود و
ضربدن از دم غیر طبیعی بود ولون خونرا از لون بد

توان در یافتن و امراض حادثه از دم در دسر و در كوش
وزكام وآماس و خناق و درد كلو و دسامیل و دبيله وابنه
وحصیه وورم كبد و نفیس حار و درد كرده و یا سورو
اسهال دم و رعاف و تب مطبقه و اوجاع مفاصل و علامت
فساد دم سرخی رخا ره بود و كهالت و خواب مفروط و قنور
ذهن و حكاك و شیرین شدن دهان و بدبو شدن دهان
و میل بهوای بارد و اكثر این امراض در بلاد حاره و هوای گرم
و مزاج گرم باشد و اما طبیعت صفرا مقابل بلغم بود و متولد
از عنصر ناری طبیعی باشد و مسكن او مراره بود وصاحب
این خلط را خطی و فرا ز برودت و رطوبت نبود و علامت
صفرا سرعت حرکات بود در سائر احوال و اتمام دم
امور و شجاعت و علم وجودت فم و تخیف البدن باشد
و قلیل النوم پس اگر حرارتش غالب باشد بر پیوست

هرگز نصابی رنگ بود والا كندم كون باشد و اگر بر سبیل
مساوات بود هرگز نصابی صفرا اللون باشد و امراض كه از
فساد و از دیدار صفرا حادث می گردد در د شقیقه و
جرپ و حكاك و قروح و سرهام و پیرسام و درد كبد و
درد چشم و كوش و درد دندان و بركان اصفرا و اوایل
صلبه و عثی ونوعی از ما ليغولیا ونوعی از داء الحیه
ونوعی از داء الفیل و ماشل و در د معده و شقاق لب
و زبان و بخار دهان و تب غب و ذات الجنب و ذات
الریه و علامت از دیدار صفرا نزدی لون بود و قلت
اشتها و دوام عطش و فساد عقل و حدوت آن اكثر
از اغذیه میخزه بود مانند كباب و قلیه و پریان و عمل
و خرما و رطب و آنچه حار یا بس بود از سفر طولانی
و دوام دروزه كه خوابی و در رنگ كردن در آفتاب و خرت

فصل امراض

در مرض صفرا

هرگز نصابی

فاختن و اکثر غلبه صفر در فصل صیف و در کسب ثواب
و بلدان حاره یا سبه باشد و چون ذکر طباع اخلاط کرده
شد و از آن تفسیر تا در وقت هر ایستد بیان امراض حادثه
از هر کدام می رود و ابتدا از عضو سر کرده میشود بر
نخ و ترتیب بدنه یکی از امراض حادثه از خلط سودا
را اول **تعلب** گویند هر ایستد داء الثعلب و داء الحیه بود و علامتش فرو
ریختن موی سر و تن بود و سببش از دنیا دخلط سودا
بود اگر در سر پدید آید علاجش به تنقیه دماغ و بدن
باید کرد و استعمال اطلیه که محل خلط سودا باشد و
منبت و مطبوخ شعر و هر گاه که دوعن خنایار و عن
سوکن یا دوعن مورد یا زیت حار را فرا گیرد و بر
سراش نهد و اندکی از لادن بد و مخلوط سازد تا بکلا
و بر سر طلا کند هر ایستد نافع باشد و اگر بزرگتر را بگوید

و سکه انگوری بشرد و طلا کند نافع باشد و اگر ساقی یا
پخته سازد و با زهره کاک و نرطلا کند نافع بود و اگر خورد را
بگوید و با زهره کاک بیا میرد و طلا کند نیکو باشد و اگر
پرسیاوشان و عنب الثعلب را پخته سازد و با روغن
آمله طلا کند نافع بود و اگر برک کدو و برک کجند را
به پزند و با روغن بنفشه به پزند و ضماد کنند نافع بود
و اگر با قدری لادن بود مفید بود و اگر این ضرر دارد
بدید آید بسبب خلط بلغم غلیظ باشد علاجش تنقیه
دماغ و بدن بود حبث اقیقون و حبث سورخجان
و کسب فضل کند و هلیج اسود و امج و بلیغ البشکر
بجوشاند و صاف کرده بنوشد و بر روغن زیت تلخیص
کند و اگر عاقر قرحا را بگوید و با زیت بشرد و طلا کند
نافع بود و بصل عنطل را بگوید و با زیت بجوشاند و

در شقیقه

و طلا کند که مفید بود و یکی دیگر از امراض سر سعه
بود و سببش خلطی فاسد متعفن بود اگر با رویت بود
و اگر یاس بود بسبب خلط سودا باشد که با خلطی
حادث مخلوط شده علاج سعه نطب بفسد قیفا کند
یا بحامت میانه دوشانه یا بحامت پس سر اگر ضروری
افتد و نفوق حامض و نفوق مسهل و مطبوخ فاکه نافع
بود و از جنوبات حب الصبر نافع بود و گاه این ضرر از صغیر
طاری کردد علاجش با شربه حامضه کند و تلخیص موضع
بر روغن کل یا روغن حنا یا کلاب کند و اگر طین ارضی
با آب لسان الحمل طلا کند نافع بود و گاهی بسبب بلغم
بود و علاجش بورق و نظرون و بابونج و نر زشت کند
خواه مفرد که بگوید و با عسل بشرد و طلا کند و خواه
مربک ازین ادویه و آنچه به طبیعت اینها باشد و اگر

عاقر قرحا با حبه السود بگوید و بخیل صافی بشرد
و ضماد کند نافع باشد و یکی دیگر از امراض سر صداع
بود و صداع عبارتیست از ضربانی با وجع که در صدغین
بود یا بضی از سر آنرا در شقیقه گویند و صداع و درد
شقیقه و دواریا بارند یا حار اما حار منقسم میگردد
به دموی و به صفراوی اما علامت دموی حرکت و جه
و عینین و حرارت ملس و امتلاء عروق و عظم بیض
و حلاوت دهان علاجش بفسد یا بحامت بود و
استعمال اشیاء بارده و نوشیدن اشربه بارده حامضه
مانند شراب آلو و شراب تم و شراب لیمو و شراب کبجین
و شراب انارین با کلاب و عرق کاشنی و غذا آتش جو
با شیره بادام و اسفنج و بیضه نیم برشت نافع باشد و
آتش غوره با کدو و کشمش تازه و خروس همه اگر ضعف

در صداع - در صداع - در صداع

علاج

طاری گردد و مای تازه که با آب لیمو یا سرکه یا آب زرشک
پخته باشد نافع بود و اما علامت صفرا هر آینه صفرت
لون و شدت وجع و آفر و خستگی بخار و تلخی دهان و
حدت بنض و صفرت بول علاجتش با شیره مذکوره
کند و اگر از قهقهه و غناب و اجاص و سیستان بپخته
و نیلوفر و ترنجبین جلابی ترتیب کرده پخته سازد و صاف
کرده با شکر بنوشد هر آینه مفید بود و سر و پیشانی را به صند
در کلاب حک کرده طلا سازد و کل و بنفشه بپوید و بر
بنفشه بادام دماغ را تدهین کند و غذاء الشعی یا اسفنا
و شیره بادام بنوشد و اما صداع بارد منقسم می گردد سه
و بلغمی اما علامت سوداوی کمودت لون بشه بود و فرو
رفتن چشمان بگو و فتور حال بنض و ترش بودن طعم
دهان و سبز بودن لون بول علاجتش سهلی کند از هلیج

علامت صداع
ارجد

صداع بارد

بلع

اسود آفتاب و غاب یقوت و لسان الثور و پرسیا و
شان که همگی را جوشانیده و صاف کرده با شکر بنوشد
و غذا زیره باج با خروس بجه بنوشد و یا لوده قیزی
با کلاب نافع بود و گاهی عروص صداع از بلغم بود علا
نطوبت فم و میخوب بود و برودت موضع و در اندک
و خواب کردن با فراط و سنگین بودن سر و شوری طم
دهان و سفید بودن لون بشه و قاروره و فتور در
بنض و عریض بودن بنض و راحت یافتن از اطلیه
و ضامادات حار و از عرغزه بادویه حاره و ایاریجات علا
بجب صبر کند و اگر از سبند و موم و برزشت و مصطکی
بخوری سازد و در زیر دماغ بسوزد هر آینه دافع ضرر بود
و اگر بر زکرفس و بیخ کرفس و بزر را زیانه و بیخ را زیانه
و بزر را دخر و مصطکی همگی را فرا گیرد و نیم کوفته بخورد

وصاف کند و با شکر سفید بنوشد هر آینه سنگین یابد و غذا
نخوداب با داچینی و آبگامه بنوشد یا شوربا با گوشت
بکک یا کجشک و زیره و فلفل بنوشد و گاهی عارض شدن
صداع بسبب خلطی فاسد بود که در پرده مغز سر باشد
علاجتش آنست که از بابونج و اکلیل الملك و برزشت
و مرزنجوش اجزائی مساوی فرا گیرد و مجموع را در روغن
سکون یا روغن زرخس به یزد و بر سر نهاد کند و گاهی
ضعف دماغ بود علامتش آنست که در فصل صیف و
شتا و در چین سخن گفتن و اکل غذا هر آینه در دشت زیاده
شود علاجتش بتقویت دماغ کند و معجون بنفشه داهر
شب استعمال کند یا کاشکر را با کلاب و عرق پیدمشک بنوشد
و سر را بر روغن کل سرخ تدهین کند و گاه عارض شدن این
ضرر بسبب ریاح غلیظه بود تدهین سر و کله را بر روغن

کل و سرکه کند و اگر مرزنجوش را با روغن کل و سرکه
بخوشاند و بر سر نهاد کند نافع بود و گاه عروص این ضرر
بسبب غلیظه نبود علامتش پیوست دماغ بود و
افکاد فاسده بود و کمودت لون رخساره و چشمان غلاب
بمطبات باید کرد و تدهین سر و دماغ با دهان مطبیه و
طاری شدن این ضرر بسبب بادی غلیظه بود که در دماغ
باشد علامتش سنگین بودن سر است و ضربان و وجع دماغ
علاجتش آنست که بجمام رود و از بابونج و اکلیل الملك
و شیخ و سعتر فرا گیرد و همگی را جوشانیده بر سر نهاد کند
و در وقت خواب یکدم مصطکی را با قندی ایسون کوفته
با بیخ دم کلشک بریا میزد و بنوشد و گاه عروص این ضرر
بسبب سیه بود علاجتش آنست که مجامت پس سر کند
و اگر حاجت افتد بلاغ کردن صدعین هر آینه بکند

و ادویه مفقده ضما د و طلا کند و گاه حدوث صداع سبب
حرارت معده باشد که سبب حدث صفرا در معده بخار
مجمع شده و متصاعد گشته علاجش به تنقیه معده باید
کرد و از شیریه مفیده شراب لیون بود و شراب تمهندی
و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب اجاص و شراب
حامض و شراب سکچین ساده و نفقوع نواکه و نفقوع
حامض که با شراب بنفشه و نیلوفر بنوشند و غذا آتش
لیون و آتش انار یا آتش غوره یا آتش جویا اسفناج و شیریه
با دام بنوشند و اگر قوتش ضعیف باشد خرگوش پخته یا
گوشت بزغال بنوشند و از فواکه انار سایه خوش و امرود
و توت ترش و هندوانه و اجاص نافع بود و اگر تخم
کاشنی را شیریه بگیرد یا آب شاه تره و با شکر سفید و عرق
کل و کاشنی بنوشند هر آینه نافع باشد و اگر بقی کرکن معما

بود مقیّی بنوشد و قی کند و بعد از آن انار عذب
بنوشد یا آب سیب و آب امرود با شکر بنوشد و اگر
ده درم با بویخ و ده درم ورق مرزنجوش را بکوبد
و در لعاب حلیه برشند و بر سر ضما د کنند هر آینه
نافع بود و اگر سه درم از صندلین و یک درم
زعفران و دو درم مامیثا و دو درم اصل لپاح و
دو درم نیلوفر و سه درم کل سرخ و نیم درم ایون
مجموع را کوفته در آب بیک بید و کلاب برشند
و بر سر ضما د کنند نافع باشد و اگر دانه قرع را با حی
العالم بکوبد و با قدری طحلب در سرکه انکوری و
روغن کل سرخ برشند و بر سر ضما د کنند هر آینه نافع
باشد و اگر یک کف از بنفشه و قدری نیلوفر و
رنجوش بخوشاند و سردماغ را به بخاران دارد

۴۰

هر آینه مفید بود و اگر از صندل و آقا قیا و کل سرخ و
خضض و عنبر الثعلب فرا گیرد و همگی را بکوبد و در
کلاب برشند و ضما د کنند مفید بود و اگر از ایون و
طباشیر و زیره از هر یک بیکر و از زعفران سدس
جزوی همگی را بکوبد و قدری شیر در ختران و روغن
بنفشه بدان مخلوط سازد و به آب سرخ برشند و بر
سر ضما د کنند هر آینه نافع بود و اگر بنجواب بود هر آینه
بیک بید را با بنفشه و نیلوفر در سرکه و کلاب بخوشاند
و بر سر ضما د کنند هر آینه دفع پیچوابی کند و مسکن و جمع
باشد و گاه طاری شدن صداع بسبب ضعف معده
بود پس باید دید که ضعف معده بسبب از دیار
و طغیان صفرا بود یا بسبب اجتماع بلغم علامت
صفرا است که چون با ممداد از خواب برخیزد

دهانش تلخ بود و ثقیل الجسم باشد و تشنه و دردناک
علاجش با شیره حامضه باره کند و غذا آتش سماق
و آتش زرشک و آتش غوره و آتش لیون بود و علامت
بلغمیت است که دهان پر آب گردد و بی مزه باشد
و درد اندک باشد و غشیان عارض گردد علاجش
است که هلیج کابی و تربید ابیض از هر یک یک درم
و کل سرخ و مصطکی از هر یک دو درم و نیم درم صبر جمع
را کوفته و بیخته در عسل صفا برشند و جب سازد و
در وقت خواب بقدر ضرورت بنوشد و غذا نخورد
آب و جواهر مرغ با اسفناج بنوشد و گاه عارض شدن
سبب برودت دماغ باشد علامتش روان شدن
آب از بینی بود و برودت عضو دماغ و کمالیت و بلا
و از اشیاء حاره منتفع شدن علاجش بنفشه

۴۱

بود که با اسطوخودس بنوشد یا شراب لیمو یا شراب
اسطوخودس و در وقت خواب کردن کاشکر را با یک
انگبین یا معجون بنفشه در کلاب و عرق کاه و زین حل
کرده بنوشد و غذا زرده نیم برشت با انیسون بنوشد
یا رشته با هلیون پخته یا خود آب با غیر ولادن و زرد
و دایچینی یا قلیه مرغ و گاه عرض این ضرر بسبب
پیوسته دماغ بود علامتش خنک شدن اندرون
دماغ بود و تا آمدن خواب علاجش مرطبات باید کرد
خواه از اشربه و خواه از اغذیه و از اشربه مرطبه شراب
بنفشه یا شراب نیلوفر بود که با کلاب و عرق کاشنی بنوشد
و غذا آش جو با اسفناج و گوشت بزغاله یا گوشت خر
پچه فربه یا آش رشته با روغن بادام شیرین و حمام
ناض بود و تلخین سر دماغ بر روغن کدو و بنفشه کند

وگامی

وگامی عارض شدن صداع بسبب خمار شراب بود و
این بسبب بخاری بود که از معده متصاعد شده و مغز
سازان می قوت شود علاجش بادویه مرطبه مقویه
کند و گامی بسبب ضعف هاضمه معده و معالاجرم
بخاری کثیف متصاعد گردد و موجب صداع شود
علاجش نوم با فراط است و در کک اعضا در حمام مغذ
و شراب بنفشه با عرق بید و کاشنی و در وقت ظهر شیره
تخم کاشنی با شیره تخم خرفه و شکر سفید بنوشد و اگر
دوغ با آب بخ بنوشد بغایت نافع باشد و غذا شور با
با خروس پچه و اسفناج و آب لیمو یا آب کامه بنوشد
و آش سماق و آش غوره مفید بود و گامی طاری شد
صداع از ضرب بجران بود پس اگر ضریان دارد دلیل صفا
بود و اگر در دماغ مکرر بود و نرم تره را بنه علامت سود

وگامی

بود و اگر لهای مریض مختل گردد و سر مریض سنگین
باشد دلیل بلغم بود علاجش به میوهی باید کرد و اگر
سی درم ترنجبین با بادیه درم شیرخشت و بیست درم
شراب اجاص یا شراب بنفشه یا شراب خیارشمار
بنوشد هر اینه در دفع صفرا بید طولی دارد و دفع سوز
و بلغم بادویه حاره رطبه یا حاره یا سبه کند و گاه طاری
شدن صداع از عقب تب یا تب دایمی باشد علامتش
که هر چند تب را حالت بدبیدار موجب شدت صداع باشد
و سکون تب مقتضی سکون صداع پس هر کدام را که علاج
کرده شود موجب علاج پذیرفتن آن دیگر باشد و گاه
عارض شدن صداع بسبب زکام بود علاجش است که
از خنکاش سفیدد و جزو واژ کشنی یک جزو فرا گیرد و بو
بدهد بر سراتش و با شکر سفید بگوید و در هر وقت بنوشد

وگامی

وگامی طاری شدن صداع بسبب امر خارجی بود مانند
درنگ کردن در آفتاب و نشستن بر سراتش و از بوی
دود علاجش بادویه مرطبه کند و گاه بسبب بروز
هوا بود که عضو سر را کثاده یا آنکه بخ و برف و آب سرخ
با فراط خورده علامتش سفید شدن رخسار بود و
ضرب یافتن از باد و هوای خنک علاجش بادویه و
اشربه و اغذیه حاره کند و روغن سداب را با فریون
مزوج ساخته تدهین کند و مهمکی جهان حاره مفید باشد
و گامی عرض صداع بسبب خوردن اغذیه و اشربه
حاره و بقول مجزه بود و علامتش حرمت لون و برداشتن
نکاس و کردن بود و گرفتگی صوت و سرخ شدن چشمان
علاجش با شربه مبرده مرطبه کند و اغذیه مرطبه مانند
آش جو که با بقالة الحنظل پخته باشد و ضمادی از صندل

وگامی

در شقیقه

و تخم گاهو و مامیثا و نیلوف و بقوله الحما ترتیب کند و
مکی را کوفته در عرق بید و کلاب برشته و استعمال
کند و یکی دیگر از امراض در شقیقه بود و این ضرر
یا از زیاد دم می باشد و علامتش اختلاج عضو سر
بود از چهار طرف و عظم بنض علاجش بقصد قیفال کند
از دست راست و اگر طغیان دم با فراط باشد از دست
چپ نیز قصد قیفال کند و شربت شکر با لعاب بز قطون
و عرق بید و کاشنی بنوشد و اطریفل کشیری بغایت نافع
بود و اگر فیون بر و عن کل سرخ حل کرده بر شقیقه طلا
کند نافع باشد و اگر سماق را در کلاب بخوبی سانند و ضماد
کند هر آینه مفید باشد و اگر طاری شدن این ضرر بسبب
عادت صفر بود علامتش صفت لون رخساره بود
و بیخوابی و خشک شدن دهان و غلبه عطش و توان

بنض علاجش همان علاج صداع است که از صفر
بود و گاهی درد شقیقه بسبب وزی بود که عضو سر را
عارضه شده علامتش دوئی و طنین بود که از گوش
سرزند و ضربان ویج و بخار و انتقال درد از مکانی به مکانی
دیگر و این گونه ضرر در رعایت شدت و صعوبت باشد
علاجش استعمال حب ایاج بود و اگر از صندلین و نیلو
فرازه یک سه دم و از شیاف مامیثا و دم و از فیون
و قشر تفاح دو دم فرا گیرد و مکی با حداب غلبه الشعب
و آب کشیز تر و کلاب برشته و ضماد کند هر آینه نافع
باشد و گاهی عروص این ضرر بسبب حرارت بود
علاجش علاج صداع حاد است و اگر نفخ صبر را استعمال
کند هر آینه نافع باشد و گاهی بسبب خلط غلیظ باشد
علاجش حب ایاج بود و اگر کل انکین با با عمل

نوع

شقیقه

بنوشد نافع باشد و اگر دوام صداع بود و حرارت هر آینه
با وجع مضمض شود قدری از سویق شعیر با بعضاً الراعی
و بز قطون به آب غلبه الشعب و آب کشیز تازه بنوشد
و ضماد کند و گاهی طاری شدن این ضرر بسبب پیاج
غلیظه باشد علاجش تدهین است بر و عن کل و سرکه
که با یکدیگر جوشیده باشد و مرزنجوش را بسوید و گاهی
بسبب سده بود علاجش حمامت پس بر باشد و گاه
از نفس دماغ بود و گاه از نفس دماغ بود و گاه بمشاد
عضوی دیگر لاجرم بسکون آن عضو ساکن می گردد و کجرت
آن عضو متحرک و گاه بسبب خلط دموی بود و گاه بسبب
غلبه سودا علاجش در صداع دموی و سوداوی
مبین شده بدان عمل نماید و گاهی در شقیقه بسبب
بلغم بود علاجش محب قویا کند یا به فلونیا فازی

و اگر فیون را با خند بیدستر بر و عن سون بخوشاند و
بر شقیقه طلا کند نافع باشد و یکی دیگر از امراض
سرخ و اریود یعنی سرگردش و طاری شدن این ضرر ^{مست} _{گردار}
اگر بسبب دم فاسد باشد علاجش بقصد کند یا محما
پس سر و شربتی از اشربه بارده بنوشد و اگر از حد
صفر بود هر آینه مقبلی از سکنجبین و بورق ارمینی
و بز شربت ترتیب کرده بنوشد و قی کند و از اشربه
شراب انارین و شراب اجاص و امثال ذلک مفید
بود و غذا اش زرشک یا آش لیمو بنوشد و گاهی
بلغم بود و بیم است که بعد ازین علت صرع طاری گردد
علاجش حمام پیای بود و غاریقون را با نریدیکوید
و در شکر آب امیخته با کلاب و عرق کا و زبان بنوشد
و گاهی عروص این ضرر بسبب بخاری بود مثل طاری

شدن سد یعنی خشکی چشم و علامتش قلت نوم و
پیوست دماغ و زمین کوش باشد و یا بسبب بخار معده
بود علاجش علاج صداع است که از بخار و حرارت
بود و یکی دیگر از امراض سرهراینه سرنام باشد و آن عا
از ورمی حار که در سطح باطن بر باشد و برد و کونه بود
یکی دموی و علامتش حرمت لون رخسار و لون بول
بود و عظم بنض و شوریدگی عقل و قطره قطره خون
از دماغ آمدن علاجش بفسد کند قبل از استحکام
مرض و در میان پیشانی را بکشاید و تلیین طبیعت کند
و بادویه و اشربه ملیینه مثلا آنکه جالابی از عتاب و تر
و اجاص و سپستان و اصل السوس و بنفشه و پرسیان
ترتیب کرده بخوشاند و صاف کرده یا شکر مکرر بنوشد
و عدا ماء الشعیر بجاشنی آب انار مایه خوش بنوشد

۳۴

بلغ

و اگر عس مقشر را باشیره بادام و اسفناج بچنه سازد
و بنوشد نافع باشد و یکی دیگر بسبب صفر بود و علامتش
صفت رخسار و سیاه بودن عضویان و تنگی بنض
و حرمت لون بول و دوام عطش و بیخوابی و اختلاط عقل
و هدیان کفتن و طاری شدن حمای حار علاجش باشیره
مبرده و مطبه کند و تلیین طبیعت بشافه و حفته متوسطه
کند که از مغز کدر و بنفشه و نیلوفر و حب سفید و روغن
بادام شیرین مرتب باشد و غذا آش غوره با اسفناج بنوشد
و شیره خشخاش با ماء الشعیر بشیره خشخاش بنوشد و شراب
سکبجین را چاشنی آن سازد و دست و پای مریض را بکفک
و نمک و آب نیم گرم در هر چند ساعت بشوید و اما امراض
عارضه بر عضو دماغ یکی اذان سخن باشد یعنی بیخوابی و این
ضرب یا بسبب پیوست دماغ بود یا بسبب حرارت باشد

در شهری

۳۵

علاجش باشیره مبرده مطبه کند و غذا آش خوبا اسفناج
و شیره بادام بنوشد و تدھین دماغ بر روغن بنفشه بادام کند
و در سرختمها و جای که هوای طب و زرد بشیند و اعتدال
حرکت کند و اگر به تلیین طبیعت حاجت افتد بکند و اگر
عروض این ضرب بسبب بلغم شور باشد شراب خشخاش
با عرق کل و کاوزیان بنوشد و غذا خود آب بازیره و داجینی
بخورد و تدھین دماغ بر کف دست و پای بروغن کل سرخ
یا روغن کدو کند و گاهی بسبب عقل بدن بود علاجش قلت
اکل و کرسکی باشد و گاه بسبب ضعفها ضمه باشد علا
بفویات معده کند و یکی دیگر از امراض معینه مایه لیبیا باشد
و آن عبارتست از مرضی که دماغ را طاری کرد و بسبب غلبه
خلط بارد سوداوی و علامتش خوف بود و اندیشه کردن
از مردم و افکار فاسده و غزلت جستن و فرار کردن از مردم

ما قولیا

و هدیان کفتن و پیوست دماغ و بیخوابی علاجش در
بدو حال باید کرد با طیبخ افیتون و هلیج اسود و غذای
و سفوفیا کند و تدھین دماغ بر روغن بنفشه بادام و غذا
مژده ماش و شیره بادام و اسفناج نافع بود و شیره دختران
باشیره خشخاش آمیخته بر سر دماغ بمالد و شراب عتاب
با عرق کل و کاشنی بنوشد و اگر آب کاشنی تازه با آب
کشینن تازه بگیرد و هر صبح با شکر سفید بنوشد نافع بود و
گاهی عروض این ضرب بسبب خلط دموی فاسد باشد و
علامتش حرمت بنض و حرمت لون بول و بیخوابی بود علا
بفسد کف پیشانی بود و شراب کاوزیان با شراب نیلوفر
عقب سید و کاشنی بنوشد یا آب انار مایه خوش را با شکر بنوشد
و شراب لیمو با عرق کل و کاشنی نافع باشد و گاهی بسبب
هیجان صفر بود و علاجش به اشیره مبرده مطبه کند

و فواکه مرطبه مثل خیارین و هند و انه و اجاص و زرد آلو
و شفتالو در بنوشد و سخطیب بدن بحمام کند و استعمال
شاقه لیته و حقه لقیه نماید و کاهی سبب بلغم باشد و علا
طوبیت مجرب بود و آب از دهان رفتن و سبز بودن لون
بود و فواید حال بنفش علا جش بادویه حاکه و اشربه حاکه
معتدله کند و اگر مطبوخی از اقیهون و غاریقون و قشور
هلیجات ترتیب کرده بنوشد مفید باشد و آب با بویخ را با
شیر میش در آمیخته بر سر طلا کند و غذا اش رشته با جوامع مرغ
و زیره بنوشد و اگر بیضه مرغ را بر وزن و غسل بخند سازد
و بنوشد نافع باشد یکی دیگر از امراض دماغیه دعا ف بود
و پیش از دیدار دم بود و علا متش است که دماغ را
تقلی عارض گردد و در پیش جسم الوان ظاهر گردد و گاه در
بحران حادث گردد علا جش اگر اندک اندک ایدهر اینه سرکه

عاق

بود که بویید تا عطسه ملانم گردد و مجرای دم منفخ
گردد و موجب دفع خلط شود و اگر با فراط بود کا فود
کشیز تازنه و عصاره لسان الحمل و لیته التیس و کل
سرخ و کلنار و افیون و قاقیا و سیرکین حمار و عدس و بود
و زنجبات و صبر و کندر و زنجار محلول در سرکه و عصار سفال
و عصف و کاغذ حرق و کهریا و کچ و کرد آسیا اینها هم که در
ناضه اند و اگر کرد آسیا را با یکدم کلنار و یکدم کل سرخ
و یکدم کل اوفی و یکدم دم الاخوین همگی را کوفته در آب
سرد بر شد و بر پیشانی ضماد کند نافع باشد و اگر سیرکین حمار
را با خانه عنکبوت بیا میرد و بکلاب سرشته سازد و در
سوراخ بینی نهد هر اینه موجب قبض گردد و اگر کچ فرود
را با صندل کوفته و آرد عدس و قدری کا فود بکلاب همگی را
سرد شد و بر پیشانی ضماد کند هر اینه نافع باشد و چون در

بسته گردد خصیة او را با پایهای او محکم بر بندد و یکدم
صبر و در دم حصالبان و یکدم اقا قاقیا فرا گیرد و همگی
کوفته در سرکه آنکوری بر شد و قتیله سازد و در سوراخ
بینی نهد و از اشربه نافع شراب عناب و شراب نیلوفر
و شراب بنفشه مفید بود و از اغذیه اش غوره و آش
انار و آش سماق و عدس برکه پخته با گوشت و نه مفید
بود و خوردن گوشت رضائی مجوز است که ضعف طاری
گردد و یکی دیگر از امراض دماغیه صرع بود و آن در میت
که حادث می گردد از سد در تمام دروسالک دماغ چه اگر
تمام باشند ضرر را سکنه گویند و علامت این ضعیف
خارج بود و حدوت تشنج در اعصاب اگر از بلغم باشد علا
بادویه منقیه دماغ کند و عود الصلیب را که بزبان یونان
فاوایا گویند حاک کرده بکلاب با شربت کا و زبان بنوشد

در صرع

و بویید و غذا بخورد آب با گوشت کچک یا طیهوج یا کچنک
بنوشد و اگر سبب خلط سودا بود علا متش کد آن
بود و سیاهی لون بشره علا جش بطبخ اقیهون کند که غاریقون
بمان مزوج باشد و اگر ایاج روض را استعمال کند نافع باشد
و غذا شو را با خروس چمه بنوشد و از اشربه نافع آنچه حاکه
نطب بود بنوشد و یکی دیگر از امراض دماغیه سکنه باشد
و سببش بلغمی بود که در بطون دماغ باشد علا جش یا شرابه
و ادویه حاکه مقویه کند و تلهمین دماغ بیهن مصطکی و دم
بدم پای او را با آب گرم بشویند و غذا بخورد آب با گوشت کبوتر
چمه و در اچینی و زیره بنوشد و کاهی سبب خلط غلیظ یا سبب
اکل اغذیه غلیظه طاری گردد و علا متش تعطل حواس و
استرخاء اعضا و افتادن خرخر در آواز علا جش بفسد
قیفاله کند و کندر و خرق سفید و سنبل و فلفل و شونیزیا

در کلام و در دوس
ودماغ

اجزاء مساوی یکدیگر یکدیگر و کوفته و بچینه در غسل مصفا
بشند و بنوشند و یکی دیگر از امراض سر و دماغ نزله و کلام
بود و سببش اختلاج بطوایب بود در پرده مغز سر که حرکت
در آید و بدماغ منصب گردد پس آنچه نازل گردد اگر سفید
و سطر باشد هر آینه دلالت بر کثرت ماده کند و اگر زرد
و رقیق بود بر قلت ماحه دلالت دارد اکثر حدوث این صفت
در فصل صیف باشد و چون دریا فته شود که بسبب حرارت
و بخار بود که از خوف معنه متصاعد شده هر آینه علامتش
حریت لون رخساره و ظهور رعاغ بود پس علاجش بادیه
و اشربه بارده یا سبه کند و غذا بخورد آب با خروس بچه و شیر
خشخاش بنوشد و اگر بسبب برودت عارضه از خارج باشد
علاجش بادویه و اشربه و اغذیه حار که معتدله کند و از
اشربه شراب زوقا با شراب خشخاش نافع بود و اگر بخورد

از خورد

از عود و قسط و کندر یا از بر نشست و مرزنجوش در زیر
دماغ سوزد چنانکه بخاندان سر و دماغ متصاعد گردد
هر آینه نافع بود و گاهی بسبب حرارت آفتاب و آتش و حمام
گرم حادث گردد علامتش است که حکاک در بینی بپزد
آید و سر و مغز و دماغ را سوزنی عارض گردد و نزله
بدماغ منصب گردد و خون خلط نزله تعوی کند و بکلو
منصب شود و موجب درد کلو شود و چون بسینه
ریند یا به پهلوه هر آینه ذات الصدور ذات الجنطاری
گردد پس در مزاج علیل باید نظر کرد اگر رطوبتش غالب
باشد بادویه و اشربه معتدله تداوی کند و اگر بفضد
قیحاح حاجت افتد بشاید و شراب عناب و بنفشه با
عرق کل بنوشد و غذا ماش مقشر و شیر بادام یا باقلا
مقشر با شیر و خشخاش بنوشد و اگر محروری بود علا

در کوش

باشربه و اغذیه بارده معتدله کند و یکی دیگر از امراض
در کوش بود و اصعب امراض است و حدوس این
ضریر اگر از دم فاسد بود که در عضو کوش مجتمع شده علا
حریت عضو کوش بود و اختلاج و سخونت بنا کوش
و در پیشانی از صولت آن علاجش فصد عرق با کوش
بود و روغن بنفشه یا دام بلبار و روغن کدو یا شیر درخت
در کوش چکانند یا روغن بادام تلخ را با شیر درختان بچکانند
و غذا بخورد آب با خروس بچه و اسفناج نافع بود و از
اشربه شراب عناب و بنفشه با عرق بید و کاشنی بنوشد
و اگر از بر بود که این نوع ضریر بود و کوبه بود یا بسبب
کسب برودت از خارج علامتش کرفانی بنا کوش بود
و برودت عضو کوش علاجش حمام بود و تکبید عضو
به بزور خانه یا سبه و اگر آب سداب بلبار یا پیاز و رو

کلیم

کلیم در کوش چکانند مفید بود و اگر یکدم از چند
بیدستر و نیم درم فیون در قدری روغن کفنج بنوشد
وصاف کرده در کوش چکانند هر آینه نافع باشد و اگر در
سوکن بلبار و روغن ترب استعما کند مفید بود و غذا شو یا
برنج با جوان مرغ و زیره کرمانی بنوشد و گاهی عضو کوش با
آواز وطنینی بیداید و این با بخاطی سطر یا بادی غلیظ بود
که در عضو کوش جمع آمده علامتش کرفانی مجرای کوش باشد
و چون دام طنین باشد هر آینه از کثرت خلط بود زیرا که
اگر با بودی گاه زیاده شدی و گاه کوشتی و اغلب حدوث
با غلیظ از کثرت اکل باشد که هر آینه بخاندان متصاعد
گردد و در جوف کوش در آید علاجش بتقطیر روغن سلا
بود که در کوش چکانند موجب کسب نفع شود و اگر از شخم
حفظ یکدم از بوق و چند بیدستر و زرد و عصاره

وقطنجی و فریون از هر یک نیم درم فرا گیرد و مجموع را
کوفته و بجنه در روغن بادام تلخ برشته و بر کوش ضماد
کند هر اینه نافع بود و اگر فریون را با روغن خنجر
کرده در کوش چکانه مفید بود و باید که به تقلیل غذا کوشد
و از اغذیه و آنچه منجر باشد احتراز کند و اگر غنای و
زنجوش و بابونج و فودنج و اکلیل لملک و سعتر اجزاء همگی
مساوی یکدیگر فرا گیرد و بخوشاند و کوش را به بخاران داد
هر اینه موجب تنگی باشد و اگر بر بخاسف و مرزنجوش
و چندیدست را فر گرفته بگوید و بروغن سون از اینجنه
سازد و صاف کرده تقطیر کند هر اینه نافع باشد و اما
بکراتی کوش گاهی بسبب صفر بود که درین کوش جمع
آمده علاجش به ملیتات کند و اشربه بارده رطبه بنوشد
و اگر صندل سفید را با کافور بگوید و در کلاب برشته

و بر بیرون کوش طلا کند هر اینه نافع باشد و غذاش
انار و اش زرشک و غوره و تمناق نافع بود و حمام
بغایت مفید باشد و باید که از اهوویه حاره و اغذیه
حاره و حلاوات محترز باشد و گاهی حدوث این
ضرر بسبب خون غلیظ باشد علامتش آنت است که در
وقت کرسکی زیاده درد کند و در سیری تنگی باید و
لکهای با کوش از خایخند و حرارت ناک بود علا
جاست نقره بود فصد عرف کوش و بتلطیف غذا و از
اشربه شربت عناب و بنفشه بنوشد و گاهی بسبب خلطی
خام بارد عارض گردد که درین کوش مجتمع آمده علا
محللات و منضجات و اطلیه و ضمادات معتدله تا
گردد و گاهی بسبب اجتماع قحج بود در جوف کوش علا
آنت که بورق را در سرکه و عمل بخوشاند و در کوش

در چشم

در چشم

چکاند و اگر از سپند و انجیر هر اینه شافی سازد و در
کلاب برشته و در کوش نافع باشد و اگر فریون را
در روغن کل حل کرده استعمال کند هر اینه مفید بود
اما در بیان امراض عارضه عین با کیفیات و علامات
و معالجات آن بدان انصرک الله و عافک عن ضرر
العین که مزاج طبیعی عین هر اینه حار رطب باشد و حرارتش
بنا بر کثرت مخالطات است از عروق و شرابین و رطوبتش بسبب
مجاورت دماغ بود و در بعضی از افضه برودت عارض
اومیکردد لاجرم از سرعت حرکت بازمی ماند و عروق
او مضیق می گردد اما چشم از برق با حرارت و رطوبت
اندک باشد و برودت و پیوست او بسیار بود و اما عین
کمال با حرارت و رطوبت بسیار بود و لهذا در اکثر اوقات
مخالط و با عارض می گردد و هر گاه که اشک سودگ باشد

در چشم

هر اینه طبیعت او اکثر حراره و رطوبه بود و اما عین شعلا
و شهلا را طبیعت در کمال اعتدال بود و کمال بودن او
بر هفت چیز بود یا از نقصان روح با صوره بود یا از قلت
طوبت جلیده یا از کدورت او یا از کثرت رطوبت
بیضیه یا از کدورت او یا از شدت سواد طبقه عیبیه
یا از انحفاظ و اسباب زرق عین بر ضد آن باشد و بد
طبقات عین هفت باشد اولین را صلبه گویند که بعضی
ملتصق بود دوم را مشیمه گویند سوم را شکه نامند چهارم
عکبوتیه گویند پنجم را عیبیه گویند ششم را قرینه
گویند هفتم را ملحه گویند و رطوبات عین بر سه گونه
بود زجاجیه و جلیده و بیضیه و در عصب دارد یکی
برای حس و دیگری برای حرکت اکنون اگر عین را قحج
و درم طاری کرد این ضرر را با بر حرارت رطوبت باشد

در چشم

یا بسبب تمدد یا بحسب اجتماع رطوبت غلیظه یا بسبب
ریاح پس اگر بسبب حرارت رطوبت باشد هر آینه تداوی آن
ضرب بادویه مسهله باید کرد و باید که سفیده تخم مرغ
شست و بشو کند و آنچه از اجتماع رطوبت غلیظه عارض
کردد علاجش به ذرورات و شیافات مناسب کند و به
تلطیف اخلاط کوشد و علاج آنچه بسبب ریاح بود
محللات باید کرد و گاهی حدوث این گونه جمع بسبب
دم غلیظی بود که در عروق عین متمکن شده علاجش
باشبیه و ادویه مسخنه و منقیه باید کرد و حمام بغایت
نافع باشد و اگر ماده برسپیلج و ام منصب کردد باید
دید که از عضو سر نخسته میگردد پس بادویه مقطعه
و حاسبه تداوی کند و اگر از سایر اعضا بود هر آینه به
تقیه بدن کوشد و آنچه از عضو سر منصب میگرد

رد

اگر از خلیج است هر آینه علاجش با طلیه محفقه کند
و اگر از داخل بود که علامتش عطسه و حکه و دلغ
بود هر آینه علاجش بقصد قیفال کند اولاً و بعد از آن
تقیه دماغ بادویه منقیه و آنچه از امراض عین علا
باستفراغ بدنی بود وجع رمد و قروح و سبل باشد مادام
که با ورم و انتفاخ بود و گاهی وجع عین بسبب امتلا
بود علاجش بادویه مسهله کند و آن مقدار را خلط
بدن که کند که فرا خوردن مرض باشد و هر گاه که مزاج
علیل حار یا سی بود یا باد رطوبت باشد هر آینه استعمال
ادویه مسهله مفید بود بشرط قوت بنیه و وقت و اگر
علیل غلیظی و فربه باشد استعمال سهل کند و الا غیر مجوز
و در کت صباوت و شیخوخت هر آینه استعمال لطفا
باید کرد و در جن شباب و کهنولت بقدر حاجت و در

و

بلدان خانه و بارجه بادویه و عقاقیر آنجا تداوی کند و باید
که در ابتداء در چشم ذرورات را استعمال نکند بلکه
استعمال ادویه محذره و مشهورات متومه مانند لافح
و ایون و سندل و بنفشه تر و نیلوفر و باید که علاج
رمد حار باید که قبل از خوردن مسهل باشد و هر وجعی که
ضربان داشته باشد هر آینه علاجش بعد از خوردن
مسهل باشد و علاجش بمردات و مسکنات کند مثل آنکه
بزرگ قوت ندارد عرفا کاشنی بخویند و بر و صاله کتان اندا
بر پشت چشم طلا کند و اگر وجع در غایت اشتداد بود
هر آینه چشم لابه آب گرم بشوید و ساقین را بریند و
طلایی از حنظل و مامیتا ساخته بر جفن چشم و پیشانی
و صلغین اندازد و اگر بعد از فراغ خوردن مسهل ماده
منصب گردد بعضو عین هر آینه از کشیز تر و ورق نیلوفر

علاج رمد

یا از بنفشه و نیلوفر صمادی ساخته استعمال کند هر آینه
نافع بود و اگر خشکاش و نیلوفر و بنفشه و ورق کل را
بجوشاند و صاف کند و بدین آب هر آینه چشم را بشوید
نافع باشد و اگر از مامیتا و کلاب و لعاب به دانه و شیر
تخم خرفه هر آینه صمادی سازد و بر جبهه و صلغین نهاد
نافع باشد و باید که آب سرخ را بر رخساره نرند که هر آینه
موجب احتقان بخاوی کرد و جمیع قواصض میرده مضر
باشد مگر آنکه طاری شدن ضرر رمد از سوء المزاج چار
باشد بلا ماده و اگر عرض این ضرر را راضاده بود علا
قلت امتلاء عروق بود و قلت دموج و ورم ملتخم و
آمدن چرک و در امتداد مرض علامتش قلت سیلان
باشد علاجش بقواصض و محللات باید کرد و شیاف
ایض لاکر به آب سرخ حل کرده بکشد نافع بود و دیگر

بلع

بعضی نامراض هراییه خاصه جفن بود مانند جرب و برد
 و تخر و ازلاق و شتره و شعیره و شعر زاید و انقلاب
 شعر و وریخ و سلاق و شتراف و اما انتشار هذب
 و بیاض و قبل و ققام هراییه از امراض مشرکه اند و
 حاکه و جسا و غلط و مکنه و استفاح و استرخاء و موت
 دم هراییه عارض جفن و ملتحم و غیر اینها می گردد و اما
 دمل و ثوئه و شری و سعنه و غیر اینها هراییه عارض جفن
 و سایر جسد می گردد اما جرب بر چهار گونه باشد یکی
 اذان چیست که عارض سطح باطن جفن می گردد و علا
 است که چون جفن چشم را باز کرد اینده شود هراییه
 دانه دران بدید باشد و یاد موع بود اما وجع این ضرب
 مکن از دیگرها و جاع باشد و گاهی حدوث ضرب جرب را بطو
 ملیحه بود یا از غبار و دخان و درنگ کردن در آفتاب

علاجش بفسد قیقال کند اگر ضرورت افتد و اگر تریب
 سهل حاجت افتد هراییه مطبوخی از پسته و نیلوفر
 و ملیح اسود و ترنجبین ترتیب کرده و صاف کرده
 باشکری بنوشد و شیاف امر حاد استعمال کند یکی دیگر
 که خشونت او از نوع اول زیاد باشد و وجع و دمعه
 اش از نوع اول زیاد تر بود علاجش با دوپه مسمله
 کند و بعد اذ آن استعمال شیاف اخضر کند اول با دوپه
 حاده و ذرد با بیض تا بیاض و نوع ثالث اشد و اصعب
 بود و خشونتش اکثر باشد علامتش است که بطن
 جفن بمثابت دانه انجیر بدید آید و لهذا این ضرب را نینیه
 گویند علاجش بفسد قیقال کند و استعمال سعوطات
 نماید و نوع رابع از جرب اصعب اذ آن سه بود و اغلظ
 باشد و خشونتش اکثر بود و طول مدت مرض زیاد

و اول

بر آنها باشد و وجع و صلابتش اشد بود و گاه با وشی شعر
 زاید همراه گردد علاجش به تنقیه دماغ باید کرد و جب
 صبر یا فاع بود که در ایام متفرقه تناول نماید و به ایاجات
 غرغره کند و استعمال سعوطات کند و یکی دیگر نامراض
 تخر بود و سبب حدوث این ضرب از فسله غلیظ سودا
 بود که در جفن منجمد و منخر شده یا از کثرت اکل اغذیه غلیظه
 بدید آمده یا از عدم تخلیل مجازات و علامتش ورمی
 کوچک باشد و بیاض دانه عدسی بدید آید و لهذا این ضرب
 را عده گویند علاجش بفسد قیقال کند و هر ساعت
 باب گرم بشوید و اگر نشکین نه پذیرد استعمال مرهم
 داخلیون کند تا نضح یا بدیکی دیگر نامراض با التراف
 گویند و این بر سه گونه بود یا التراف جفن بود سواد
 همین یا به بیاضی عینی یا احد الجفینی به ان دیگر و حدوث

این ضرب را بنا بر قرجه بود که عارض شده یا بنا بر
 عدم حسن تدبیر سیل منخر شده و این موجب حرکت
 کردن عضو عین باشد علاجش است که میلی جفن
 فرو فرستد و جفن را از جابجاری آن اجزاء متلا
 از یکدیگر جدا کرد و بعد از این قیباله را بر زده تخم
 مرغ روغن کل چرب کرده در جفن عین فرو فرستد
 و در روز سیوم استعمال بعضی از شیافات دامله کند
 اگر جفنی جفنی دیگر ملتصق شده اگر تواند که میلی را
 در جفن فرو فرستد بکند و الا اندکی از ماق اصغر را بشق
 کند تا دخول میلی در جفن ممکن باشد پس پنبه را بر عین
 کل چرب کند و بنهد بعد اذ آن که جیم را به آب کمون و نمک
 شسته باشد یا آنکه اول استعمال مرهم سفیداج کند
 بعد اذ آن توتیای روشنایی کشد یا تویال نحاس را استعمال

و اول

کند مادامیکه یکدیگر را تصدق کرد یکی حیگر از امراض عین
 شتره بود و این بر سه نوع بود نوع اول آنست که جفن اغلی
 را قاصر کند و این صورت یا آنست که با طبع باشد
 که از نقصان ماده که در جفن باشد حادث شده یا بالعموم
 اما آنچه بالعرض بود یا حدوثش بسبب استخاء بعضی
 عضل متحرک بود یا بسبب تشنج بعضی یا از هر دو پس اگر
 نقصان ماده بود هر آینه آنکه آن هیچ گونه ممکن نبود
 اما آنچه از استرخا بود علاجش بادویه مقویه قابضه
 نباید کرد مثل قافیا و مامینا و مر یا ماء الاسب و گاهی
 از عقب این ضرر ورم حادث گردد و اما علاج
 تشنج با شیاء مطبیه باید کرد و اگر یکی از دو جفن متشنج
 گردد و دیگری صحیح باشد هر آینه استعمال اطمینه خیره
 باید کرد که بر جفن متشنج نهد یا آنکه موضع اندام را شقی

ک

کند و بدین مورد و موم کداخته طلا کند یا مرهم ایمن
 یا با سلیقون استعمال کند نوع دوم آنست که
 هر دو جفن را قاصر کند و عرض این ضرر بسیار
 دو سبب باشد یکی آنکه ماده در اجفان عین با طبع
 اندک باشد و دیگری آنکه بالعرض بود که از تشنج بعضی
 عضل که در جفن بود حادث شده و گاهی بسبب سبب
 مزاج بود علاجش بر خیات و مرطبات کند و نوع سوم
 انقلاب اجفان بود بخارج و طاری شدن این ضرر
 بنا بر دو سبب بود یا از فرجه مجده بود که عارض شده
 و موجب خرف رباط شده یا از تشنج بود و این سبب
 لحم نباید باشد علاجش بادویه حاره باید کرد مثل
 زنجار و کبریت و اگر ضرورت اقتضا نماید کرد و
 ادویه حاره بر آن ضما کند یکی دیگر از امراض عین شعره

در تشنج

شعیره بود و سببش حدوت فضل غلیظه سودا
 و به باشد که منصب شده و محقق و متحرک گشته
 علامتش ورم مستطیل باشد شبیه شعیره که در جفن
 یاد ر ناحیه جفن حادث شده علاجش بشیاف میشاف
 و طین ارمی کند که همگی را کوفته در آب کشن تریشند
 و طلا کند اگر عضو را حرارتی باشد و الا به آب گرم
 بشوید و میل را بجهن فرو فرستد و ذلك آن کند
 و سیکیخ را بشراب کهنه خیم کرده بر آن ضما کند
 و اگر اخیر یا در شراب کهنه به پزد و ضما کند نافع باشد
 و اگر با زرد را در آب بخوسیانند و عضو عین را بدان
 شست و شو کند هر آینه نافع بود یکی دیگر از امراض عین
 شعره ناید باشد و سببش کثرت رطوبت متعقنه باشد
 بلکه حرارت و لدغ و حسب اکثر دمعه با این ضرر مراه

شعره

باشد علاجش اولاً به تنقیه بدن باید کرد بحسب وقت
 و سن و قوت و بحسب ایارج غرغره کند و مصطکی با قنقل
 را بجاید و جوز بوا باد آنه هلیله کابلی را بدهان کرد
 قبل از خوردن غذا و عنبر و لادن را بسوید و استعمال مرهم
 با سلیقون کند چون بداع کردن و شمشیر جفن حاجت اقد
 و شیاف اخضر و دایخ و روشنایی استعمال کند یکی دیگر
 از امراض عین انقلاب شعره باشد و این مویدیت سینه
 در جفن و منقلب شده به داخل عین و از وی ماده
 جفن عین منصب گردد و حرمت و حرکه و دمعه عارض
 میگردد و گاهی سبب نیتاری میشود علاجش یا به
 الصاق بود یا به شمشیر و اگر پیه افغی را بر جفن نهد هر آینه
 منع رویدن شعره ناید ناید کند و اگر صدف کوچک
 را بسوزاند و در قطران محلول سازد و بعد از بوییدن

بانت

انتشار

شعر زاید بر جفن طلا کند هر آینه منع رو بیدن شعر زاید
یکی دیگر از امراض عین انتشار موی قرمز بود و این بر گونه
باشد یا انتشار دهکب بودنی غلظت جفن و سبب حدوث
این گونه ضرر از سه گونه باشد یا از رطوبت خا^قه مفرطه یا از
جنس داء الثعلب بود یا از پیوستگی که عارض عضو عین شده
و دوم است که با انتشار شعر هر آینه جفن عین لا غلظت غاد
کرد که با صلاحت و جرت بود و گاهی باطن جفن را جرب عارض
کرد و این بسبب خلطی بدی بود که منصب شده علاجش
به تنقیه بدن کند با دویه مسهله و بعد از آن استعمال اطلیه
کند با دویه خا^قه اگر از جنس داء الثعلب باشد و علاجش
اینچه بسبب رطوبت خا^قه مفرطه بود با شیاف مسکنه کند
مانند ما میثا و غیره و بعد از آن محرق می آنگاه کند و علاج
اینچه از جنس داء الثعلب بود هم العار محرق را اگر بعمل

و در روغن زیتند بر سر شد و طلا کند هر آینه نافع باشد و اگر
از خرد و العار و جعله از هر یک دو درم فرا گیرد و بر روغن سون
خبر کرده جفن عین را طلا کند هر آینه نافع باشد و اگر پیوستگی
لا استعمال کند نافع باشد و اگر از استخوان خرمای سوخته و سنبل
و لا جوید و دخان کند هر آینه کلی سازد و استعمال کند نافع باشد
و اگر اقلیم را بگوید و بعمل سر شد و در گونه کند و بر بالای چشم
افروخته نهد نادودی از آن متصاعا کردد و بعد از آن آب سرد
بر آن باشد و در ظرفی ریزد و سحقی کند و بگذارد تا خشک شود
و بارو عن فندق بارو عن مورد سرشته بر مرکب طلا کند
هر آینه نافع دمع و سلاق و غلظت جفن بود و موی قرمز را بر
و اگر سنبل و استخوان خرمای سوخته و لا جوید را همی سحقی
کرده و روغن کل سرخ بر سر شد و طلا کند نافع بود و موجب
حدت بصیر کردد و ملین جفن باشد و موی قرمز را بر

دند

نشدن در صورت گاه

یکی دیگر از امراض سفید شدت موی قرمز و بیختم موی بود
بود و سبب خلطی رنج بلغمی بود که منصب شده جفن علاجش
با دویه مسهله محله باید کرد و اطریفل کشیزی را با کل این
اگر بنوشد نافع بود و باید که از اغذیه و آنچه بلغم از آن متولد
کردد محترز باشد و اگر ورق شقایق را سحقی کرده بر روغن
کل سرخ بر سر شد و بر مرکب طلا کند هر آینه نافع باشد و یکی
از امراض قمل و قمام و قرغان بود اما حدوث قمل بسبب
اکل اغذیه رده بود و قملت تعب و کرد با عدت بحام و گاهی
بسبب حرارت خارجه که محالط رطوبت غلیظ بود حادث
میگردد لاجرم طبیعت آنرا به اشتداد دفع میکند و اما ضرر
قمام است بود از قمل با بر آنکه ماحه اوقوی و اغلظ باشد
و ضرر قرغان از هر دو اصعب بود با بر شدت عفونت علاج
این سه گونه ضرر با دویه مسهله کند و حب ایارج و حب صبر

نافع بود و سر و صماغ را بر غره تنقیه دهد و مرکب از آب گرم
و نمک یا به آب سلق یا به آبی که در وی مویز و عاقر قرحا
جوشیده باشد بشوید و بحام ملاومت کند بعد از استعمال
مسهل و به تطیف غذا کوشد یکی دیگر از امراض لاورد
بیج گوید و این بر دو گونه بود یکی آنکه عضو عین جذب عاده
کرده جفن ریزد علامت این ضرر حرمت لون و ورم شدید و
ثقل و رطوبت کثیر و بود و گاهی قرحه لازم این نوع ضرر کردد
و بره چندا از خارج جفن بدید آید و گاهی بسبب شدت ورم
هر آینه جفن منقلب کردد و این ضرر صبیان را بیشتر عارض
کردد و چون خون رقیق از آن روان کردد علاجش
بفصد قیفال کند اگر معتاد بود یا بحامت بین الکتفین و
اگر طفل باشد مادرش فصد یا حامت کند و در رید
مرض زجره تخم مرغ را بارو عن کل سرخ بر آید و طلا کند

در روغن

رغ

و اگر شیر دختر از با زده تخم مریض میامیزد و در روز اول
و دوم استعمال کند نافع باشد و اگر اندکی از زعفران و این
بروغن کل حل کرده بکشد مفید بود و بعد از سه روز باید که
استعمال محذرات کند و در روز چهارم شیاف ملکا یا بکشد
و اما نوع دوم از روغن آنست که جذب خون از مریض کند
و لوبن او محضرت مایل بود و ورم و حره او اندک باشد علا
اگر ممکن باشد بادویه مسهله کند و استعمال در روز صفر کند
و به لطیف غذا کوشد و اگر از ورق کل سرخ کوفته و آرد عدس
و قشر انار کوفته و عدس مطبوخ و زعفران مدقوق ضاد
ساخته بر پشت چشم او بگذرد هر آینه نافع بود و بعد ازین
اصغر کبیر را استعمال کند و چون نفع نهد لا بد حکم جنین
باید کرد و شیاف و این امر لبتن باید کشید یکی دیگر از امراض سلاق
و معده و سببش بطوبت غلیظه باشد که ماقا ابریا اصغر را

در سلاق

نوع

یا هر دو عارض گردد و هرگاه که مهادی شود و کهنه گردد
هر آینه موجب ریخته شدن موی سرگان گردد علامتش آنست که
مترکان را غلظت و حرمت عارض گردد خاصه ماقی را علا
درید و حال آنست که قدری سماق را در کلاب بخویساند و صا
کرده در چشم بچکاند و پیه انار را بکوبد و بر پشت جنین ضاد
کند و بعد از تخفیف حرارت هر آینه برود حصر را استعمال
و اگر مریض بطول انجامد و موی سرگان ریخته شود علا جش
شیاف ذراخ کنیدی یکی دیگر از امراض عین حرکه بود که جنین با
عارض گردد علامتش آنست عضو عین را هر آینه جذب
کند و موجب حرمت جنین گردد و گاهی بنا بر شدت حکم در اجفا
عین قرحه بدیداید و صاق ابریا در ماقین یا در اطین جنین
علا جش با استعمال ادهان مستحبه کند سیتا در حمام و لطیف
غدا کند و نویناء مر را در آب سماق یا در آب غوره حل کرده

در چشم ضاد کند نافع باشد یکی دیگر از امراض غلظ اجفان
بود بسبب بخارات بارده غلیظه و طبه و علامتش
غلظت و حرمت لون اجفان بود از خارج و درین مرض تو
هم جرب باشد و فرق میان این ضرر و ضرر جسا آنست که
در ضرر جسا انتفاح نبود و جنین باصلابت عارض کرد
علا جش تلطیف غلابود و جنین را به شیاف مامیثا و زعفران
طلا کند و استعمال شیاف آخر کنیدی یکی دیگر از امراض دم
بود که عارض جنین می گردد و باصلابت باشد و این سبب
اکل اغذیه غلیظه حادث کردد با مداومت عتا علا جش
بفصد کند اگر ضرورت افتد و جنین عین را به آب گرم بشوید
و بعد از آن قدری موم کافوری را حل در روغن کل بگذارد و
تدهین کند و به لطیف غذا کوشد و استعمال شیاف اجرتن
کند و اگر مریض مندرک در هر آینه آمد بلا استعمال کند و یا

در حفا

نوع

پشت چشم ضاد کند نافع باشد یکی دیگر از امراض غلظ اجفان
بود بسبب بخارات بارده غلیظه و طبه و علامتش
غلظت و حرمت لون اجفان بود از خارج و درین مرض تو
هم جرب باشد و فرق میان این ضرر و ضرر جسا آنست که
در ضرر جسا انتفاح نبود و جنین باصلابت عارض کرد
علا جش تلطیف غلابود و جنین را به شیاف مامیثا و زعفران
طلا کند و استعمال شیاف آخر کنیدی یکی دیگر از امراض دم
بود که عارض جنین می گردد و باصلابت باشد و این سبب
اکل اغذیه غلیظه حادث کردد با مداومت عتا علا جش
بفصد کند اگر ضرورت افتد و جنین عین را به آب گرم بشوید
و بعد از آن قدری موم کافوری را حل در روغن کل بگذارد و
تدهین کند و به لطیف غذا کوشد و استعمال شیاف اجرتن
کند و اگر مریض مندرک در هر آینه آمد بلا استعمال کند و یا

در رومل

برشافات و دذرات و اگر مردم داخل خون استعمال کنند مفید
باشد و اگر امتدادش زیاده گردد باید که بمقراض آنرا بچینند
و خون را از آن بفرستد و بعد از آن استعمال دزد و یا صفر کند
یکی دیگر از امراض شریاق بود و از امراض عارضه بر جفن
اعلی بود و این عبارت از جشی شیخی برنج بوده که بعصب جفن اعلی
در پیچیده و علامتش آنست که جفن اعلی با غلظتی بمتابت
ورمی عارض گردد که جفن را از حرکت کردن بجا ببالامانع
گردد و اکثر صیبا نیز با برکت تریت بطوبت عارض گردد و هر که
بطوبت بر فراخش غالب بود و آنس که نزله و دمعه بر دوام
بود لاجرم اجفان عیون ایشان چون در رعایت بطوبت و استرخا
بود بر کشادن قادر نباشد مگر بدستگیری سرکششان و عطاس
و دمعه لازم این ضرر بود و تاب دیدن آفتاب نماید عدا
بفصد قیفال کند و بجمامت و بعد از آن جفن اعلی را به اسفل

شریاق

کنه

باید کشید تا مکی شریاقات مجتمع گردد و اگر نتوان هر اینه
قیله غلیظه صلبه را که بطول جفن باشد بر روی مرکب
بالایین بنهد و کسی را که بکوبد تا بروی بالایین او را بجا ب
سرسکشد و جفن او را با سفلی بکشد و موضع شریاق را بر جفن
و عمق شقی کند و شقی کند و بعد از این استعمال دزد و یا صفر
کند و اگر جفن را در دم عارض باشد شیاف ما میثا را در آب
کشید تازه یا آب کاشنی حل کند و طلا سازد و اگر بدین
نپذیرد استعمال وردیج کند یکی دیگر از امراض ثوبه بود و
آن عبارت از رویت رخوسان کوشت یاره سیاه است
که جفن اسفل را بحسب اکثر عارضین گردد و گاهی جفن
اعلی را عارض میگرد و گاهی منبعت میگرد از آن و ری
دموی و گاهی نه و سبب این ضرر در می فاسد صحران بود
علاجش بشربت ادویه مضمه کند و بفضد قیفال

ثوبه

تنقیه نام گردد زیرا که این ضرر بیست کثیر العود پس بمقراض
ببرد و زرده تخم مرغ با روغن کل بر آن نهاد کند و چشم را
پیوسته بشیر دختران بشوید و شیاف اخضر و روشا استعمال
کند یکی دیگر از امراض عین مکنه بود که عارض جفن می گردد
و این ضرر عبارتست از ریجی غلیظی که بعد از برخاستن از
خواب از اجفان بدیدی آید و گویا بمتابت ریک چینی حد
درون چشمان بود علاجش حمام بود و بعد از آن استعمال
شیاف داخ کند و اگر از شادخ مغسول دوازده دم و از
صغ غنی ده دم و از بخار صافی و قلفطار محرق از هر یک
پنج دم و از نحاس محرق چهار دم و از ایون مصری و
زعفران از هر یک یک دم مکی را کوفته و بخیته در شراب
گفته یاد آب نازیاخ یا آب کون برشود و شیاف سازد
و استعمال کند هر اینه نافع باشد و در ضرر رسل و جرب او

استرخاء اجفان نیز این شیاف مفید باشد یکی دیگر از امراض
عین شری بود و سببش یادم بود یا خلط صفر بحسب اکثر
یامرگت از دم و صفرا علامتش آنست که جفن عین را حکه
عارضین گردد بنوعی که ضرر را کمان شود که مگر ریشه با
مکی در جفن چشم او در حرکت و لون جفن را حترت عدا
گردد علاج او را بفضد قیفال کند بحسب سن و وقت بینه
و چون تشکیب نپذیرد هر اینه طبیعی از قهر هلیج اسود و صفر
و قمر هندی و ترنجبین و اجاص ترتیب کرده باشد که شود
و بعد از آن شادخ مغسول را بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال
کند یکی دیگر از امراض مله بود و سببش احتراق مره صفر
بود که مغذ ر شود در جفن علامتش ریختن بعضی از
موی تر کانت و لون جفن مایل بحمرت بود علاجش
بعینه علاج مله بود و استعمال اطیبه مبرده کهنه که

شری

مله

این ضرر در شرکان بدید آید علاجش تنقیه بدن کند
اگر حاجت اقتد و استعمال برود حصص یا شیاف اخرین
کند و جفن را با میثا و حصص و زعفران و مظلای کند
یکی دیگر از امراض حقیقه استفاخت و سبب طریان این
ضرر دریا از ضعف احتیاج بود یا از خلط بلغمی که جراحی اندک
سعه بود که عارض جفن میکرد و علامتش است که حد
اصول شعر چیزی دیده شود شبیه نخاله و سی باشد موی
ضرر مندل و مجروح گردد و گاهی این ضرر موجب انتشار
بعضی از مویهای شرکان گردد و لون این گونه ضرر را غیر باشد
و سببش یا از عفونت بلغم بود و علامتش است که لون
او مایل به بیاض باشد و یا از عفونت مره سودا بود علامتش
است که لوثی اخر باشد و تولد این دو گونه ضرر سبب
تغییر اجزاء بخار صفت آن بود که با اجفان و هر اینه طبیعت آنرا

سعه چشم

تنگی چشم

مفید بود

به اشقار دفع میکند و ساکن میگردد در اشقار علاجش
به تنقیه بدن کند و بعد از آن شیاف احمدی یا خارج استعمال
کند و اگر پوست اناز محرق را بگوید و در روغن کل سرخ بشوید
و طلا کند پریش چشم هر اینه نافع بود و در روغن شونا
اگر استعمال کند مفید باشد یکی دیگر از امراض ثوایل بود که
عارض جفن میگردد و سببش خلطی یا رسوداوی عفن
بود علاجش آن بود که شویند با نمک بگوید و سرکه
سرسد و بر جفن عین طلا کند و اگر کوریت را بر جفن مالند
نافع بود چون تحلیل نماید باید که بمقراض قطع کند و بتوعی
بغش که ماده دم در رو باقی ماند و بعد از آن تلخ را بر آن
بندد و یکی دیگر از امراض حقیقه استفاخت و سبب طریان
این ضرر دریا از ضعف احتیاج بود یا از خلط بلغمی که جراحی اندک
تجفین بدیده باوری حاد بود علاج آن ضعف جفن را

ثوایل چشم

حقیقه چشم

بفصد قیال کند و علاج بلغمی با طریقی صغیر و اگر صبر را به خل
عقیق حل کرده بر آن طلا کند مفید بود و باید که پیوسته باب
کم بشوید و علاج دم حار را بفصد قیال کند بعد از آن
ما میثا را با صندل سفید بگوید و در آب کاشی تر و آب کشین
تازه سرشد و طلا کند پریش چشم یکی دیگر از امراض تنگی
و قروح بود و این سبب وری حار بود که در تحت او رطوبت
درجه جمع آمده علاجش بحقیقات و منقیات کند مانند
وانزروت و اگر متمادی شود و گهنه گردد هر اینه استعمال
مرهم اخضر کند تا مندل گردد و باید که مرهم را بسیار استعمال
نکند زیرا که کوشش را میجو رد مبادا جفن را بسبب کثرت
استعمال آن لحمایت نماید و باید که قبل از آن مال هر اینه استعمال
مرهم منقیه کند مانند مرهم سفید و بعد از آن روغن کوشش
بذروات بحقیقه علاج کند مثل آنکه از صبر و انزروت

و قشور کند و دم الاخوین و زعفران هر اینه در وری سازد
و استعمال کند تا مریل رطوبات و اساخ بود و اگر صداع عارض
ضرر بکردد یا فضله رژیة از جراحت فرود آید علاجش
به تنقیه بدن کند با دیه مسهله و استعمال بحقیقات کند
و از استعمال در وری که مثبت لحم باشد محترز گردد زیرا
که موجب عارض شدن ضرر رسته شود و به تطیف
غذا کوشد و اگر ضرر قرحه بسبب ورم حاد طاری شود
علاجش بفصد قیال کند و بعد از آن با دیه مسهله
و استعمال ذروات و شیافات نافع بقرحه کند یکی دیگر
از امراض عین سلع است که عارض جفن می گردد و از
جنس جراحات بود این قدر هست که او را م و رطوبات
و اوجاع لازم جراحات بود بدون این ضرر و حدوث
این ضرر اجتماع رطوبات بود بدون حرارت و از اکل

در سلع

دشوار

ماکولات مولده بلغم بدید آمده و چون متعفن کرد در هر
اینه در جوف جفن کاهی چیری بدید آید شبیه غسل و چون
بلغم اغلظ واجف بود چیری بدید آید شبیه شخم و چون
غلظت آن کف و بیوستش نیز قلیا باشد چیری بدید آید
بسان لجه شدیدا الصلا که خون در تحت مله دریا بدها سینه
مرفق بود و این لاجس خناری بود علاج همگی بادویه سهله
باید کرد بحسب سن و وقت و قوت و علاجش بعینه علاج
خناری بود یکی دیگر از امراض استخوان بود و این ضربات
از انبساط جفن اعلا می است حیثیتی که ارتفاعش
ممکن نبود و سببش رطوبت مفرطه بود که بر مزاج عضو
غالب شده علاجش آنست که مامیتا و زعفران و قاقیا
و مرها و حب الّاس نافذ کرد و مجموع با کوفه در کلاب
بسرشد و طلا کند و اگر از صبر یکدم و از آفتابا دو دم

مرد

مرد

و مامیتا و افیون از هر یک بیع در می و زعفران در دو آنکه
همگی در کلاب بسرشد و طلا کند نافع باشد و اگر حرارت
عضوی محسوس کرد در هر سینه ادویه مذکوره را با آب کشین
تزیاب کاشنی یا ماء الّاس بسرشد و طلا کند یکی دیگر موت دم
از امراض عین موت دم و حضرت عضو عین بود پس اگر در
وی حرارت محسوس کرد باید که در ابتداء مرض بصدل
و مراد سنج و کلاب طلا کند تا موجب ترید و دفع حرارت
کرد پس اگر اثرش باقی ماند هر سینه قطعه پنبه در کلاب
فرورد و دم بدم جفن بلایان ترسازد و بعد از این استعمال
محللات کند مانند زنجیر و غیره یکی دیگر از امراض عرب
باشد و آن عبارت از وی صغیر بود که در میان ماق
حلقه اکبر و صغیر بدیده و اکثر آنست که منفرجی کرد
از طرف ماق و کاهی نابینی منفرج شود از قتی که میان او

ماملات

مامیتا

و میان عین و انف بود و کاهی از تحت جلد یک جفن یا
جفنی منفرج کرد و عضارین ازان فساد پذیرد علاجش
بادویه سهله غیر لادغه کند بدون ادویه حاده و بره
این مرض تعایت دشوار بود و کاهی عارض شدن این مرض
مرد بسبب ماده حاده بود علاجش مسکنات اخلاط حاده
باید کرد و کاهی بسبب ماده غلیظ بود علاجش مضحات
باید کرد بعد از تصدقیف و بادویه سهله و از مامیتا
و زعفران و مر و صدف محرق و صبر باید که طلا بی سازد
و استعمال کند و اگر ماش بلکوبد و در کلاب بسرشد و صفا
کند نافع بود و اگر نواح مبلول بسرکه یا سکیخ مبلول بسرکه یا
صفا کند مادام که قبل از انقار بود هر سینه نافع باشد و بعد
از منفرج شدن باید که جوز سر و یا شتم حنظل یا ورق سداب
بنانی با سحقی کرده صفا کند نافع باشد و اصوب آنست که

11

داع کند و انظار بیض نکشد یکی دیگر از امراض عین عده
بود و آن عبارتست از زیادتی لحم طبیعی در ماق اکبر یا اولاد
و در سینه که میان عین و منخرین باشد علاجش بادویه
سهله کند بحسب سن و قوت و وقت و بعد از آن بادویه
حاده اکاله مانند زنجار و کبریت و باید که استعمال اینها
باعتدال و تدبیر بود مادام که سیلان عارض کرد یکی دیگر
از امراض عین سیلان بود و آن عبارتست از نقصان لحم طبیعی
در ماق اکبر و مانع طوبت منصفه نکردد و کاهی این ضرر
ایل میگردد بضر عرب و سببش یا از افراط اکل بود
یا از استعمال ادویه حاده یا از عقب ضرر جدی علاج
آنست که نظر کند اگر چنانچه لحم زیاد در ماق مجتمع آمده
هر سینه ازاله آن با کلیه نمی توان و اگر ناقص بود استعمال
ادویه مشتمه باید کرد که هم قابض باشد و هم مضاغی آن

سیلان عین

میشا و صبر و زعفران و اندکی از شنبلیله و از سماق فرا گیرد
و مکی را کوفته و بچینه در شراب بسترشد و مرهم سازد و بر
جفن عین مصلحه آینه نافع باشد و کند را بخورد کند حشیش
چشم یکی دیگر از امراض عین مصلحه است و این ضرر بر سینه
کوبه بود ۱ رمد بود ۲ طرفه سوم طرفه ۴ استغراق ۵ حما
۶ حکه لاسبل ۸ و دقه ۹ دمه ۱۰ اخیله ۱۱ توتنه ۱۲ الح نایب
۱۳ اغلال فرد اما رمد که مراد و رصیت حاکه عارض
میکرد مصلحه را بر چند کوبه باشد یکی است که عارض آن
سبب امری خارجی بود مثل دخان و غبار و آفتاب و رعد
و امثال اینها و تنگین اینها سهولت باشد یکی دیگر است
اصعب و اشتنان اول بود و این یا از خارج بود یا از داخل
اسباب داخل بر سه کوبه بود یکی عصبون قابل یعنی عین در
کثرت فضول از باعث یعنی دماغ سیوم صحت امانت

بع

مؤدی یعنی طبقات و عروق اما اول ساکن میگرد
بسکون سبب محدثی که مرور بود و اوست که هر
گاه که سبب محدث را منع کنند از خارج هر آینه رمد باقی
ماند بر حالت خود سیوم که اشک و اصعب بود از نوع خود
است که از کثرت فضول متحرک که از داخل بود و منصب
کرد به مصلحه و موجب ورم و وجع و صلابت و امتلا
عروق کرد و سبب محکی از خارج و کاهی اجفان بنا
بر شدت ورم هر آینه منقلب گردد و عارض رمد
از اخلاط اربعه بود علامت دموییت کثرت ورم
و شدت حریت و کثرت رطوبت و رص و حرارت و
و جمعه باشد و علامت صفراوی و تب ضریان و دمه
و حرارت مغزیه و تهی و قلت حریت و ورم باشد و کاهی
صداع نیز متغایب گردد و علامت بلغمیت ضد علامت

دموییت باشد و علامت سوداوییت بر ضد علامت صفراوی
و در رمد رموی و بلغمی هر آینه بر کچشمات بیکدیگر چسبان گردد
در وقت خواب بخلاف صفراوی مگر نادر را نماید و کاهی
مکبت باشد از اخلاط و ملا حکم بر خلط غالب بود و کاهی
شدن رمد سبب پوست باشد و علامت چسبیلک بر
چشم بود در وقت شب و عارض شدن بی خوابی و بزرب
ضرر هر آینه زود تر باشد و بدنگه رمد را عارض می کرد
مگر بر سبب نذرت و در فصل صیف عارض شدن رمد
سبب خلطی لزع بود که در طبقات چشم مجتمع آمده یا
بخاری غلیظ باشد و در فصل صیف آنچه از بخار بود بر
ترکوش شود با بر بطوع تحلیل نماید اکنون نظر باید کرد
اکبر سبب ورم بود هر آینه علاجش به راجع باید کرد
و استعمال مطبات مسکنه کند مانند اماب بر قطون سفید

تخم مرغ و شیر دختران و در رمد و حال تا اسباب رمد حاکت
معلوم نگردد بناید استعمال ادویه کرد و باید که اولاً
مسکانات عمل کند و چون تنگین نه پذیرد باید که استعمال
ذرات کند و علاج ضرر رموی و صفراوی بفضلیت
کند و در ورم خار و رمد هر آینه فصد با سلیق مفید بود
و اگر احتیاج افتد با استعمال ادویه مسهله باید کرد و اگر
طبیعی از مصلحه سود و خیار شیر و اجاص و ترنجبین و سفته
و عناب سلخته صاف کند و با شکر بنوشد هر آینه نافع بود
و باید که از اغذیه غلیظه و شرب سکر و جماع و حمام
محتر زیاد شود و در وقت صباح شراب خنک با بیلو فریا
سکنجین بنوشند و از فواکه حار و رطبه محتر زیاد باشد
در رمدان آینه و ارمود و شنبلیله نافع بود باید که در
فصل صیف از حلاوت و مطبات محتر زیاد شود و از خوا

وقوابض و ملحات و آنچه حار بود محترز باشد و باینکه
در اکل غذا اعتدال نکند دارد و آب بسیار بنوشد و در
روز خواب بسیار کند که موجب ماده بود و باینکه قی
نکند و اگر عرض رویه از دیباخا و رد که علامتش در اول سیلا
بوده اینست استعمال محذرات کند لیکن نه با فراط و گاهی
استعمال شیاف ایض و مامیتا کند که باب کشنیز تاز حال
کرده طلا کند و اگر حرکت عین با فراط بود از روت و تشا
و چشمک و شکر سفید را فرا گیرد و همگی را سحق کامل کرده
در عرق بید و لعاب به دانه برشته و شیاف سازد و اگر
شیاف اجزین را استعمال کند نافع باشد و اما علاج رمد
بلغمی را در ابتدا به شازخ مغسول کند و به آب فاتر بویسته
بشوید و استعمال شیاف اجزین کند بعد از دخول حمام و اگر
عضو عین را باب چمندر و آب کلم بشوید نافع بود و از

مر عین

اغذیه محذره و مخوره احتراز نماید و قبل از خوردن غذا
شراب کا و زبان را با عرق بیدمشک و کاشنی بنوشد و غذا
نخود آب با زیره و داجینی و خواص بنوشد و علاج سودا وی
بتمام کند و استعمال برود حصص و از فصد محترز باشد و
علاج آنچه مرکب بود دفع خلط غالب کند باد و به مسهله
و اگر احتیاج افتد با استعمال در و رات و الحاکم ایکنند و در
انواع امراض استعمال محذرات محو زینت خاصه در فصل
تاسنان و کاسی ضرر ماشر عارض عضو عین گردد و
علامتش عدم دمع بود بخلاف رمد و باینکه رمد رطب
کثیر السیلات و القطع را بر بسعت بود بخلاف رمد یاس
قلیل السیلات و القطع که بطور نضح دارد و بطور ایکنند
علاجش با استعمال اطلیه مطبئه کند و کاسی حدوت رمد
سبب برف و سرما بود علاجش بشیاف اجزین کند

بزرگ

یکی دیگر از امراض عین طرفه باشد که عبارت از خونیت
که منصب میگردد و با ملخ با انحراف آورده و طاری
شدن این ضرایزه سبب بود یکی سبب بادی که موجب
حرقت ملخ میگردد و دوم سبب خوفی که از شدت رطوبت
به ملخ منصب میگردد و حرقت عین سوم دی حاد که
به ملخ منصب گردد علاجش بفسد قیفال کند و تقطیر
شیر دختران و اگر حریت و دم و ورم رو با فراط نهد
سفیده تخم مرغ با چشم چکاند و باد و به موافقه ضماد
کند و اگر ورم نداشته باشد باید درید و و حال طین انفی
یا کند مسوق را بشیر دختران حل کرده استعمال کند اگر
تخیل نه پذیرد آب ناخواه را با آب تریب را در چشم چکاند
و اگر پوست تریب را با مویز و صعتر بکوبد و ضماد کند
نافع باشد یکی دیگر از امراض عین طرفه بود و آن عبارت

طرفه

مخم

از زیادتی عصب در صفاق ملخ نوعی که مانع حرکت
عین گردد و گاهی از ماق اکبری روید و متدیکر دردی
ملخ و قرنیة تا عیاتی که مانع بصیرت میگردد و آنچه رقیق و
و ایض بود زود تریه گردد و آنچه اجرو صلب بود هرینه
بطعی البر و باشد پس در رید و حال که هنوز رقیق بود علا
باد و به حاد مجلیه کند مانند نخاس محرق و نوشادر و
ملخ اندکی و زهره بز و اصل السوب و فصد با سلیقون
کند و استعمال کل رو شایبی کند یکی دیگر از امراض انفا
خیست که عارض ملخ می گردد و این بر چهار گونه بود اول
سبب بادی و قبل از حدوت این ضرر هرینه در صفاق اکبر
تحریقی و لدغی سنان لدغ پشته بید آید و اکثر پیران اعراض
گردد و در فصل نوسان باشد دوم سبب فضله بلغمیه بود
و علامتش است که نقلش اکثر بود و برودتش است

بزرگ

باشد نوع سوم بسبب فضله مائیه بود و علامتش آنست که
هرگاه که سر انگشتان فرو برده شود غایب شود بیعت و اثر
باقی ماند و لوش بعینه لون بدن باشد و وجع و ضرابش نبود
نوع رابع بسبب فضله غلیظه بود از جنس مره سودا و ضرر
سپان این نوع متولد گردد و اکثر این ضرر مذکور عارض
ملخه و اجفان میگردد و گاهی امتداد می باید چنانکه به ابرویان
میرسد و گاهی بوجین نازل میگردد و علامتش کمودت
لون و عدم وجع بود و اکثر بعد از حدودت جدی و در
رمد من طاری گردد و خاصه صبیان و سنون بود و
بدنکه انتفاخی که عارض ملخه میگردد گاه با سیلان باشد
و گاه نه و آنچه عارض اجفان می گردد سیلان ندارد اکنون
علاج نوع اول اگر انحلال یا بدفها و آدابیکه استعمال
گردد و تطهیر غذا کوشد و به آب گرم سه مرتبه چشم را بشوید

نوع رابع

و علاج نوع دوم و سوم باد و به مسهله کند که وقت
و قوت و بعد از آن استعمال ذرورات و شیافات مسکنه
و اضمه منضجه چنانچه در فصل بلغمی از نموده شد و از
استعمال ادویه قابضه و مسدده محترز باشد و اگر
استعمال شیاف اجفان کند و بعد از آن تمام هربینه نافع
باشد و اگر از ورق کل حرج و با بویج و بنفشه و نیلوفر
ضمادی سازد و استعمال کند هربینه مفید بود و اگر صبر را
به آب سرد حل کرده در چشم بچکاند و طلاء عجن بدان کند
نافع باشد و علاج نوع رابع علاج ورم سوداوی بود
یکی دیگر از امراض عین حشا بود که عارض ملخه میگردد و
گاه متشابه بود با اجفان و سبب حدوثش خلط غلیظی است
بود و علامتش شدت بود و وجع و حریت بی بطویت و در
هر گاه بیدار شدن در وقت خواب و تب و یبوست و عطش

و علاج

این ضرر ماق را طاری کرد و علاجش به تلین طبیعت
کند و اولی الا اتصال اسفنج را با آب گرم بخوساند و چشم
چکاند و جفن لبه این آب بشوید و اگر سفیده تخم مرغ را
بار و عن کل سرخ و بیه نظر بر پشت چشم ضما کند نافع باشد
و باید که از اغذیه و فواکه مترده محترز باشد و تنهین سر
و دماغ بر و عن بنفشه و کدو و زرد و استعمال ذرورات
مضامه کند مانند برود حصه یکی دیگر از امراض عین حکه
بود که عارض ملخه می گردد بسبب فضله مالحه بورقیه
و علامتش عارض شدن حکا است ملخه با آنجا که بلی
ماق که است و بدید آمدن اندک حریت در جفن و گاهی شایر
شدت حکه هربینه اجفان را فرجه عارض می گردد علاجش
مجام کند و استعمال شیاف اجفان و در اخ و آنچه جالب موع
بود مانند و شیبای و باسیلقون یکی دیگر از امراض حادثه

معه

سبل بود و این عبارت از امتلا نیست که عروق عین را
عارض میگرد بسبب دم غلیظی و گاهی شامل طبقه فخره
شود علامتش حریت و غلظت و سیلان و حکه بود و
دو گونه باشد یکی آنست که عارض جدا و ملخه و باطن
جعروق می گردد و علامتش آنست که در آورده که داخل
صفاست هربینه دبیده مرغی گردد مانند غمام و اندک حریت
داشته باشد و قمر عین را ضریان عارض گردد و چون چشم
بروشایی افتد عطسه پیای کند علاجش به تنقیه بدن کند
محب ایاج و فصد با سلیق کند و مجب ایاج غرغره کند
و بعد از آن استعمال ادویه مقویه دماغ کند مانند عنبر
ولادن و استعمال سحوظات کند و از اغذیه مجرم محترز باشد
و استعمال شیاف حارخ و باسیلقون کند و اگر سبل حار بود
استعمال شیاف اسود کند و اگر سبل شافی بر بند هربینه

مفید بود نوع دوم از ضرر سبب است که ظاهر جدا و ملتحم
عارض میگردد و علامتش ظاهر شدن کهای سرخ بود بر
ملتحم و عارض شدن طبقه قرینه داخلی و جرت وجه و جلد
عالمه و وجع بردوام و تاب نیاوردن اقباب و روشنیها
و سبب حدوث این ضرر از امتلائی باشد که در صورت
شده و عضو عین مستعد قبول ماده شده و گاهی بعد از
مدح طاری سبب ماده غلیظ و گاهی بعد از جرب
عتیق عارض شود و اکثر ضرر سبب در بندان بارجه و از
مان و ابدان بارجه حادثه میگردد علاجش اولاً بادویه
مسهله باید کرد مگر موجب تنقیه بدن گردد و بعد از آن
تنقیه دماغ بحسب ایاج کند و در بعضی علاج دماغ و
تقویت او غایت سعی با قدام رساند و از غذایی رقیبه محترق
باشد و از تلخین احتراز کند و قصد عقیم ماقین کند و

استعمال شیاف اخضر و دلیخ و روشنیابی و باسلیقون
کند و اگر بحک جفن اختیاج شود بکند و بعد ازین استعمال
لکال حاده کند مانند کل رسادی و بعد از کفالت مجام رود
و غیر بلاد ریز چشم بخورد و اگر با وجود سبب هر اینه رطوبت
طاری گردد باید که از استعمال مبردات و محذرات محترق باشد
و حقه ملینه استعمال کند و بعد از آن زرده تخم مرغ را
بر پشت چشم اندازد و اگر در مدقوت کیر ده رینه استعمال
شیاف ایض یا ملکیا یا کندیکه شادخ مغسول یا سمعی
کرده بکشد و اگر در آب سماق حل کرده بکشد نافع بود یکی
دیگر از امراض عین و دقه بود و آن عبارتست از زردی و رطوبت
در ملتحم و فوانش مختلف باشد گاه اجز بود و گاه ایض
و مواضعش نیز مختلف باشد گاهی در ماق اگر بود و گاهی
خیلی ماق اصغر باشد و گاه در تحت جفن و اکثر وقوع این

ضرر در او آخر مدح بود و گاهی در حوله اکیل بیان
دانه مروارید ظاهر میگردد و بدون حرارت بود علاجش
بشیاف ملکیا کند و اگر عین را حرق عارض باشد استعمال
شیاف ایض کند و اگر عین را امتلائی بود استعمال شیاف
اجز یکی کند یکی دیگر از امراض عین دمهعه بود و نزول
یا از عروق بود که داخل قحف سر بود یا از عروق که خارج
باشد یا از ضعف عضلات بود اما علامت اول امتلائی
عروق جبهه و صد عین باشد و علامت دوم طول مکث
سیلان و دوام عطاس و علامت سوم رطوبت عین
و هر گاه که ضرر دمهعه بطول انجامد هر اینه موجب فساد
حال عین است و سبب استرخاء عضو عین همی از اصل
طاری میگردد علاجش اولاً بادویه مسهله کند
و استعمال سعوطات و عذراغ و باید که سر را نازد و از زردی

اجامت کند که اینها موجب جذب مواد است از داخل
یخایج لیکن این که مذکور شد علاج دمهعه ایست که در
قحف بود اما علاج ایچنه است که سر را بعضاً به حکم بر
بندد و استعمال اضمده محققه کند مانند غیا لاسیا و کند
کوفته و ایچنه قابض باشد و اما علاج دمهعه حادثه
از استرخاء عضل هر اینه به مقویات و محذرات کند
و ایچنه از جنس سددات بود مانند پرو دحصرم و زرد
و باسلیقون و گاه طاری شدن ضرر دمهعه سبب
حرارت بود و علامتش امتلائی و سعوت عروق و جرت
و نشو و سرعت حرکت عین بود علاجش مبردات
کند و بدینکه دمهعه که از خنده نشان میگردد اگر در جفن
کریه بود هر اینه حادثه رقیق باشد بنا بر دو بیان رطوبت
و حرارت حادثه از قلب و اگر در هنگام خنده باشد

دمعه

هراینه بارد رطب بود و گاهی حدوث دمعه از پروت
باشد و علامتش برخلاف علامت دمعه خاک بود و
لون ملخ محب غالب مایل به بیاض باشد علاجش مسخات
و مسدات کنده یکی دیگر از امراض عین دبیله بود که
عارض ملخ میگردد و آن عبارتست از قرحه عمیق کثیره
الواساخ و گاهی بطویات از آن جاری میگردد علاجش
بشرب ادویه مسهله کند و رو قیفال بکشاید و باید که
استعمال شیافات مانعه محذره کند مانند شیاف ایمن و
و یاد دزدوی که در علاج و ریخ مقرر شد و اگر طول
انجامد هرینه از سفیداج رصاصی هشت درم و افیون و
انزروت و بریا و کثیر از هیوک بگذرد و صبح و غروب چهارم
و کندر یک درم فرا گیرد و مکی نک کوفته و پیخته در آب
با نان بیسبان خیمه کند و در سایه خشک کند و در زخمه

دبیله

بلغ

تخم مرغ حل کرده طلا کنده یکی دیگر از امراض عین ثوبه است ثوبه
و آن عبارتست از طیخو احمر که از بی ماق اکبر پروت
و با وی عروق ماق متد شده برضال ظفره و سید جوش
ورمی فاسد ردی بود که متخفن شده در آن موضع علا
اولا بادویه مسهله باید کرد بدفعات بقصد قیفال مباد
عود کنده یکی دیگر از امراض عین تفرق اتصال ملخ بود
سبب بادی علاجش اولاً بقطع ماده باید کرد و نباید
استعمال دارویی کرد که موجب انبعاث ماده شود و
دم همگی عضو عین ریخته گردد باید که چشم را بر فاده قویه
بریند و قدری شادخ مغسول را با لایق کافور در آن
تخم مرغ حل کرده بکشد و اگر دم از آن منعوت نکرد در هر
فصل کند و استعمال او نیایم را کند اما در بیان امراض
که حجاب قرینه را عارض میگردد باید که امراض عارضه

بروی هرینه دوازده گونه باشد ۱ فروخ ۲ بشر ۳ سلخ
۴ دبیله ۵ سرطان ۶ حفر ۷ نغیر لون ۸ تغییر طویات او
۹ تشخ ۱۰ آکنه مده ۱۱ اغراف ۱۲ نتو و اما فروخ قرینه
بر هفت نوع بود چهار نوع در سطح واقع میگردد و سه نوع
در عمق قرینه اما آنچه در سطح واقع می شود بر چند نوع بود
نوع اول با اجلیوس گویند و علامتش عارض شدن قرحه
بود بر ظاهر قرینه و لوش مشابه لون دخان بود و بحسب
اکثر سود عین لایتر عارض می گردد و نوع دوم با قالیون
گویند بریان یونانی یعنی غمام و علامتش قرحه بود عمق
از اول لوش سفید تر بود اما موضعش اصغر از موضع
اجلیوس باشد و نوع سوم قرحه بود واقع بر اکلیل اسود
و از سفیده چشم اندکی فرامی گیرد و این را اجلمون گویند
و بر روی لون باشد یکی احمر لون بود واقع در خارج اکلیل

اجلیوس

قالیون

وجه

احمر لون

و مایل بحجاب ملخ باشد و یکی دیگر از بیض اللون باشد در
داخل اکلیل اما نوع بلع قرحه است که ظاهر طبقه قرینه را
طاری کردد و آنرا سقوما نا گویند یعنی شعبه و علامتش
آن بود که چیزی که بسان شعب باشد در وی نموده شود
اما فروخ عارضه بر عمق طبقه قرینه بر چند نوع باشد نوع
اول آنرا بوتریون گویند یعنی چاه و علامتش قرحه عمیق
ضیقته باشد که لوش صافی باشد و شبیه بر چا و رس بود
و نوع دوم آنرا فعلو گویند یعنی مومه و علامتش است
که قرحه این نوع اوسع و اقل عمقا بود از نوع اول و نوع سوم
آنرا قیفاد گویند یعنی اختراق و علامتش قرحه بود حاده
و خریفه که بعد از مدتی هرینه بطویات از وی منصب گردد
بعضو عین علاجش اولاً بقصد قیفال کند بدفعات
صعب سن و قوت و وقت و بعد از آن طبیخی از هلیج و اجا

بوتریون

قیفا

ص

و تهریزی و بنفش و شکر ترتیب کند و چند روز بنوشد
و اگر در قرینه چیزی دیده شود شبیه بیاض یا غامق
اینه دلیل خروج قرچه باشد علاجش محمدات کند
مانند شیاف که از سفیداج و ضمغ و کثیرا و ایون تیب
کند و همگی را در سفیده تخم مرغ برشود و استعما کند و سا
قها را بریند و دلک آن بغایت مفید بود و اگر سیاقین یا
جمامت کند هر اینه نافع بود و بران طرف که قرچه و
بناید خواب کردن مباد اطفاقت عین را از مده ضرر
رسد هر چند قرچه مایل به مخاط یا مایق باشد و باید که
سخن با او از بلع نگوید و عطسه با اعتدال کند و اگر یا
ضرر در قرچه هر اینه ورم خار عارضین کرد هر اینه استعمال
محمدات باید کرد و اگر بعد از این مواد خار بعضی عین
کرد هر اینه قصد کند که در امراض عین و در عین امثال

قصد از ضروریات است و بعد از قصد طبیعتی از رب السون
و قشور هیلجات و کثیرا و بنفشه و میلو قرو و سنا ترتیب
کرده با شکر بنوشد و در ابتداء مرض هر اینه شیر درختان
در چشم چکاند و چون مواد منضب کرد استعمال توشیای
مربا کند و اگر قرچه بزودی منجی نگردد آب حلیه با آب
اکلیل در چشم چکاند که سرعت منفر گردد و باید که بعد از
انجماد استعمال مجلیات و منقیات کند مانند شیاف بیض
که مرکب از قلیمای فنی و انزروت باشد و اگر مده غلیظ
و افزا شد استعمال شیاف کند کند و اگر قرچه باقی ماند
استعمال شیاف ابا کند و اگر در قرچه کثرتی بدید کرد
توان این را در دست داشت کند یکی دیگر از امراض عین بتره بود
که طبقه قرینه را عارضین کرد و سببش بطوری مجتمعه
کبود در میان قشوری که قرینه از آن مرکب است و قشور

بتره

قرینه چهار باشد و این ضرر بر انواع کثیره مشتمل باشد که
در خلف بتره اولی از قشور قرینه می باشد و این اسلم و
اسهل انواع بود و گاهی در خلف قشرت است بود و این اشده
و اعظم آفة و اکثر وجعا باشد و علامتش بیاض لون
بود بنا بر قرب نوری که خارجست از و بتره که خلف قشر
را بعد بود هر اینه متوسط بنا بر توسط بود و بدینکه اختلا
او از دو وجه باشد یا از موضع رطوبت یا آنکه اختلاف
رطوبت فی ذاتها داشته باشد و این اختلاف یا کیفیت
بود یا در کیفیت اما اولی یا کثیر بود یا قلیل پس اگر کثیر بود و
لطیف و حاد باشد هر اینه وجع صعبت و آفتش اکثر باشد
سایر که امتداد از کثرت و لذغ از حاد است کرد و
امدانی اگر غلیظ بود هر اینه صد اولی باشد و آنچه مختلف
با کیفیت باشد اختلافش بر سه گونه بود یا از لون بود

و این گامی سفید بود و گاه سیاه یا آنکه اختلافش از
قوام بود و این گامی غلیظ بود و گاهی دقیق یا آنکه از قوت
بود و این گامی گرم و تند و تیز بود و گاه شور و پودری و گاهی
شیرین و علی الجملة انواع بتره مرchie با رطوبت بود و حاد باشد
هر اینه منجری کرد و غیر از این تحلیل می پذیرد و بدون
تفتیح و علامت بتره رطب ضریان و وجع و الم و صداع و
دمعه باشد و بتره غیر رطب برضد این حال باشد علاج رطب
باستعمال ادویه مسهله کند و قصد قفالت استعمال ادویه
و ذرورات محدثه مادام که بتره مثبتات نقطه سخی بود و اگر
بغایت باشد استعمال ذرور با بیض یا ملک یا کند مادام که
انزروت بدان مخلوط باشد و اگر عود کند استعمال شیاف
بیض کند که بک خرویش کند یا شد و هر گاه که مرض بتره بود
با محطاط هند استعمال شیاف اخیلین کند تا بضع و تحلیل پذیرد

بتره

و در مریه کاینه و ضرر بترکه استعمال مضجعات و محاللات معتدله
کند و اگر فرغ کرد در و به اخلاک نهاد استعمال ادویه حاده
مفتحه کثیره التحیل کند مانند سکیخ و فریبون و خلثیت
و امثال ذلك و استعمال دروشنایی اگر کند نافع باشد یکی دیگر
اذا مرض عین اثر و بیاض بود و اثر برود و نفع باشد نوع اول
آنست که در ظاهر قرینه حادث گردد و بعضی این را صاحب
کوبند نوع دوم آنست که عارض عین قرینه می گردد و این را
بیاض گویند و گاهی از عقب اثر و بیاض هر اینه ضرر و صدمه عطا
میکرد علاجش بشرب سهل کند و شیافی از نخاس محرق
و قطران و بورق و یوشادر و زبلالجور و سرطان محرق تریب
کند و استعمال نماید و اگر استعمال دروشنایی کند نافع باشد
و شیاف اجضر مفید بود و اگر نظر و نبل با زینت عین در
چشم کند نافع بود و بعد از این کوبه علاج هر اینه استعمال

قرینه

حد و در مسک کند موجب فلع و قمع بیاض گردد و باینکه تبیین
عضو کند خواه بحمام و خواه باد و به تا بیاض باسانی منقلع گردد
یکی دیگر از امراض عین سلخ باشد که عارض قرینه می گردد و
علاجش بعینه علاج بثر و قروح بود و علاج دنباله که عارض
ملتح می گردد یکی دیگر از امراض عین سلطان بود که عارض صفا
قرینه می گردد و پیش خلط سوداوی بود و علامتش امداد
عروق و حرمت و الم شدید و صداعت و منصب شدن ماحه
حریفه رقیقه و اسقاط شهوت طعام علاجش به لبن خلثیت
کند مادام که بلب از دم فاسد و اخلاط فاسده متملی نباشد
و الا سهلی زد و درم افیتون و چهار درم و نیم ساء مکی و یکده
سپنج و نیم درم سورجیان و از تخم کاشنی و تخم خیار و تخم خربزه
از هر یک دو درم و چهار درم قشره هلیج کابلی و مغز هندی خربزه
اسفند از هر یک نیم درم و یک درم عرق السوس و چهار درم ساسان

سلخ

قرینه

دنباله

الثور و قطور برون و اسطوخودوس و جگر ارضی مغسول و
قرنفل و مصطکی از هر یک یک درم ادویه لایمکی کوفته و بجسته
در بیخ درم ما و لعین و بیخ درم شکر حل کرده در وقت صبح بنوشد
و قبل از شرب این سهل باید که ملات بیخ روز دین کوبه جلاوی
بنوشد هلیج اسود و اصف و کابلی از هر یک سه درم بر زشت
و انیسون از هر یک سه درم بنفشه بیخ درم و رق کل سرخ سه درم
پرسیاوشان سه درم همه لایم کوفته بچوشاند و صاف کرده بپا
نجه درم شکر سفید بنوشد و بعد از این شیافی از توتیای صغافی
و شادخ مغسول و شتا از هر یک یک درم و شیاف مامیثا و کل محموم
از هر یک نیم درم مر و ابر و غیر مشقوب در دانه سارد و ممکی با
سجق کامل کرده استعمال کند و از استعمال اشافات حاره محترز
باشد زیرا که موجب تحریک ماده بود بلکه استعمال مسکنات
کند و از عذاب آنچه که می بیند بکواران منواله کرد همانند آنکه

و گوشت بره بنوشد یکی دیگر از امراض عین تغییر لون قرینه
بود و سبب حد و تش یا از کثرت تطویر بود و داعی لایمکی
اجسام در نظر چنان آید که مکرر در خان محفی اندویا از لون
بود که ممکی اجسام را بلون قرینه بیند چنانچه صاحب ضریر یقان
ممه چیز بلانند کوبه بیند و صاحب طرفه همه چیز را سرخ کوبه
بیند علاج این دو کوبه سرد باد را ابتداء مرض بدان کند که
با بویخ قرع با آب کاشنی و بنفشه و کل سرخ و نیلو فورا
گیرد و ممکی با هوشانند و سر و چشم دایه بخا آن دارد و در استهوا
مرض استعمال شیاف اچیلین کند تا تجلیل یابد یکی دیگر از امراض
عین تطویر قرینه بود که محاب قرینه منقلع گردد و هر اینه
موجب ورم یا مقصی کاتیف گردد و علامتش آنست که
تقرینه چیزی دیده شود در شمال ابری ظلمانی و صاحب این
مشترک چنان آنگاه که مکرر در میان در خان بود علاجش

تقریر لون قرینه

قرینه

محب ایابج کند و شرب مضجعات و به ایابجات غرضه کند
و اکثر المبرارات کند و استعمال در شایب میگردد و باید که
از فصد و اکل اعدیه ردیه محتر ز باشد یکی دیگر از امراض عین
کنه بود که در خلف قرینه واقع گردد و این برد و کونه بود یکی
آنت که مشابه ظفر باشد و موضعی اندک در تصرف آرد
دیگری آنت که همگی سودا را عارض گردد و سببش سه چیز بود
یا فرجه باشد غیر رقیق که از آن مده منصب گردد بعضی عین
و متوقف گردد در ایابجات بود که سبب فضلۀ ردیه ناشی
شده و طبیعت دفع بدن موضع کرده و ایما تمکن شده یار
مدیت طب که تحلیله شده و با اجتماع قدامت علاج کنه بعینه
علاج برده باشد و اگر از بنفشه هیچ دردی را نبرد و از قویله ایست
دو درم و از زینکون سه درم و از سوسنیای متوکی یک انگ
و نیم و از کوفته و بیخته دو درم قند سفید سر

کنه

قرص سازد و بنود هر اینه نافع باشد و بعد از این باید که استعمال
شیافات و ذرورات منضجه و محله کند و در ابتداء نفع استعمال
شیاف کنده که مرکب از کندر و زعفران و مر یا و جند بیسته باشد
و همگی را کوفته و بیخته در ماء الحلیه برشته و در سایه خشک
کند و استعمال شیاف اگر این نیز کند که مزبل مده کامنه است
یکی دیگر از امراض عین ننتو قرینه باشد و عارض شدت این ننتو قرینه
کونه ضرر را که سبب بادی بود و میانه این ضرر و بره و فرق
بلان بود که ضرر بره در قرینه صاحب صلابت بود و حیثیتی
که میل در جن در برود و خلاف ننتو و علاجش بادویه
و شیافات قابضه و محققه کند یکی دیگر از امراض آنت که
تعبیه عنبیه با عارض میگردد و این بیچاره گونه بود یکی
اشاع کوید دوم ضیق سگوم نوجو چهارم انحراف امسا اول
و دوم و سوم بود یا با طبع باشد یا بالعرض آنچه با طبع است

ننتو قرینه

و آب نیلوفر برشته و بر پشت چشم اندازد و در ورم دماغی
و عشاء عینی همین علاج کند و علاج آنچه بسبب خلطی
غلیظ بود است که مبادرت بر شرب حب ایابج کند و عرق
ماقین را فصد کند و حجامت نقره کند و استعمال مضجعات
و محلات کند و مبرایر و حلیت اکر کرد و اگر نافع باشد
یکی دیگر از امراض عین ضیق حدقه باشد و این برد و ضرر
باشد یا طبیعی بود یا بالعرض اما آنچه طبیعی باشد هر اینه میگو
بود بنا بر آنکه موجب احتناع بر است و اما آنچه بالعرض
بود بنا بر شش سبب باشد یکی از آن طبیعت غالبه بر
طرح عنبیه که موجب رخاوت و عسولت در ورم نقصان
طوبیت بیضیه بود و علامتش نقصان عصب عینی بود
سوم کجور بود که در نقص حدقه حادثه
چو آدم حرارت در غلظه شد و اکثر این ضرر یاز

ننتو قرینه

ردی باشد و آنچه بالعرض بود آفتش هر اینه اعظم باشد زیرا که
موجب تدد و انشاز نور میگردد و حدوث این ضرر یا سبب
بیس طبقه عنبیه بود و این عبارات از مرضی سبط و علامتش
نقصان جرم عشاء عینی بود یا سبب رویت که حادث میگردد
در طبقه عنبیه و این مرضیست مرکب و گاهی بسبب ناجی طاری
میگردد مثل ضربه شدید و گاهی بسبب ورمی حادث جماعی و گاهی
سبب ورمی که در عشاء عینی بود و علامتش امتداد حلقه
بود و اشاع و صدام و عدم رویت همگی این انواع را عارض شود
علاجش آنت که از مزاج اولین سوال کند تا حکم تواند بر فرج
حادث کرد پس اگر اشاع میوست بود بدانکه عسر الروع است
لا حرم استعمال مرخیات و مطببات باید که در امتداد شیان شایخ
که در شیره ختران حل کرده استعمال کند که میا و مت
بجمام کند و ضمادی از صندل و سایر مغزهاست که در کوفته

برسام یا از عقب ورم حادث کرد پیچم ورم مفطر بود
ششم پوست غالبه بر فراج باشد و محسب اکثر پیران اعراض
کرد و چون تکثف بسیار عارض کرد در هر سینه هر چه بید بر کرد
از آن بیند که بوده علاجتش آست که بیند که صنیق حلقه
از چه گونه بود اگر بسبب رطوبت غالبه بود هر آینه استعمال
منشقات و ادهان مستحبه کند و تنقیه دماغ هم ایلاج کند
و اناشق یکدم و از زعفران چهار دم و از زنجار یک دم
و از جابو شیر یکدم فرا گیرد و ممکی بکوفته و بیخته باب سرد
سرسد و شیاف ساخته استعمال کند و اگر از زعفران و مامیثا
و ورق کلسنج و صبر و مرو و نشا و صمغ الو اجزاء مساوی
فرا گیرد و ممکی بکوفته و بیخته شلای سازد و استعمال کند
هر آینه نافع باشد و گاهی که بیضه انقباض بدید و غلا
مزال عین بود علاجتش بغایب در شوار باشد و چو در

بر فراج طبقه غالب کرد بر این ضرر بغایت مشکل باشد
علاجتش مرطبات کند و بادها را با رده رطبه و سعوطات
و مداومت کند بحمام و سر و چشم با به آب سرد شیرین پیسته
بشویید و علاج آنچه از ورم و خلط بود هر آینه با حتما کند و م
دایم پیسته با دهان ملینه تدبیر کند و علاج آنچه از حرارت
بود بمیزات و مرطبات کند یکی دیگر از امراض عین تنو طبقه
عقبیه بود و این بر چهار گونه باشد اول آست که طبقه
قرینه متفرق کرد و از غنا چیری طلوع کرد شبیه سرمو چیه
دوم چیری شبیه سرمس و این طلاء س الذیاب کیند
سوم شبیه بعنب بود و این طلاء عقبیه کوبید چها دم
چیری شبیه سرمس و در وضو این علت زیانی بود که شتی
در شفاء قرینه بدید یا بهایه بپزند یا از عقب قرحه علا
ت که عضو عین را بر فاجه غلیظ مدویه بنند و شای

نمو طبقه

بلاستی کرده بران باشد و قبل از استعمال شادخ شیاف
ایاد با عصا عصا الراعی بابه آب و ورق زیتون استعمال
کند یکی دیگر از امراض عین رطوبتی میگرد بود در حلقه بوهی که
مانع نور بود میانه طبقه جلیدییه و میانه اتصال و علامتش
آست که در حلقه چیری بسان ابرم می کرد و ملون بالوان
مختلفه باشد بعضی بزرگ هوا باشد و بعضی نجای باشد و بعضی
آسمانی بود و بعضی سفید رنگ و بعضی سبز و بعضی جهی اللون
بود و بعضی از رقی و بعضی سیاه و بعضی بزرگ زینق باشد و
اسباب حدوش یا انضیه یا از سقظه یا از فی کردن یا از
بود عضو سر عارض شده مثل بر شدید و گاهی عارض شدن
این ضرر بسبب ضعف روح با هو بود و اگر از اعراض کرد
بنا بر ضعف حرارت عزیزیه و ضعف تحلیل بخار و گاهی
سبب اکل اغذیه مرطبه غلیظه عارض کرد و گاهی بسبب

صداع مزمن و برودت فراج حادث میگرد و اکثر این ضرر
چشم کلا بطاری کرد دنیا بر کثرت رطوبت و علامات این حالا
آست که علیل باد در نظر چیریها در آید که شبیه ماکس یا مثال
موا باشد علاجتش بادویه مقوییه سهله کند اول و تنقیه
دماغ کند بحسب ایلاج دلیام متفرقه و از عقب طبع خود
مهییا از قظوریون و سفیاج و ترید و مویر بر منقی بود و اگر
ضرورت افتد فصلیفا کند و از حجامت و اطیره غلیظه
مطبه و سائر لینیات و حمام و حمام بخار زیاده و از اکل بقول
مخمر سانسیر و پیا نا خنک کند و دلیام متفرقه غرقه کند
حک ایلاج و از فی کردن محتسب باشد و در ابتداء مرض از
وج و زنجیل و حنثیت و تخم دار یا نه اجزاء مساوی فرا گیرد
و ممکی بکوفته و بیخته در عمل صاف سر شد و فی سازد و
هر روز در وقت صبح و عصر استعمال کند و ریاحین حار و ما

یاسمین و مرزنجوش بیویکی دیگر نامراض عین طوبیت
 بیضیه باشد و این بهفت گونه بود تغیرون ۲ تغیرخون
 ۳ صغیر ۴ طوبیت ۵ غلظت ۶ تغیرخونی از جنون
 و حدوث این آفات یا محب کیمت باشد یا محب کیفیت
 اما اول اگر با فراط بود هرینه در میان حدقه و ضوع بیداید
 و اگر که باشد حایل نکرده لیکن ضرب الخراق حادث گردد و اما
 انانی که محب کیفیت بود در ضرب باشد یا در قوام بود
 یا در یون باشد اما اول اگر غلیظ بود از دو گونه خالی نیست
 یا است که غلظت او اندک بود یا با فراط باشد اگر اندک بود هر
 مانع رویت نصر باشد و اگر با فراط بود پس اگر در همگی عین
 باشد هرینه موجب نزول آب بود و مانع رویت و اگر بعضی
 باشد آنست که در اجزاء متصله بود یا در اجزاء متفرقه اما
 در اجزاء متفرقه بود یا در اجزاء متصله

علامتش آنست که علیل در هر چیزی مگر در عینید و اگر در
 حوله وسط باشد هرینه نافع عین بود از رویت اجسام کثیره
 دفعه و چیزها در نظر آید بسان مویشیه و مسکن و اکثر
 اطفال با و محمودان در وقت برخواستن از خواب طاری
 گردد و اما آنچه از یون باشد تغییرش بر سه گونه بود یا تغییر کلی
 باشد پس اجسام را بر یکی بیند که نصر بران نوبت یا بعضی
 اوقات متغیر بود بسبب تضاد اجزاء و تعدد بسوی او یا تغییر
 در بعضی اجزا بود لاجرم اجسام را یون و شکل اجزاء بطه
 بیند علاج آنچه از بخار باشد بنقیه معده کند و به تقویت
 دماغ کوشد و استعمال ذرورات محله و مجلیه و مقویه
 کند و علاج آنچه از بیوست بود بر طبات کند و کاه ضعف
 باصره بسبب کویه سیار و نماید علاجش بر طبات کند
 و در هرینه عینید در اجزاء متصله و وسیله و ملامت

امراض بینی

بحام و اگر ضعف باصره هرینه ناقه با عارض گردد علاجش
 مقویات بدنی کند و از استعمال شیافات و ذرورات محترز
 باشد و سیره و آب روان و طروفین و گلستان و نضار صاحب
 عثمان هرینه محلی نصر و مقوی نظرت نزد عارفان اما در بیان
 امراض عارضه بر عضوانف بدیکه گاهی از قصبه بینی کوشی
 زاید برونک سفید یا سرخی نوید و بجمیتی غلظت پیدا میکند
 که مانع نفس رخن میکرد در این ضربها بواسیافت کوبید علاج
 بفضد قیفال کند و اخراج دم بقدر حاجت و تنقیه بدن با دویه
 مسهله خمیفه کند و بعد از آن از مریا و شب از هر یک یکدم
 و از قشقرق یکدانک و از بوق احمر یکدانک فرآید و همگی را
 کوفته در سرکه حل کند و بینی خود و فرورد و در بینی چکاند پس
 پس اگر فایده داد آنها و الا استعمال میرزا کند و اگر بیوست
 انانی که در اجزاء متصله و حداب انانی که در اجزاء متفرقه

از آن و در اکثر اوقات در سوراخ بینی بخار هرینه نافع باشد
 و اگر آنچه رسته هرینه کوشی است باشد و رطوبات از آن
 ریخته گردد هرینه استعمال قواصین چون کند نافع باشد و اگر
 آنچه رسته هرینه کوشی است باشد و رطوبات از آن
 ریخته گردد هرینه استعمال قواصین چون کند نافع باشد
 و اگر صلب بود و غیر سیال باشد پس او سرطان باشد و علاج
 بفضد قیفال و شرب مسهل پس بود و حاجت به قطع و استعمال
 ادویه حاده نیست و گاهی شامه را فصوری طاری میگرد
 و این با بر چند سبب بود یا بسبب بادی غلیظ بود که نازل
 میگرد از دماغ و علامتش آنست که چون سوراخ بینی
 بکتابید هرینه بادی بیدوز از آن بیرون آید علاجش محب
 اینایح یا لیسوس آنچه مذکور شد در علاج صدای که
 در اجزاء متصله و حداب انانی که در اجزاء متفرقه

و اگر با بویخ و مرزنجوش و شیخ را بخوشاند و سر و دماغ را به
تخاران دانه های نافع بود و استعمال چند بیدستر و کف
و کندس نیز مفید بود و گاهی عرض این ضرر بسبب استناد
مجرای آب بود عیشتی که هیچ فوضوی از مخیرین نریزد غلاش
آنست که کندر و نوشادر را فرا گیرد و سحق کامل کند مانند
سرمه و استعمال کند و دماغ را پیوسته به بخار سرکه بدارد و
اگر بدین دو ادفع نکرده در این سه سوطی بسازد از شویب و هوی
کلنگ و شحم حنظل و خریق ابیض اخرا مساوی یکدیگر فرآید
و مهمکی با سحق کرده در بولیشتر بخوبی بماند و بکند در حد آفتاب خشک
شود و بقدر عده ای از آن استعمال کند و ازین دو دماغ را
و جوی نندی بطاری کرده در همین دماغ بر وزن کدو کند و دماغ
دانه آب گرم بشوید و اگر حنظل یا خریق ابیض یا سوسن یا
ناعم بود و گاهی در بدینی بسبب عدم عارض کردن در این

بفصد قیال کند و بعد ازین مسهل از قتر هلیج اصف و عالیق
و خیارشیر و تخم خیارین و شکر بنوشد و غذاماش عطر و عدس
مقتر با عناب و شیرو بادام بنوشد و گاهی بسبب انحراف غلیظه
علاجش بحب ایلیج کند اما در بیان علی که در بطاری یک کرد
یکی از آن کف بود و بحب اکثر ظهورش در رو بود خواه در ایام
و خواه در عرض و حدوث این ضرر گاهی حد نمان استن و باشد
و بسبب دفع شدت بعضی از خن جیض فاسدست بسط بدن علا
باطلیه محله منقیه کند مثل آنکه فرا گیرد از باقلا و ادو
انهریک چهار دم و از زعفران یک دم و مهمکی بلکوبد و حد آنکه
در وی حله و خشک نموده باشد سرشید و در سایه خشک کند
و بعد از آن بقدر حاجت در آب سرشیدین حل کرده طلا کند که
نافع باشد یا آنکه در سرس و آرد باقلا و ارجدیس و نشا
و شیخ هلدام مقتر از هر یک در مثل فرا گیرد و از آن تخم

و تخم خیار و بویخ سفید انهریک در و متقال و از کلیل الملک و
کندس و زعفران و قطا بیض از هر یک یک دم مهمکی بلکوبد و به
سفیده تخم مرغ یا به آب صمغ عربی به با جلیت برشود و بر
طلا کند و یک شب بگذارد و صباح به آب نیم گرم بشوید و گاهی
این ضرر عارض مردان میگردد دفعه و حدوث او از مر
سودا بود و این گونه ضرر یا خفیف مزمن می باشد یا غلیظ
مزمن اما علامت او آنست که قلیل السواد بود و بعضی
اوقات کور کرد و در بعضی زیاد علامت آنست که از لوز
مفتشر عناب از هر یک دو دم و از صمغ عربی یک دم و نیم و زعفران
یک دم فرا گیرد و مهمکی بلکوبد و در آب تریب برشود و بعد از آن
که از حمام بیرون آید بدفعات طلا کند یا آنکه طلائی از برنج حل
و بادام تلخ منقش آرد باقلا و تخم خیارین در میان زد و مهمکی با
کوفته عدس یا به صمغ برشود و بعد از آنکه در قلابه آب گرم شسته

باشد در این طلا کند و اما علامت کف غلیظ مزمن سها
و غلظت است و علاجش اگر در رو باشد در این به بصد
قیال کند و الا اگر در رو بدن باشد فصد لکل کند یعنی
که هر البدن است و طریخ اقیهون بنوشد و صفتش
قشر هلیج اصفرو مویر منقی از هر یک بیست دم و از شیخ
دو دم و از تریب ابیض دو دم مهمکی با فرا گرفته نیم کوفته
در ریخ رطل آب به بزد چند آنکه یک رطل و نیم بماند بعد
از آن فرو گیرد از سرش و بیست دم اقیهون مصری را در
ریند و یک شب بگذارد و در وقت صبح آنرا صاف کند و یک دم
عاریقون را در غسل برشود و درین آب حل کند و بنوشد و
از اعدیه مغیره گوشت جوامع و بیضه نیم برشته است و آنچه
از آن خوب رفته سودا ببرد و از اطلیه نافع یکی آنستیکه
بادام مقشر بکوبد و در آب تریب برشود و طلا کند یا

رقعه

کرسنه زاجسل برشند و طلا کنند بکلف سیاه یا کوشی را بخرند
طلا کنند یا بر مورد را بکوبند و به آب با قلاطلا کنند نافع باشد
و اگر تخم خربزه با پیله خربزه بکوبد و اندکی از آن در کدم در آن
برشند و قرض سازد و در آفتاب خشک کند بعد از آن طلا کنند
هر اینه مفید باشد و اگر تخم ترب یا تخم جرجیر را بکوبد و قهرا
سازد و قط و دارچینی را بکوبد و در وی برشند و طلا کنند
بعد از آنکه در روایه آب گرم بشوید هر اینه مفید بود و اگر طلا
از ترمس و بز جرجیر و بز فلفل و قط و بادام تلخ و بورق و فلفل
و مقل سوپیه فرا گیرد و همگی را کوفته در آب حلیمه برشند و طلا
کند نافع باشد و اگر فلفل و بورق را بکوبد یکدیگر و در آب
سرد برشند و طلا کنند مفید باشد یا بورق و بادام تلخ برشند
با پیله مرغ را در پیاز بکوبد و طلا کنند و اگر فلفل و بورق
و پیاز را بکوبد در یکدیگر و در شیر خور بر سرش بخورشند طلا

کنده را سینه کلف غلیظ را دافع باشد یا آنکه پوست تخم مرغ
و آرد جو و اصول قصب و پوست عدس و آرد باقلا و
فوفل و کف دریا و ما میران جینی از هر یک بکند و فرا گیرد و کجا
کوفته و بیخته به آب ترب برشند و طلا کنند هر اینه مفید باشد
و اگر مغز پنبه دانه و اندکی از زعفران و صمغ و شیر کوسند
فرا گیرد و همگی را در پیله کوفته در آن به پزد و طلا کنند بعد
که در روایه آب گرم شسته باشد هر اینه مفید کلف غلیظ باشد
و هر گاه که بشود در روایه قروح و بشود صغیر سرخ عارض گردد
سبب غلبه دم و اکثر این ضریه را سینه عارض نشا کرد
علاج این دو علت را اول با بعضی پیشانی کند و ادمام حمام
پس سقر را در آتش بگذارد و اندکی از شب میانی فرا گرفته بکند
و بر آن بیاشد و موضع حرمت را بدین تلمیخ کند و اگر از نظر خوب
و صمغ عربی فرا گیرد و در سرکه تیز برشند و قرضی بچند

سازد و در سایه خشک کند و بعد از آن بقدر حاجت فرا گیرد
و در سرکه حل کند و بر پشه طلا کند هر اینه نافع باشد بعد از آن
در روایه آب سرخ بشوید پس اگر زایل نگردد در روایه بخوراشد
بنوعی که خون آلود گردد و بعد از آن سرکه و نمک بشوید
و مرهم اجرد استعمال کند و صفتش اینست که فرا گیرد از
مزنک که آنرا مرغ اسفهان گویند مقدار یک و نیم
و سق کند و بر سر آن سرکه شراب بریزد بقدر چه اوقیه و
دو و نیمه زیت پس در هاون بکوبد و از سلقون مسوقه و
دم بر آن داخل کند و بنیکو مخلوط ساخته طلا کند و اگر
مرغ اسفهان مسحق کند و در روغن کل بر سرش بخورشند و آن
از زنجیر بر آن ریزند تا مرهم شود و طلا کنند هر اینه جرح
و پشه را از روی زایل سازد و اما آناله قروح و آثار ضربه
و جلدی و جاع از صفحه رویدین اطباء گفته اند که فرا گیرد

از اقبلیای قضی و طین ارمی یا طین محنوم از هر یک یک کدم
و از زنجیر سرخ نیم مثقال همگی را کوفته و بیخته در کلاب
برشند و طلا کنند یا آنکه مرغ اسفخ را بکوبد و در روغن
برشند و طلا کنند و اگر زنجیر اجرد با اسفخ بکوبد و در آب
کشیز تازه برشند و طلا کنند هر اینه نافع باشد و طلا بیکه
از آثار جردی را بجز آنست که مرغ اسفخ و مر یا و بیخ یاس و
آرد نخود و آرد بیخ و تخم خربزه مقشر و قط و استخوان پوسیده
فرا گیرد و همگی را کوفته و بیخته با عاب حلیمه یا عاب برز
برشند و در شب طلا کند و چون صبح شود در روایه
آب گرم بشوید هر اینه نافع باشد و علاج و سم آنست که در
به نظرون و آب گرم پیوسته بشوید بعد از آن سقر را در
نرم کند و بر رو طلا کند و سه روز بگذارد بعد از آن حلاک
کنده نمک آب اطیبه مذکوره استعمال کند که آثار جردی

وضربه و سقظه و دم با ذایل سازد و باید که در هر روز سه
نوبت استعمال کند و اگر سفته عارض کرد در علاجش بدان
گونه کند که در سفته عارضه بر عضو سرد گورشد و اما ضرر
قویا هرینه عارض میگردد وجه بد آنرا و برد و گونه باشد یاس
بود و سببش از صفر باشد علاجش بادویه و اشتره و اطلیه
باریه رطبه کند و اگر زبلیله زرد و ورق خا و ورق سون
از هر یک پنج درم فرا گیرد و از زین دو درم و از روغن کل
سرخ دهد دم و از پیله بزغاله یک مثقال طلا بی سازد و استعمال
کنده هرینه نافع باشد و نوعی دیگر رطبه باشد و سببش دم
فاسد باشد اگر با فطر بود فصد کل کند و مطبوخی ارشه در
افتمون و از قشور هلیجات از هر یک سه درم و از امنتی
پنج درم و از شاه تریج و سنا و مکی از هر یک سه درم و از سنا
دو درم و از بنفشه پنج درم و از عناب بیست درم و از اجاص

صفحه

با

نوع دیگر

سرخ آنه و از خیارشیر پنج درم ترتیب سازد و در وقت صاف
کرده بیست درم شکر سفید را در آن حل کرده و یکدم غار
را بکوبد و بر سر آن بپاشد و بنوشد و این مطبوخ جمیع علل
رطبه نافع باشد و بعد ازین طلا بی از مریا و حضض و
اقاقیا و بوردق و شیاف نامیثا و صبر ترتیب کند و همگی را
در سرکه و عسل برشته و در حمام استعمال کند و اگر ماده آنکه
بود تلخین کند بروغن کل و کثیرا یا بروغن کندم و شکر کوفه
مذاب و اما حدوث این ضرر بحسب اکثر از زیادتی خلط
سودا بود و این علت یاسک است و در گوشت منگن نشک
یا آنکه متکن است در لحم و با حكاك است اما علاج اول
است که پیله مرغ و پیله بط یا موم که آخته فرا گیرد و کثیرا
وصحیح الودیه بر آن بپاشد و طلا کند و از غده موله سوا
محمی باشد و غذا شور یا زنده تخم مرغ و اسفنج بنوشد

نوع دیگر

و حمام مداومت نماید و علاج آنچه متکن باشد بیضا قما
کند اگر در رو باشد و فصد کل اگر در وجه و بدن باشد بعد
مطبوخ افتمون بنوشد و آنچه در علاج مالین یا سوداوی
مقری شده و اگر به اشق و سرکه دک موضع ضرر کند نافع بود
و اگر از کربیت اصفرو صمغ سقر و زرق و مصطکی و پیله کوه
بزرگ گیرد و ادویه را بکوبد و در پیله مذاب برشته و طلا
کنده هرینه نافع باشد و اگر تخم ترب را بکوبد و در شیر ترش
برشته و طلا کند نافع بود و اگر این ادویه و اطلیه را در
خرانه استعمال کند مفید بود و یکی دیگر از امراض عارضه
بر وجه و سائر بدن اینه هفت ایض و اسود بود اما اول
سبب حدوثش بحسب غالب از بلغم باشد و از طبیعت و
از دو حال بیرون بنود یا است که در خفیف غیر مریض است
یا غلیظ مریض اما علامت خفیف غیر مریض آنست که در

نوع بیضی

بعضی اوقات که باشد و در بعضی اوقات بسیار بود و علا
قی کردن باشد بادویه مقویه و از خوبات نافع یکی است که
از تخم حنظل نیم درم فرا گیرد و از تربید و دم و از مقل
و کثیرا از هر یک ثلث درم میس همگی ادویه را بکوبد و برشته
در ماء العسل و حب سازد و در سایه خشک کند و بقدر حاجت
بنوشد و ادمان بحمام کند و عرق کردن در وی و استعمال
اطریفل صغیر کند و معجون کل انگبین که قدری از مصطکی بدان
مخلوط باشد و اگر از مویز و کندنس و شیطرح و تخم ترب
و خردل فرا گیرد و همگی را کوفته و پیخته در سرکه برشته و در
اقاب خشک کند و در حمام با از دیله و هوارد بخورد که در
و کند و اما علامت مریض بیض غلیظ مریض آنست که در
روزه در زبان بادویه است که از اطریفل صغیر
کندم و از تربید نیم درم و از ایاج یک درم و از تخم الحنظل ایاج

در می فدا کرد و ادویه را همگی کوفته در ماء العسل بر شد و
 حب سازد و در هر مای چهار نوبت استعمال کند اما هر روز
 سه دم اطفال صغیر بنوشد و از اطلیه مفیده بگمانست که
 ریزه سرب و خرق اسود و زنجیر احمر و نظرون از هر یک دو
 مثقال فرا گیرد همگی بلکوبد و به پیزد و در روغن زیت یادد
 قطران یادد روغن کل بر شد و طلا کند و اکود و جرف از زنجیر
 احمر و کتدس و شیطیح از هر یک بگردد و فرا گیرد همگی با کوفته
 و پیخته در روغن زیت بخوشاند و رقیق سازد و طلا کند هر اینه
 نافع باشد و اما عارض شدن همق اسود بسبب خلط سودا
 بود و علاجش به هم قیقال بود اگر در رو باشد و الا بقصد
 کل باشد و بعد از آن به ادویه که معلول خلط سودا باشد
 مثل طبع انبیرت و از اغذیه که کوفته است جو مرغ است با شود
 یا گوشت بنوا و کاتودج سکری و اطلیه نافع است و ادویه بود که

بقی اسود

از کیت و نظرون و قسط ترتیب کند و همگی بلکوبد
 و در سرکه تیز بر شد و در آفتاب بدان طلا کند و در حمام
 با اشنان یا به نخاله کند یا با بخود کوفته رو و بد با طلا
 کند که نافع بود و گامی لون وجه را سودا یا صفت عا
 میگردد و این علت یا از عقب مرض بود همچنانچه در
 یرقان اصف و اسود بود یا از سخت آفتاب بود یا از باد
 یا از سرما یا از دم پس اگر از مرض باشد هر اینه یا از عقب
 مرض بود بر زال مرض با غذیه و اشرفه قویه نایل میگرد
 و آنچه در صحت بدن از علل مذکوره عارض کرد در علاج
 ادمان حمام است و اگر نایل نشود هر اینه طلا بی سازد
 از کتیا و نشا و صمغ ریحان بر زقطونا و لعاب به دانه سپ
 ادویه بلکوبد و بقله الحما یا در سفیده تخم مرغ
 بر شد و استعمال کند و علاج و دم و قوه است که در

گیر از موم سفید هفت درم و از صبر و مصطکی و زعفران
 از هر یک سه درم و شمع و زعفران را بر روغن بنفشه حل کند و صبر
 و مصطکی را بر بالای این ریزد و مخلوط سازد بعد از آن اندکی
 از آب کاشنی و کلاب بدان مخلوط سازد و در شب هنگام
 طلا کند و چون روز شود به آب گرم و آرد نشاسته و ورق
 کل سرخ کوفته بنوشد و اگر صفت لون بدن عارض
 کرد در علاجش با غذیه ماطفه کند مانند جوامع کباب
 و از فواکه انار عذب و انجیر بنوشد و زرده تخم مرغ زارد
 نخود آب به پیزد و بنوشد و شیر تازه در بعضی اوقات بنوشد
 و از شیرینها محترم بنوشد و این جواش بنوشد که دفع فساد
 مزاج و تغییر لون است و میزد باه و جافع است رخاء معده و بول
 سبب است و صفتش اینست که از قهقهه اسود و بلبل
 و امح و طهل و دار فلفل و زنجبیل و سداب و شیطیح است

و سنبل الطیب از هر یک ده درم و بر زیت و بر زکریات
 از هر یک چهار درم و حبت حدیده محرق مغز بعد از آن
 که در سرکه شراب مدت بیست و چهار روز جوشانید
 باشند بر وزن صد درم همگی ادویه با کوفته و پیخته به عمل
 صافی و روغن کاو بر شد و در ظرفی کند و بعد از مدت
 شش استعمال کند و شربتی از آن در دم باشد و با بیکه
 ادمان دخول حمام کند و این طلا با استعمال کند که مصفی
 و میزد وجه است و صفتش اینست که فرا گیرد از آرد نخود
 و آرد باقلا و آرد جو و نشا و کتیا و بر زقل همگی بلکوبد و
 به شیر بر شد و طلا کند در شب هنگام در روز به آب
 گرم بنوشد یا آنکه با روغن و بنفشه نلابه پیزد و نشا و کتیا را داخل
 سازد و بیکدیگر بر شد و طلا کند تا بر وزن خاک نشود و بعد
 از آن به آب گرم بنوشد و از فواکه آنچه رنگ رو را سرخ کند

هر آینه انجیر و انار عذب است و بخورد و استقام دایم و اگر
از کثیر اسه جزو و از کندیس بیکر و فرا گیرد همگی را کوفته بشیر
دختران بر شد و طلال کند و دو ساعت بگذارد بعد از آن به
آب گرم بشوید و اگر از ترس و با قلاء مقشر و بر زبطخ فرا
کرد و همگی را بکوبد و به بیزد و به شیر یا به آب بر شد و صد تو
طالاکله هر آینه رخساره را جلا و صفا بدید آید و کلهی فرما
ضی را کله عارض میگرد و علاجت است که از هلیج
اسود و عفت و کافور از هر یک بیکر و فرا گیرد و همگی را کوفته
و بیخته بر پای دندان ریزد که هر آینه دفع متاکل و کرمها کند
و سه روز متوالی استعمال نماید و اگر قایا و زریخ احمد صفا
از هر یک شش درم و چها درم هر یک شش درم سنگ
آهک سوخته و شش درم شکر و همگی را فرا گیرد و بکوبد
و به بیزد و بکره شراب بر شد و قوی سازد و در قلاء

خشک سازد و نزد حاجت استعمال کند و اما بشو و کلاب
دهان باشد اگر با حرارت بود علاجت است از طبیعت
سه جزو فرا گیرد و از فلفل و سماق دو جزو و از کافور و
بیکر و همگی را بکوبد و بیزد و بر شیر یا به آب کثیر خشک
که با سماق جوشیده باشد و اندکی از کلاب بد و مخلوط ساخته
مضمضه کند که نافع بود و اما در بیان درد دندان بد
حدوث و وجع دندان از فضول فاسده است که بدان
میگردید از عضو سیرا از معده بسبب مرارت و حرارت معده
پس اگر وجع سن نزول از فضولی بود که از سرنصب شده خالی
از دو حال نیت یا حار است یا یاد اگر حار است علامتش
است که با وجع حرارت همراه بود و طایفه شدت اشتغال
درد وقت شدت است پذیرفتن از اشیاء بارده علاجت
قیال کند و حاجت ساق بعد از آن مطبوخی از شیر

وجع دندان

شیر و ایابج ترتیب کرده در زیر دندان نکه دارد و اگر کلاب
با آب کثیر تازه در دهان نکه دارد هر آینه تسکین یابد و
اگر سماق و بر زرد و کلنا بسویه فرا گیرد و همگی را نرم بکوبد
و در سرکه یا در آب جوشاند و صاف کرده مضمضه کند هر آینه
تسکین یابد و اگر عنب الثعلب را بفتخ و آبش بکشد و با آب گاشی
سبز عرجه کند نافع باشد و اگر ورق مورد تازه را بکوبد و
در سرکه جوشاند و صاف کرده بدین مضمضه کند نافع باشد
و اگر کافور و عاقر قرحا را بکوبد و در پای دندان پیاشد هر
نافع بود و اما اگر بارداست علامتش است که بن دندان بی
و دم بود و سرخ و گرم باشد و از اشیاء حاره منتفع گردد و از
اشیاء بارده متضرر گردد علاجت است که از غلبه بلغم باشد بادویه
مسئله بلغم کند مانند ایابج قیقا و ایابج جالیوس و ایچنه در
باب صداغ نارد مذکور شد و مضمضه کند سرکه که در وی

و مضمضه

عاقر قرحا و فوئح و صعتر جوشیده باشد و اگر عاقر قرحا و
خردل و شیطرح و بورق و فلفل و زنجبیل را فرا گیرد و
بکوبد و به بیزد و بن دندان از اینها بشوید با آب گرم هر
اینه تسکین پذیرد و اگر مر و عاقر قرحا و شونیز و حلتیت
را فرا گیرد و بکوبد و بکوبد و بر سردندان هر آینه
تسکین یابد و اگر تریاق فاروق را بدندان گیرد یا نان گرم
لا هر آینه نافع بود و اگر از اسون سه درم و از ادرسه
درم و از عاقر قرحا یک درم و از تخم کل و موذج و زنجبیل از
هر یک یک درم همگی را فرا گیرد و بکوبد و در عسل جوشاند و صا
کرده مضمضه کند هر آینه مفید باشد و اما بن دندان اگر
و دم باشد و گرم نبود علاجت است که حلتیت
و خردل را بکوبد و به آب گرم بن دندان را بشوید و اگر
اصول کبر و قشور و بر را در سرکه جوشاند و مضمضه

درم دندان

عاقر قرحا

کنند نافع باشد و اگر چند بیست و مر و فلفل و حلیت و
خردل و زنجبیل و زرد و نمد حیح با فرا گیرد و همگی با
بکوبد و در غسل سرشد و عند الحاجة استعمال کنند نافع بود
و اگر جوز سر و اصول خطمی و قسط را فرا گیرد و بکوبد و در
به پرد و صاف کرده بدان مضمضه کند هر آینه شکیب یابد
و اگر سی و عاقر قرحا و اندکی از کند را فرا گیرد و در سرکه
به پرد و صاف کرده مضمضه کنند نافع بود و اگر خون ازین
دندان آید سفوفی از جلتار و سماق و عفض و شب یمانی
تثیب کند و بن دندان از ان بر سازد و گاهی حدودت
در دندان سبب ^{از غایبه است} علاجش بادویه
کاسه بیاج کند مثل ^{از عاقر قرحا و زرد و قاقا و قویج و اصل}
قواء الحار و حریق اسرد و اصل کبر و موویج بستویه فرا
گیرد و همگی با کوفته در سرکه و زیت به پرد چند آنکه ^{که}

رایع غلیظ

قانی

قانی گردد و روغن نماید پس صاف کرده دندانها را بدان
تکیه کند و اندکی از ان در روغن کل حل کرده در کوشی
که بر طرف وجع است بچکاند که شکیب می پذیرد و اگر
بدین دوا شکیب نیابد استعمال فلونیا یا تریاک کبیر کند و
گاهی حدودت و وجع دندان از عقاب کل طعام بار داست ^{از ان}
و علاجش است که بادویه حاره شکیب نماید و اما آنچه
سبب معله بود خالی نیست از ان که حار باشد یا بار داما
علامت حار است که در یاد علیل تلخی دهان و حرارتی
در معدة خود بخاری که مرتفع کرد از معدة مخلوق او علا
حجب مصطکی کند و بخت صبور ^{از طبع حلیج یا قویج}
تهدیه بعد از ان به سبکی ^{و آب گرم می کند و بعد از ان}
عغره و مضمضه کند به آنچه در علاج فضله خانه ناله
ادراش مذکور شد و اما علامت فضل بار د است

است که علیل ریابد با وجع دندان هر آینه ثقیل در معدة
خود علاجش بخت ایاج جالینوس کند یا بمطبوخ
افیمون سوغی که در باب صناع بارد مقرر شده و به آب
شبت و غسل می کند و استعمال دوا می کند که در وجع
بارد مذکور شد و گاهی وجع دندان از حرارت هوا یا
از برودت هوا حادث گردد پس علاج حرارت را با قویج
و بزنجبیل کند که در روغن کل و سرکه منجیل ساخته مضمضه
کند و علاج آنچه از برودت بود باصل قواء الحار و قویج
کنند که کوفته و بخت در روغن کل یا روغن زیت یا روغن
قسط حل کرده یا در غسل با آب گرم مضمضه کند و اما
علاج گرمها که در شواخ دندان بود است که مر یا
یا فلفل یا عاقر قرحا بکوبد و در ان سوراخ ریزد که هر
گرمها را شکیب نیابد یا بیکه اندکی از ان قویج یا از فلونیا

نور زخم

در علاج گرمها

روی در ان سوراخ همد و اگر از تخم کل و تخم کند نافع
گیرد و بکوبد و بقطران بر شد و قتیله آینه سازد و در
فرورد و در سوراخ دندان مضمضه نافع باشد و اگر
بدین ادویه شکیب نیابد و خواهد که بکند نظر کند اگر
متحرک باشد و کوشت بن دندان سست باشد یا بیکه بکند
و اما جنبیدن دندان یا از است که از قبل رطوبت
بلغمی بود علامتش است که دهان از آب پر گردد و صغ
ضرب سفیدی زند لیکن اندکی علاجش بادویه مسهله
بلغم کند و بعد از ان اندکی از قاقیا را فرا گیرد و بکوبد
و در بن دندان بپاشد یا آنکه ما ز و آب که شراب به پرد
و عغره کند با پوست انار و سماق و کلنا بل در سرکه
جوشاناد و مضمضه کند یا آنکه از عفض و شب یمانی و
جفت بلوط و پوست انار از هر یک یک کوبد و فرا گیرد و همگی

لش

با بود در سرکه سبز شد و اصول اسنان متحرکه و پای دندان
بدان ضما کند و اگر تحریک اسنان بسبب جلب رطوبت
به اعضا علامت مثل آنت که با این رطوبت سوزشی همراه بود
علاجش آنت که از شب میانی چهار درم و از نمک دو
درم فرا گیرد و بگوید و درین دندان نکه داد و اگر سوزنی
از شب و بزرد و عارض و جلنا و سماق و طیار شیرین
کند و بگوید و در پای دندان بیزد هر سینه دندان و گوشت
بن دندان را حکم کرد و اگر از پوست انار و جلنا و شب
و عارض و سماق و ملح اندرانی و سعت و کف دریا سنوی
سازد و استعمال کند هر سینه بیخ دندان و گوشت بن دندان
را حکم کرد و اگر از آرد جو و نمک و زنجبیل و سنبل و
سیخ ارضی فرا گیرد و همگی را کوفته و بیخته به آب شویز بشد
و قرص سارد و بعد از آن سخن کرده درین دندان

هر سینه دندان را حکم کرد و اند و بخار و بوی بد دهان را نایل
کند و کاسی از خوردن ترشها هر سینه دندان را ضریع این
میکرد و علاجش آنت که با آب بقلة الحماق مضمضه کند
و سقر را بخاید یا صمغ را یا شمع را یا بان کرم را یا زرد تخم
مرغ را بدندان گیرد یا روغن کرم را مانند روغن سوسن
و کاسی دهان را بایچه گریه بدید آید و حدوث این علت یا
از عده باشد یا از عفونت گوشت بن دندان و تا کل اسنان
یا از طعامی که در بن دندان مانده و علامت این مذکور است
و معرفت ایشان موقوفست بر آنکه سر علیل را نیکو سحر کند
بدست و بعد از آن بسوی دست بایس اگر بوی بد از وی آید
بدانکه از عفونت لثه است یعنی گوشت بن دندان و اگر
بدون بود معلوم میگرد که از نفس عده بود علاج ایچه از
لثه با از تا کل اسنان یا از قیبه طعام بن دندان سوزناست

۴۶

کنده مانند سونی که از آرد جو و نمک ترتیب باید و سرشته شود
بعل و اگر سعت را با ساخ درخت زرد و شیخ ارضی فرا گیرد
و بسوزاند تا خاکستر گردد و از ملح اندرانی و زیدالجز و عاقر قرحا
و کبابه و شب و سماق و قرینل فرا گیرد و همگی را بگوید و به بیزد
و لثه بدان دلگ کند هر سینه دافع بخار و بوی بد بود و اگر
حب الاس یا ثمره طوفان در سرکه به بیزد و صاف کرده مضمضه
کنده هر سینه نافع باشد و اما بخار هم اگر از عده بود خالی نیست
از آن که از بلغمی فاسد عفن بود یا بسبب حرارت عفن باشد یا
بسبب عفونتی بود که در فم می باشد اما علامت ایچه از
بلغم عفن باشد در نفس عده باشد آنت بخار برد و ام بود
و ساکن نگردد و این جنس حب غالب بسیاری باشد علاجش
حب ایایچ فیقر کند که در تخم حنظل بگوید و بنوشد و علاجی
که در دفع بلغم و سودا مقرر شده و اگر از قرینل و جوز بوا و سا

و صندل و ورق کل سرخ و کبابه و قرغه و عوججی سازد
و ادویه را کوفته و بیخته در آب سبب و کلاب بسرشد
و در دهان نکه دارد تا بگذارد هر سینه نافع بود و اگر بدین
ادویه اناله بلغم از عده شود هر سینه مقنی بنوشد و قی کند
و پیوسته زنجبیل پرورده و اطرینفل صغیر را بنوشد و آن
مولد بلغم باشد عطرز باشد و مواظبت بر سواک کند از
چوب الاک و چوب گار و چوب اترج و عرق کند بشو که
در وی قرینل و سنبل و سعد و شکر چینه باشد کند و اگر
از قرینل و داجینی و جوز بوا و مصطکی و عود هندی و
ورق کل سرخ و صندل سفید و کبابه و قاقله و کافور
فرا گیرد و همگی را کوفته و بیخته در آب و عرق اترج بسرشد
و بقدر بخوردی حب سازد و شربتی از آن بگذرد تا بکشد
تبر شد یا در دهان نکه داد یا لثه را بدین دلگ کند

خارم

۴۷

هرایبه بوی دهان را خوش کند و بوی بد را زایل سازد و اگر
از سنبل الطیب و سعد و ساح و قرنفل و پوست انجیر و
مصطکی و نمک فرا گیرد و همگی را در بیه لاکوبند و به بیه و در
عسل و نمک بر سرشد و در دهان نکه دارد و بین دندانها نازان
پرسازد هر اینه بوی دهان را خوش سازد و اما علاج بجا که
که از حرارت عفتنه معده بود علامتش آنست که در
هنگام سیری از طعام بولش کم گردد و در جبین خال معده
از طعام بسیار باشد علاجش به تقیج مشتمل بر کدو در صبح
و بعد از آن کزیره فرا گیرد و یکوبند و شراب حصص بر سر آن
ریزد و در وقت صبح بنوشد که نافع باشد و اما علامت
بخاری بسبب عفونی بوده در دم می باشد آنست که در
بسیار گردد و در هنگام قهی بودن معده از طعام و چون اندک
از طعام یا شراب بنوشد یا بعضی از مطیبات هر اینه زایل گردد

از زعفران معده

علاجش آنست که حضض را در آب سماق یا در آب
انار ترش حل کند و دهان را بدان طلاء کند و بعد از آن جویا
ترتیب کند از کافور و قرنفل و قاقله و جوز بوا و خویجان
و داجینی سیویه و همگی را کوفته و بجهت شراب سیب برشد
و بقدر بخودی سازد و در سایه خشک کند و در جبین خوب
گردن بعد از آنکه مسواک کرده باشد در جهان نکه دارد
یا آنکه از قشور انجیر و سنبل الطیب و قرنفل و عود از هر
یک یک گرم فرا گیرد و یک کنگ یا یک قیراط مشک را در آن
داخل کرده در آب سیب بر سرشد و حب سازد و در وقت
خواب در دهان گیرد و اما علاج از ناله بوی شراب و لعاب
و اشیاء حاده آنست که کثیر بنفشک را نماید یا آب کثیر ترید
بیا شامد یا در بنادرا نماید یا عنقا یا فوج را به آب سکه
نماید و اگر سعد را با کبابه مزوج ساخته نماید هر اینه قطع

علاج

را حبه شراب اقوی باشد و اگر سفوف از سعد و کبابه و زنیاد
پسازد و استعمال کند نافع باشد و اگر مواظبت بر مسواک
بخیزد و استعمال اطریمن صغیر و ادمان فی هر اینه قطع
لعاب مفید بود و اگر استعمال سفوف سویق بیاس کند و
دهان را به آب گرم بیای بنشود نافع باشد اما در بیان اعلا
عارضه بر لسان بدانکه کاهی حرکت لسان بصعوت باشد
و آماش و ثقلی بر وی طاری گردد پس اگر از غلبه دم باشد
علامتش سرخی رنگ زبان بود و بصعوت از آن بیرون
آید علاجش بفضد عرق زیر زبان کند و تلین طبیعت
مخفنه ملینه و از اشربه شراب توت و شراب سیب
ترش نافع بود و اگر آب انار ترش را با آب سماق و شکر
و عرق بید و کاشنی بر شربت بنوشد مفید باشد و مضمضه
اگر به آب سماق و آب انار ترش کند نافع باشد و اگر حله

از زعفران

این علت بسبب صفر باشد علاجش با دویه مسهله
صفر و مخفنه ملینه کند و اشربه باره رطبه بنوشد و غذای
آش جو و اسفناج و شیوه بادام بود و اگر ششسته و طبا شیبه
فرا گیرد از هر یک یک گرم و از کافور یک دانگ و همگی را سحق کرده
در آب عسل و روغن کل بخوشاند و صاف کرده مضمضه
کند هر اینه نافع باشد و چون فصد عرق لسان کند باید که
زنجبیل و بوزق و عاقر قرحا را فرا گیرد و یکوبند و در عسل
بخوشاند و مضمضه کند و اگر بسبب بلغم باشد علامتش سفید
بودن رنگ زبان باشد و رقت آب فراوان از دهان علا
بادویه مسهله بلغم و معاجین حاک کند و حنظل و عاقر قرحا
را یکوبند و در سرکه برآمیزد و مضمضه کند و مخفنه حاره تداوی
نماید و اگر بسبب خلط سودا بود علامتش سیاه شدن عضو
زبان بود و پوست زبان علاجش با دویه مسهله سودا

علاج

یکی حکیمان نامراض ماضی بود که عبادت از حدوت و روی حد
بود در خار که از دم صفروی بدید آمده و کاهی طبعیاتش
بغایتی باشد که چشمان را فرو بوشاند و کاه از صولت آن عضو
سرها آماس عارض گردد و در رخساره ضربان بدید آید
و بدن اذلت گرم گردد پس اگر دم با فرط بود علاجش
بفصد قیفال کند و محجاست بقدر حاجت و لا محتر زیاشد از
فصد و محجاست و از استعمال ادویه محمله با فرط و باید که
سقوطی را در شیر و خنک و آنکی از کافور مسوقه حل سازد
و بر سر و در و طلا کند هر آینه نافع بود و اگر خولان هندی
با بار و عن کل و سفیده تخم مرغ بر آن طلا کند مفید بود و شراب
بنفشه و نیلوفی شراب بنفشه و عناب با عرق کل کاشنی شود
و غذا عدس مقشر و ماش مقشر یا شیوه بادام و اسفناج شود
و از لحوم و اغذیه مولده دم محتر زیاشد و بد که کاهی لب و زبان

سبب پوست و حرارت و شدت صفرا هر آینه شغاف
عارض میگردد علاجش بلعات مبرده میبندد کند مانند
لعاب سپستان و لعاب برنقظون و لعاب به دانه که با شکر
و عرق بید و کاشنی بنوشد و طایبی از پیه مرغ کداخته و عصیر
خلبه و شمع کافوری مذاب و لعاب به دانه ترتیب کرده است
کند و اگر زرده تخم مرغ و در روغن کل سرخ و روغن کند
بسرشد و طلا کند نافع و کاهی دهان سبب شدت حرارت
و صفرا جوشش عارض گردد علاجش آنست که ورق
کل سرخ و کلنا رو ساق و صندل سفید و ارد عدس و خنار
فر گیرد و مهمی با کوفته و پیخته در لعاب کاشنی و کشنی تله سرشد
و آنها را این بر سازد و اگر مسوقی این ترتیب کند و
در دهان کیره هر آینه نافع باشد و اگر سوزن از سعد و کافور
و شب یامنی و خربوب بنطی بسازد و استعمال کند مفید باشد

و اگر قشر نار و هلیج زرد و طباشیر با فری گیرد و مهمی با کوبد
و در آب جنین الثعلب سرشد و استعمال کند نافع باشد و اگر
قافله و کبابه با کوبد و در آب بریاریس و شیوه تخم خرفه سرشد
و صفا کند مفید باشد انشاء الله اما ضرر خنق اگر سبب غلبه
دم باشد علامتش سرخ شدت عضو زبان بود و شدت قبح
و گرفتگی راه کلو و بوی خون از دهان آمدن و عارض شدت
جای حال علاجش بفسد عرق سر کند و بفسد قیفال مادام
ماده با فرط بود و عدس مقشر یا جوشانند و با شراب توت و کلا
عزوه کند و بعد از آن استعمال اشیاء مبرده مطبوعه کند و از اشیه
مفیده هر آینه شراب بنفشه و شراب اجاص و شراب توت
و شراب نیلوفی بود با لعاب به دانه و لعاب برنقظون و عرق بید
و کاشنی و غلیظش جو و اسفناج و عناب و شیوه بادام برشد
و بجای آب شربت شکر با عرق بید و کاه زبان بنوشد و عزوه با جیر

بمخته و لعاب برنقظون و لعاب خطی کند و طبیعیت ناکه
و ورق خطی و ماء الشعیر و خیارشیر حفته کند و اگر خلط دم
با فرط بود باید که قشور هلیجات با عناب و بنفشه
و سپستان و برنقظون جوشاند و صاف کرده با شکر بنوشد
و هر چند از غذا احتیاج کند نیکو تر باشد و چون ضعیف گردد
شیوه کیک با بار و عن بادام شیرین جوشاند و بنوشد و
بعد از چند روز که ماده و بقلات آورد مزوره رسته با سفنا
و روغن بادام بنوشد و زرده تخم مرغ نیم برشت بخورد است
که بنوشد و اگر درون کلو آماس کرده باشد باید که پیوسته
با شیاء مبرده عزوه کند و نکند از آنکه طبیعت طاقتی
کند بلکه استعمال شانه یا خخته میبندد کند و پیوسته پای بد
به یک یک و آب گرم بشوید و اگر عرض این علت حسب
بلغم باشد علامتش سیلان لعاب باشد از جهات وقت و قبح

اهل خلق

عنه

و اما من علی حشی بخره کند باد میوه و انبیره چاره باشد
اگر خورد به یکوبید و در رواء العسل بخورد و صاف کرده بخورد
و عذره کند هر ایینه نافع باشد و بعد از آن باید که حقه از
طبیخ هلیج اسود و اصفر و مویر منقی و خیاز شنبه و شکر
ترتیب نماید و استعمال کند و گاهی حدوث این علت
سبب نزله باشد که از سرد مغز بکلو منصب شده
علامتش است که برشال دانه انگوری در درون
کلوید پیدا و کلو از صولت آن آماس کند علاجش بفضد
عرق سرکنده و عدس و عناب را بخورد و صاف کرده با
شراب توت عذره کند و اگر تشنگی نیاید هر ایینه آن دم
با چنگال بیرون کند و قطع کند و بعد از آن ملک طبریز
در آن بیاکند و بیرون کلو را بر عین کل رخ بدهین کند
و حریفه یا جام را با شکر بنوشد تا از انبیره مرطبه و مده

انگور

در شب و شب خیار شنبه را با عرق بید و کاشنی
و شند نافع باشد یکی دیگر از امراض باد اخگر بید و آن
عبادت از ور میت شد بید الضریان که عارض اصابع
ی کرد در حوالی ناخنان و اکثر در یک جانب می باشد
و گاهی با حما مقارن گردد و این امر این ضرر تا زبر بغل
باشد و اکثر محرر و ح شود و موجب فساد اصابع گردد علاج
بفضد قیفال کند و باد و یه مسهله و استعمال مرهم کافور
و مرهم خل کند و چون جراحت رو به نضج آورد بر زقطون
با بز مر و در شکر کا و بخور ساند و بنهد و چون ریش گردد
هر ایینه دقیق تر من با عسل بیامیزد و بر جراحت بخورد
اگر تشنگی عدس و زعفران و جلاب و زوق کل رخ صفا
سازد و بر آن مده هر ایینه نافع بود و چون جراحت در زغان
شدت باشد هر ایینه مرهم زنجار یا با مرهم ایمن بر آن بخورد

در خمس

در

یا مرهم زنجار با مرهم سداب سهند و اکرا و زنجار و حور
کند تا در یک یکیز و از زنجار نصف جز و مکی با سحر
کرده بعسل بر بندد و مرهم ساخته بر آن مده نافع باشد و اگر
طلایی از فیون و بز را بخیج و سرکه ترتیب نموده بر جراحت
نهد تا غلظت پیدا کند و بعد از آن بر زقطون با سرکه
بیامیزد و بر آن مده تا تیرید کند هر ایینه نافع باشد و اگر در
منده میل کرده هر ایینه ضادی از بوق و نمک و حاشا و
سرکین کو تر و یه مرغ ترتیب کرده بنهد که مندهل گردد
بزودی و اگر لطوخی از عفض و تنوبال نخاس و عسل سازد
و بنهد نافع باشد و اگر اطفا را و جمع طاری کرد در علاج
بمهادت حاره یا سبه کند مانند ورق سر و ورق اس
و مرهم شحوم و اگر جو ز سر و و اهل را فرامیزد و بکوبد و در
عسل بر بندد و ضما کند نافع بود و اگر اطفا را سفاک

عاقبت کرد در هر ایینه آب شود در یا پوسته شود و غیر
با عسل بر آن ضما کند یکی دیگر از امراض ذات الصد
باشد که سبب ریخته شدن نزله از سرد مغز بیرون
سینه حادث می گردد علاجش بفضد و ملبینات کند
یکی دیگر از امراض سعال باشد پس اگر حدوثش سبب
بلغم باشد که در سینه محقق شده علاجش بمحلات و
مقطعات بلغم کند مانند آنکه معجونی از مصطک و حبه السج
و زنجبیل و فلفل و کندر سازد و بنوشد و غذا بخورد یا بدیه
و در اجینی و گوشت تغلی بنوشد و اگر سبب حرارت و سینه
باشد علاجش با شیره و اغذیه با روغ طبه کند و استعمال
ادویه ملینه مرطبه کند تا شیره مده بنوشد و اگر سینه
سعال هر ایینه نافع است استعمال جمع شود علاجش شکر آب
اشک شحاش کند و اگر حدوث سعال سبب نزله بود

علاج

علاجش همان علاج ناله باشد و اگر سبب برنجش
باشد یا از عقب جماع از عقب حمل تپش علاجش بادویه است
مقویه کند و غذا باید که هر چه را با غسل مصفا بنوشد و کای
حرارت قلب و وجع ریه طاری میگردد و در جبین سعال خون
از کلو سدفع میشود علاجش همچون کوفی کند و آتش انار
نزش باشه خشمش و عذاب بنوشد یکی دیگر از علل سخت
صورت بود یعنی گرفته شدن او از آن حرارت یا بیوت
باشد علاجش باشه و اعذیه بارده رطبه کند و اگر عرق
السون بکوبد و در آب بجوشاند و صاف کرده با لعاب و شراب
سفته بنوشد تا رفع بومر و غذا آتش جو و عذاب و استنجاج
باشه با جام بنوشد یا در جرم مرغ نیم برشته با بنوشد
و اگر از برودت بود یا از بلغم باشد شراب زرد فانی با عرق
بید و کاک و زنبق بنوشد و ماء العسل را با مصطکی قوی بنوشد

و اگر شوخ از آنخیزد و مویز و پسته و خستخاش و عسل
سازد و بنوشد تا رفع شود و باید که در ضرر رها و بیاس از عصاره
و ادویه حاده مخفی باشد و از طعامهای شور و محبت کند
و سخن را بلند نکند اما امراض عارضه بر معده یکی از آن
تخمه بود یعنی فاسد شدن طعام در معده و سبب آن کولر
برودت معده بود علاجش بادویه و اعذیه مقویه کند
و معالجین حاره و اگر از خلطی رقی باشد علاجش به تنقیه
معده کند بادویه مسهله و اگر سبب کثرت اکل باشد
و باغثیان بود علاجش بادویه مقویه کند و بعد از آن شراب
و ردطری بنوشد و اگر ناف را و حوی ^{دیدار} _{مد}
ه دانه با لعاب خطمی بشکند و بخورد و هرگاه که قی با فرط اجناس
گناه یا راه در عرق کل بخورد و بر روی سعه اندازد و مکرر
بباید که قوتش بضعفت آورد هرگز این شور را برنج

و زنجبیل و مصطکی و قرقنل را فواید و بکوبد و در عسل
مصفا بنوشد و بنوشد و اگر از کون و مصطکی و کبابه
و قرقنل و زرنیاد و صعتر و محوی سازد و بنوشد تا رفع باشد
یکی دیگر از امراض هیضه باشد و آن عارضت از مواد
فاسده که مستحیل گردد یا خلطی غیر موافق بدن پس اگر
از فساد یک کونه طعام بود هرگز به سلامت تریاشد از آنچه
بطعامهای کونا کون باشد و اکثر کون را این ضرر عارض
میکردد و در فصل صیف و خریف این ضرر بیشتر عارض
گردد و حد و تشمیضه یا از نزول مرغ صفر بود که با فرط
بود در معده و یا از آنست که عارض شده در مجرای رودها
با یک قیل از کون غلیظ یا قبل از قدم او پس مسدود
مجرای امعاء از راه اسفل پس رجوع میکند بمعده و حرکت

رومانی نوشد و از شراب شراب
رومانی منع و شراب حرم منع و قواض بنوشد
یکی دیگر از امراض معده شهوت کتبی بود و سببش
زیادتی خلط صفراوی بود محقق بود در معده علاجش
شراب لیمو و سایر مرعات و مرطبات کنیدی دیگر شهوت
کاذبه است که سبب زیادتی خلط دموی حادث شده
که در معده محقق مانده علاجش بادویه معیه کند
و باشه با صفا و غذا آتش انار و آتش لیمو بنوشد یکی دیگر
از امراض معده غثیان بود و سبب احتقان خلطی بلغمی
بود در معده علاجش به مقیمی کند و بعد از آن استعمال
سفوفی کند از مصطکی و قرقنل و زنجبیل و کون و سماق
و ملح اندرانی و غذا آتش تمحج لبا کوشت کون نیمه بنوشد که نافع
بود یکی دیگر سیری بلغم باشد و سبب احتقان خلط سونا

دنی آید و موجب غشیان و قی میگرد و اطباء این ضمیر را
ایلاوس نام کرده اند و نفسیش یعنی اللهم احکم است و هر
گاه که از زردی و اولاد بود معده از سرفراط علامتش کم شدن
است در معده و گاه باشد که اسهال با فراط طاری کرد و جنو
که موجب سقمط بنض گردد و عیش کردن علی علاجش
است که ادویه مقیه بنوشد در حمام و قی کند و عصاره
فواکه را با شکر بنوشد و غذایش عذره با خروس بجه بنوشد
یا قایه با خروس بجه بخورد و اگر قی با فراط بود و با اسهال
قی بنوشد هر سه قرص کند در آب برف بنوشد یا به رب
انار بنوشد یا آنکه بکین و اناب به خروس و سه جزو اناب
برورد فرا گیرد و بخوشاند تا به نصف آید بعد از آن بکین و
عل برسان ریزد و چندان بخوشاند که بقوام جلاب آید
و بنوشد و باروی و رانهای خود را بریند و آب برف را

بیل

بریا و ساق بریزد و شکم را بصدک و کل و کافور و ماء ال
و ماء الورد طلا کند و اگر با هب و حرارت باشد هر سه
از ورق کل سرخ و سماق از هر یک پنج درم و انطاشی درم و درم
و از کل صنی سه درم همگی را کوفته و پیخته بقدر سه درم
این فرا گیرد و در یک و قیه اناب انار ترش یا آب به ترش
یا آب سیب ترش با یک قیراط کافور کوفته برشند و بیاشامد
و باید که خود را بخواب کند بقدر امکان و اگر استعمالی نومات
کند نافع بود چه نوم موجب تشکین قلب است و اگر از طین
اصنی و زنت سه درم و از کبابه و قاقله از هر یک و زنت یک درم
و نیم و از کافور و قزفل از هر یک و زنت نیم درم فرا گیرد و همگی را
بکوبد و بیزد و آب برف برشند و اقراض سازد و عند الحاجة
استعمال کند هر سه خافع و مسکن قی باشد و اگر عصبی انار
ترش را در کاسه یک کتب بگذارد تا جرم معش نشیند و بعد

باشند بنوشد و حرکت نکند و در بخیر بعد از آن کمک داد
شراب زمان تر یکند و بنوشد و خواب کند و چون بر خیزد
حمام رود و زمانی طولانی غذا بنوشد و کرسنه مانده آنک
انک بعاتت خود یا زنی کرد و اگر پنی را در آب گرم به
برد و بنوشد هر سه نافع باشد و باید که اعصاب و اطراف
اعضای قریح بلیع کند و متعدد با بروغن زیت گرم کرده
تدهین کند و گون و سماق را در سرکه و عمل بخوشاند و بنوشد
و کاه جدوت ضرر هیضه بسبب اشامیدن آب نه نا شنا بود
یا بسبب فواکه و خربزه با فراط بود علاجش قی کردن کند
و گاه باشد که موجب عطش و طاری شدن تمام باشد لا جرم
استعمال ادویه حاسه و ربوب قایضه کند و شراب نفع
آریه آب انار پخته کند و بنوشد نافع باشد و در دفع عطش
شیره تخم خرفه یا شراب نیلوفر و طباشیر بنوشد و شراب لیمو

بیل

بخوشاند و اگر او بر کرد تا نیم قوام پذیرد بعد از آن یک گشته از
نفعات طب در وی بخوشاند و فرود آید از سر آتش و بگذارد
تا سرخ شود و بنوشد نافع باشد و همچنین است شراب سفجل
و شراب تفاح شاخ که دافع غشیان و قی اند و اگر قزفل و
قزفل و مصطکی از هر یک نیم درم فرا گیرد و بکوبد و به بیزد
و در اندکی دو المسک برشند و بنوشد و اگر اندکی از قزفل
فانگی از کند فرا گیرد همگی را سحق کرده در یک و قیه انار
ترش خلط کند و بیاشامد و بر پشت بخوابد هر سه قی ساکن گردد
و انقلاب معده را نافع باشد و اگر جدوت هیضه از باز
گردیدند و علامتش جدوت ریاح کثیره بود در بطن
یا ابتدا و جمع ناف و پیچش و گاه باشد که با آنک قی همراه باشد
و گاهی قی باشد و گاهی دلجیه بکی از جهان و از جمیع بدن آید
علاجش است که چند نوبت آب گرم که در وی گون بخوابد

باشند تخم خارا این بنوشد یا شراب هند یا شراب
و اگر آب خارا این با آب هند وانه آب کدو فرا گیرد و یا شراب
بنوشد نافع باشد و اگر لعاب بزقطون و لعاب به دانه و
لعاب خطمی با طباشیر و قمر هندی بنوشد نافع بود و آش غوره
یا قلیله کدو به آب لیمو بنوشد و آن را به آب خوش یا
شکر بنوشد و گاهی حدود عطر سبب طبعی شود یا شد که حد
معدله محتسب شده علامت آنست که هر چند آب بنوشد نشه
تر کرد در علاجش بقی کردن بود و غذا زیره باج بنوشد و گاهی
هاضمه را بسبب برودت و رطوبت معده ضعیف طای میگرد
علاجش با دویه حازه مقویه کند و اغذیه لطیفه بنوشد و
علاج ضعف اشتها با شراب بارده حامضه کند ما شد شراب لیمو
و شراب سفجل و سکنجبین ساده و هر چه حلصن بود و الاغذیه
مای شو در با سکه که بنوشد و از ترش و مویر ترش و زیت شود

علاج

نارنج خارا بنوشد که ناگوار بودت طعام در معده مای بنوشد
بودیکی از حرارت و رطوبت دوم از بیوست معده سوم از
ضعف پیله معده چهارم سبب برودت و رطوبت اما علاج
حرارت و رطوبت از زودنا کردن غذا بود و آمدن آب و افرا
از معده بدهان علاجش با دویه یا سبه معتدله کند مانند
املح و هلیج اسود و ورق کل سرخ و طباشیر که مکی را بگوید و
به بیزد و یا شراب بقوام آورده بر سرش و بنوشد و علاج بیوست
با شراب و اغذیه مرطبه کند و زهین روی به بروغن سون
و روغن بفتنه با دام و روغن کدو و اما علامت ضعف
پیله معده آنست که اگر اندکی از طعام خورد میخورد و اگر
بسیار خورد نکند و از علاجش با شراب و دویه مقویه کند و
علامت برودت و رطوبت آنست که با دترش از سر معده بر
خورد و غذا در معده در نماید بلکه زود فرود آید و در وقت امتناع

رطوبت

کرد در علاجش بزنجبیل پرورده کند و اگر از بنوع و
ناخواه و کرویبه و زیره و کشیز و شونیز از هر یک سه درم
بستاند و از فلفل و زنجبیل دو درم و از سعد و اخرو
مصطکی و کندیز از هر یک دو درم و مکی را بگوید و به بیزد
و در عمل بقوام آورده بر سرش و قبل از غذا خورد هر ایینه
نافع بود و اگر کل انکبین را با قدری مصطکی و قدری
انیسون روی در یکدیگر بگوید و بنوشد نافع باشد و آن
اغذیه نخود آب را با جوامرغ و زیره و دارچینی بنوشد و کج
و اگر قلبیه مرغ را با زیره کرمانی یا گوشت در لاج یا گوشت
طیبهج هر ایینه انفع باشد و علامت برودت و رطوبت
معدله ناگوار شدن طعام بود و افتادن باد و قرف در شکم
علاجش فرض کل را با کل انکبین باشد که در صیاح
قبل از غذا بنوشد و تریاک کمی مفید باشد و باید که همادی سازد

علاج

از خورد و مصطکی و صبر و افستین و زعفران مکی جزا
بستویه و بر روی معده افکند و اکریک بطل آب بخوشاند
و بقوام جلاب آورد و بعد از آن از زنجبیل و فلفل و
دارچینی و مصطکی و دار فلفل و قنفل از هر یک یک درم
فرا گیرد و بگوید و در کتان یا ریه به بندد و در میان آن
شربت گرم ببندد و بدست بمالد و مبالعه کند و بعد از آن
استعمال کند که هر ایینه مسخن معده و جگر گردد و دفع
بود و معین خصم باشد و اگر بیخ سون کبود را بقدر هفت
درم از بر در زبانه و بر کف و دارچینی و فلفل زهر
یک یک درم و از سلیمه چهار درم و از بر با افستین از
دو درم فرا گیرد مکی ادویه را بگوید و به بیزد و در عمل صافی
که بوزن پنج برابر ادویه باشد بر سرش و در شیشه کند و در
چهل روز بگذارد و قبل از طعام استعمال کند هر ایینه دفع

ضعف معده و کمبود طحال و فتاد مزاج باورد باشد که آن
اینستون و صفت و کروی و مصطکی از هر یک یک شکر افرا گیرد
و همگی با یکدیگر و به پیزد و در ماء العسل حل کند و بنوشد هر این
نافع باشد و چون برودت و اسهال و اسهال بعبایت بود تخم کرفس
و سداب و برزشت و بابونج و حب العناب را فرا گیرد
و با ماء العسل بنوشد در صبح که مفید بود و هر که که معده
و امعاء و احشای استیعی عارض کرد در حب الرشاد را بگوید و در
عسل برشد و لعق کند و اگر عطش ملالدم کرد در علا
همانست که در عطشی که از هیضه عارض کرد مذکور شد
و استعمالات اینها و فواید که مرطبه مرده کند مادام که از
صفر بود و اگر از کثرت بلغم شود ریاضد بعد از آن در آن استقامت
قرصی و در کند که مرکب باشد از سه درهم ورق کل سرخ
و از عود و سنبل و سیبچه و مصطکی و قنقار ادویه ^{چینی}

و اینستون از هر یک یکدم و همگی را کوفته و پیخته در
عسل مصفا بر شد و در سایه خشک کند و بنوشد و اگر
طبیعی از کون کرمانی و ناخواه با عرق کل هم رساند و بنوشد
و آب را کت بنوشد و خواب بسیار کند و اگر ضعف معده
فرس کرد در هر اینه بیست و پنج درم از کون کرمانی و پنج درم
از تکمیل و پنج درم از فلفل و پنج درم از ورق سداب
فرا گیرد و کونرا کوفته و پیخته ملت یکشایر و زرد سرکه
کهنه بخویساند و ورق سداب را خشک کند و بگوید با همگی
ادویه و در عسل مصفا بر شد و بنوشد و اگر چه درم از
فلفل و از ناخواه و سنبل و اینستون و زنی از هر یک
یکدم و از کلنار درم درم فرا گیرد و همگی را بگوید و به پیزد
و در عسل صافی بر شد و بنوشد هر اینه نافع باشد و غذا
نخوردن آب با گوشت کک بنوشد و از اشربه رب سیب

و اینستون

سودا و انان و تربیت به و شراب ترنج و شراب الیمونیه باشد
و اگر چه درم تکمیل و سه درم تربید و پنج درم شکر یا
فرا گیرد و بگوید و بنوشد نافع باشد در دفع تخمه و بطریقت
معده و اگر فلفل و تکمیل و مصطکی و ناخواه از هر یک
پنج درم و از سقمونیا و درم فرا گیرد و همگی ادویه را بگوید
و به پیزد و در آب به بر شد و حب سار و نیمه دارد و دانک
و قبل از طعام بنوشد و اگر اسهال و صیغه و ادخرو سنبل
و اینستون و مصطکی سوویه فرا گیرد و همگی را بگوید و به پیزد
و در آب به بر شد و معده را بدان صفا کند هر اینه مستمن
و مقوی باشد و اگر ورق کل سرخ و کلنار و کهر یا را فرا گیرد
و همگی را بگوید و به پیزد و در شراب صندل بر شد و بنوشد
مفید بود و شراب مورد و خواش خوری مادام که تصور
در واسکه معده باشد بنوشد و اگر دانه را ضعفی باشد ماء ^{الحین}

با شراب سیبچه بنوشد و اگر دو شات خیارشور را در آب
کثیر تازه حل کند و بیاض آمدن نافع بود و قبل از غذا هلیج
پرورده بنوشد و اگر ارجح و اجناس را در عسل بخورد نافع
باشد و تلهین معده بر و عن بنسه با هم و روغن ^{معصوم}
کند و اگر لیفات معده را ضرر رسد شراب مورد یا خوا
عود یا اطریفات بنوشد و عن مصطکی و روغن
بابونج معده را تلهین کند و اگر ضعف معده سبب است
و صفر بود غلامش غلبه عطش و قلت آرزوی طعام
بود و باد بدوی که از معده بر آید علاجش سیبچه سفید
جلی و شراب قنقار و شراب حصرم و امثال اینها کنند و از ^{عده}
حامضه بنوشد و بعد از آن ده درم و درم کل سرخ و از ^{طما}
وسماق از هر یک سه درم و از کت و خشک پنج درم و از مصطکی
پنج درم و از عمض یکدم و از قشر هلیج و بلبل و امثال

ضعف معده

با شراب

هر يك سه درم و از شکر طبرستان و عسل و عرق کبوتر و
همگی یک کوچه و به بزرگ و سفوفی سازد و بمقدار دو درم
هر صبح بنوشد و اگر یا صبر و مدد کور صغف معده و حرارت
و محافظت بدن و تلب برد و آنکه آنها اشدا مرض معده
اند زیرا که دلالت بر پوست و شفت رطوبت و تخفیف
عروق میکند که در آن غذا نفوذ نکند پس علاجش
به بقول نطه مانند خیار و بادریک و خن و شتالود کند
و مای تازه و گوشت بزه در ماء الشعیره برده و بنوشد یا
کدو و بادریک تازه بنوشد یا شیر برنج را با روغن بادام
بنوشد و اگر اسهال تمام کند و اگر التهاب با فرط بود استعما
اضمه و اثر بزه بانه کند و علاج و جلی که بعد از اکل طعام
طاری کرد دانست که فرا گیرد از برزکوش و انیسون از هر یک
ده درم و از ادیجینی پنج درم و از چند بیست و مر و فلفل

و منق

و منق اندک و افیون از هر یک چهار درم همگی اندک
بگوید و بر شکر عسل صافی و قرص سازد و شربتی از آن
دردم بود که در آب سر حلال کند و بنوشد و در صبر و ایام
بیز نافع باشد یا آنکه از شویب و ناخواه و مصطکی و کندر
و عود و پوست پسته از هر یک پنج درم فرا گیرد و همگی یک کوچه
و به بزرگ و در عسل سرشته که در وی آمیج جوشیده باشد
و بنوشد قبل از غلاد صبح و اگر وجع معده قبل از ناکل
عارضی گردد و با وی عظم طحال همراه بود علاجش آنست که
در مدت هفت روز هر روز یک و قیه مویز منق یا جو شاند
و مهر سازد و صاف کند و نیم و قیه روغن ایام یا در صفت
نخل بریزد و بنوشد یا آنکه افیون را در مویز منق بگوید
و سه روز هر روز پنج درم را در آب گرم حل کند و بنوشد
و اما اوجاع معده اگر سبب ورم باشد پنج درم و مدت

دو

خالی نیست از آنکه حار بود یا بارد اگر حار بود علامتش
حما بود و ظهور ورم در معده و قی و عطش و عدم اندوی
غذا علاجش بقصد باسلیق کند و اخراج دم بقدر حاجت
و بعد از آن شراب بنفشه و نیلوفر یا به آب سر شربت کرده بنوشد
و نوشیدن ریوب مفید باشد و تلب معده بر روغن به و روغن
مورد کند و اگر آب به و آب سیب و روغن کلر و موم
کا فوری صمادی سازد و بر روی معده اندازد مفید بود یا از
برگ خوزه و خطمی و بنفشه و صندل سفید یا از کابل الملک
و بابونج و عرق السوس و آب کشنه تازه و آب عناب یا از
سبب الطیب و مصطکی و پیه بط و روغن کل جبری و اگر
شربتی از آب عناب و آب کشنه تازه و در شراب خیال
شبه سازد و بنوشد نافع بود یا از آب کرفس تازه و آب کشنه
و ماء العسل و آنرا قرص نافع بود معده و حیات صغفا

و منق

و بلغم هر بینه قرص و در د باشد و قرص طباشیر و صفتش
آنست که ورق کلر خرد بر وزن پنج درم و از سنبل الطیب
دو درم و از طباشیر یک درم و از عصاره غایت هشت درم فلفل
و همگی یک کوچه و بزرگ و به آب سر بر شکر و قرص سازد و در سایه
خشک کند و درم ازان را در آب انداخته یا در آب خوره یا در آب
سفرجل حل کرده بنوشد و غذا ماء الشبه و اسفنج و شیره بادام بنوشد
و اگر کباب و آب بر و صندلین محکومین را بر معده طلا کند نافع بود و چون
قوی حرارت تسکین پذیرد هر چند زب خیار شنبلیله با آب هند یا با جو
بنوشد و اگر ورم صلب باشد باید که بعد از تسکین خمی و حرارت
ده درم از نیش خشک و نود درم از روغن کل سرخ و سرد درم از سنبل الطیب
و از سعوط و از حرم مصطکی از هر یک دو درم و از آرد کندم پست درم
و از بابونج و کل خطمی سفند و آرد جوان هر یک ده درم فرا گیرد و همگی را
بگوید و در لعاب برزگان برشرد و بنوشد و اگر ضاد کند و مدت

علامتش آنست که گزشتن معده از عنب اکل اطعمه وادویه حار و حادث
گردد یا از فی زرداب یا از فی سبز و سیاه علامتش آنست که بآب گرم
فی کند و در میان هر چه آب که بنوشد روغن بادام یا چربی شیر فوری
بنوشد و اگر تسکین نه پذیرد شراب سکجین را در آب گرم حل کند و بنوشد
و بیضه نیم برشته یا چربی شیر که سفید بنوشد یا شیر و نشا و روغن
بادام و شکر سفید بنوشد یا آنکه بسبب بیوش معده بود علامتش
دوام عطش و حرارت مزوط باشد علامتش اها با تکرار کند
و گاهی از عنب نفع حادث گردد علامتش آنست که بادی که از کلو برآید
بهرینه نوش بود و بدو باشد علامتش آنست که آبی گرم که در وی کوب
و نفع و فوئنج و اندکی از کندر جو شیده باشد با اندکی از غسل با شام
و بر تغلیظ غذا گوشت و گاهی حدوث این مرض بسبب ورم کبد باشد
و این با سبب حرفت مواد بود که نازل میگردد نذا کبد معده و موجب تبیح
فراق میگردد یا آنکه اعتماد میکند بر معده بسبب تغلظ ورم پس علامه

ورم کبد

منصب

منصب میگردد و میگززد معده و این معده حرکت میکند از پی دفع آن
ماده بغراق علامتش حار باشد و غثیان منرط و شدت عطش
و خشک شدن دهان علامتش بغضد با سلیق کند و اندک اندک از آب
گرم بر سبیل فوایی بنوشد و آب عنب الثعلب را با آب کاشنی سبز ببرد
و سکجین را در آن حل کرده بنوشد و در وقت ظهر لعاب بزوفطونا
یا شکر سفید بنوشد و انار را که فوئنج کند و مکده نافع باشد و غذا آتش
با روغن بادام شیرین بنوشد یا آب کدو را با شکر بنوشد و ضادی از
صندل سفید و کلاب و سرکه و کافور ترنیب کرده بر روی جگر افکند و با
نفس را نکند و گاهی حدوث این مرض بسبب بادی غلیظ بود که در
باشد و این کوبه صندل اطفال را از عنب رضاع بیشتر عارض میگردد علامت
آنست که فرایند از ناخوابه و فوئنج و مصطکی از هر یک دورم و از ورق سدا
خشک بگردد و همگی را بکوبد و در آب نفع جوشاند و صاف کرده بنوشد
و اگر سینه را نخرم گرم نکند کند میند باشد و باید که بر تغلیظ غذا و ساق

طریقی خواهد بود هر از آن تخم کرم در رود و از اغذیه نافع هر چه در مطبخ
باشد و چون تسکین نه پذیرد فرایند از کندر در دم و از فوئنج و روغن
سدای خشک از هر یک دورم و از سفر و ناخوابه از هر یک بگردد و همگی را
بکوبد و به بز و در آب سرد بسزد و فرص سازد هر یک بوزن یک شقال و در
طبیخ کون حل کند و بنوشد یا آنکه از وسط و صبر و فر و فوئنج کوی
و ضاع یا بس بز کوفس و کندر از هر یک دورم و از ورق کل سرخ
و اقویون نیم دورم فرایند و هم را بکوبد و به بز و در آب لقی بادار کوفس
بسزد و افراس سازد هر یک بوزن یک گرم و نیم و در سایه خشک کند استعمال
کند و اگر فوئنج فراف بسبب غلیظی یارد و طبیع عارض گردد که در معده جمع
آمده علامتش بادویه حار و مَطَب کند و غذا نخورد آب و جوی نفع و زیاده
گرمایه و دار چینی و مصطکی خرد و گاهی بسبب ضعف معده عارض گردد
علامتش بفریاد کند و گاهی بعد از اکل طعامی غلیظ حادث میگردد علامت
دوام عطش و در معده بود علامتش آنست که از کون و سبز و فوئنج

و کوبه یا از هر یک سه دورم فرایند و همگی را بکوبد و به بز و در وسط صلح
بسزد و بنوشد و تخم رود و غذا فلیه یا کباب بنوشد و اگر فوئنج از غذا
نخجیل پرورده بنوشد میند باشد و آنچه از عنب استغراق منرط یا از عنب
استمال حادث گردد هر این علاج پلای نیست لکن به حاله باشد حسوسوی
از شیر و نشاسته و روغن بادام سرین و شکر ترنیب کرده بنوشد یکی دیگر
از امراض عارضه اشلا بود و بر دو گونه است یکی که خطه صلح در امعاء
متراید گردد و علامتش گران شدن عضو سوس و سائر اعضا باشد و سخی
بدن و اهل شدن و حدوث نفع بسیار در اجواف عروق و حرث لوز
و حبه با فراط و در هم کشیده شدن پوست بدن و بیض و ویدیه بدن نرف
در حواس ظاهر و رکیک و غلیظ بودن لوز بول و فلان اشتها و یکی دیگر آنست
مذا را اخلاط تن زیاد باشد بر خرچ بدن اما خرچ و عرض منافی نفع و عمل
باشد و این حال غنضی کزن عفون و اذیت و فلیت تصرف می باشد علامت
علامات مذکوره بود با حرفتن و سوزش امعاء و احشا و گاهی عرض اشلا

امثال

بازون

بسبب کثرت دم باشد و علامتش نعل بدن و حرث دو چشم و زبان و تشاو
پیاپی باشد و گاهی بسبب خلط صغیر بود علامتش نعل شدن دهان بود
و دام عطش و زردی رخسار و چشم و زبان و گاهی بسبب خلط بلغم بود
علامتش سفیدی رخسار بود و پرآب شدن دهان و خواب کران و گاهی بسبب
خلط سودا باشد علامتش سیاه شدن لون بشره باشد و پوست جسم
و سوسه و فکر باطل و خیال لاطیائل و ناریک شدن چشم و دیدن ضو و پیه
در خواب علاج این مذکور است بصد کند چنانچه مکرر آینه شده یکی دیگر از
امراض مخوفه در ضخفان باشد و حدود این گونه مرض اگر بسبب حرارت بود
علاجش بصد با سلیق کند از جانب دست چپ و ترص کافور را در آب انج
حل کرده بنوشد و استعمال اشربه بارده رطبه نماید و بعد از سکون حرارت
مربا، هلیله کابلی بنوشد و غذا خورس پنجه با آب غوره بخورد و اگر در لایله یا
مرض مفارن گردد علاجش شراب بادرنجویه و شراب نخلان کند و اگر هم
معه را ضعیفی طاری کرد شراب افسنیه یا فرص افنیه بنوشد

خفگان

و

و اگر مرض این مرض از غلبه حری یا از غلبه استراغی قوی باشد یا از غلبه
اسراف در جماع علاجش بلطفات و مفویات کند و اگر از غلبه دم باشد
علاجش بصد با سلیق کند و استعمال ادویه و اشربه معتدله کند و اگر از
صغیر باشد علاجش آنست که آب جاصل با اشربه نیم خرفه و شیر خشک بنوشد
و اگر از پروردن باشد علامتش بطن حرکت نبض و در بزود نفس آشفته
بودن رنگد و باشد علاجش شراب سبب تمسک کند و شراب عود و
نخلان و شراب کاوزیان با تخم نخلان یا با آب بادرنجویه بنوشد و غذا شیر
با خروس پنجه با مرغ بریان با دار چینی و فلفل و زعفران بنوشد و اگر سوسه
یا فسق بنوشد مفید بود و باید که سر دل را بروغن سوسه یا روغن بلسمین
کند با اندکی از مشک و زعفران و اگر بلغم غالب باشد همچون مشک بنوشد
و استعمال خفته لیمو کند و در مرض خفگان استعمال ادویه مسهل نکند و بعض
طبیعت هم نکوشد زیرا که موجب ضرر مکرر بدکد رعایت توسط کند
یکدیگر از امراض صعبه گفته بود و این علت عبارت از آنست که اختلاط باد

رطبه بزرگ ضلع از بدن خفتن کرد و بنابر استیلا آن خلط را از بدن
آن ضلع از حرکت منع کرد و دهان و لب حریص رطوبت پیدا کند
و آب از دهان روان گردد و گاهی بر تپه صولت ناک باشد که روی حریص
از شدت ماده بفتا گردد و بخوابد این خورد علاجش با مساک کند
بدرطافتی و در موضع ناریک بنشیند و خواب نکند و کند و مصطکی
تخماید و جوز بوز را در دهان گیرد و زنجبیل کوفته را در غسل صاف
بهرتد و با سلیقه السودا بنوشد و از اشربه نافه یکی شراب کاوزیان بود
و اگر شراب بالکل تا عرفی کل و کاوزیان بنوشد نافع بود و باید که سخن
کم گوید و سخن کم نگوید و گاهی عارض شدن این مرض بسبب بیوست
باشد لاجرم بشبوع عارض گردد و اسهال دم طاری شود و این گونه مرض
اصعب بود و بطی الری باشد علاجش شراب جناب و بنفشه و عرفی
کل کند و ندهمین سر و داغ بروغن بنفشه با دام و روغن نلوزین و از
خام محرز باشد و غذا شوربا با کوشن کبوتر پنجه یا کوشن کبوتر یا کبوتر

نوز

تخم کبوتر پنجه و در اجزایی و در اجزایی و در اجزایی و در اجزایی
و در اشباح از اسنخا، عصب یا از رطوبت یا از سوسه المزاج یا در حد
کردد علاجش با باج فیفر کردن انب و اولست و اگر اسنخا از
مجموع بلاد یا زریق فاروق کبوتر پنجه مفید باشد و غذا خور کاب
با کوشن کبوتر یا طبع مویج بنوشد یکی دیگر از امراض مخوفه در ضخفان
باشد و حدودش این علت بحسب غالب از دم فاسد باشد و نیز یاد بود
چنانچه زعم فاسد کاسد بعضی از اطباء جاهلست پس باید که در دم
و غالبست بروم یا دمویست و غالبست بروم صغیر یا دمویست و غالبست بروم
اما علامت دمویست که غالبست بروم حریص و نسیب و اختلاط بعضی و ضعیف
در غایت شدن و جویع نخاه از دهان مندمع گردد هر چه خورد آلود باشد
و سعال با قراط دکاه باشد که موضع وجع سرخ گردد خاصه کسی که تیر است
و شیرینی بسیار خورده باشد علاجش بصد با سلیق کند از جانب چپ
اگر وجع بالای ناحیه اصلاخ بود و اگر از غلبه دم باشد و الا از جانب

ذات الجنب

مخالفت کند و استخراج دم بقدر حاجت کند و اگر وجع در اسفل باطن
خلق بود باید که استعمال این مطبوخ کند و صفتش آنست که بیست دانه از
عناب و سی و نه دانه از سپستان و ده درم از عویز منقعی و چهار درم از
یابس و پنج درم از اجمل السوسن محکوک و ده جبهه فرا گیرد و همگی را در
رطل آب بپزد تا به ثلثی آید بعد از آن ده درم دو شب خیار شیر و ده
نیمین را در آن ریزد و یاده درم شکر بنوشد و اگر سره با فرا گیرد بر این
شراب بنفشه و عناب را نیم گرم بنوشد و اگر هر روز بخورد آن اثر دارد و در
عناب و بیست دانه سپستان و ده درم عویز منقعی و چهار درم اصل السوسن
و پنج درم بنفشه را بریزد و صاف کرده بنوشد تا مدت هفت روز نافع باشد
و اگر تبض غالب باشد شیره تخم خیار دین و با شیره خیار شیر و شراب عناب
و بنفشه بنوشد و همانا در آرد جو و با بونج افروغ و خطی و ما و الجین و روغن
کنجد نریب نماید و بر موضع وجع اندازد و نذھین موضع وجع بر روغن بنفشه
بادام و روغن با بونج کند و در وقت ظهر لعاب با نان حلزونه را با شیره تخم خیار دین

در

و شکر مکرر بنوشد و هر گاه که حتی و حذوف در نیک کند و نفث بد شوای
برون آید از کلو باید که مطبوخ مذکور را استعمال نماید و اگر در اول مرض
بر اینه رنگ موضع وجع در غایت سیاهی یازدی باشد و مدتی برین حال
باشد و حتی و حرارت ناز و زهنگ ساکن نکند هر اینه این حالت دلیل هلاک
باشد و چون بیند که روی برین سرخ شد و سیند را خرا برید آمد و غش کرد
باید که بداند که دلیل هلاکت و اگر حذوف این مرض نسبت صفر باشد که محزون
شده در مملو جمع آمده علامتش دفع شدن خلط اسود بود بمقوف بر
از کلو و برید آمدن پوست دهان و سطر شدن عضوزبان و صلابت
تبض و شدت وجع علاجه بنفشه با سلیق کند از جانب وجع و بعد از آن
نیمین طیبیت کند و استعمال اطلیه و اضنه مغذی کند تا نیکو فراید از
بنفشه خشک و با بونج و آرد جو و خطی از هر یک یک پیکره و همگی را در آب و سرکه
بپزد و بر پهلویها کند و اگر بیند که پوست مملو سرخ شده و وجع داشته
باشد باید که حمام آن موضع کند یا اگر ضاد نزلد آن را با بنفشه کند تا نیکو

کرده یا نیکو بست درم از موم فرا گیرد و شانزده درم از پیر کا و دو از ده
درم روغن کوسند و هشت درم زوفا و نر و چهار درم ستر پیر می را
بر سر آتش بگذارد و استعمال کند عند احتاج و اگر از بنفشه خشک و آرد جو
و آرد با فلا و با بونج و اکلیل الملک از هر یک قدری فرا گیرد و همگی را بگوید و در
کنجد یا روغن سوسن و موم سفید که اخذ نمیشد و پهلویها بدان ضاد کند
نافع باشد و اگر وجع پهلوی سبب دم محزون باشد علامتش خشکی دهان
و قوف تب و خشونت لسان و بطور حرکت تبض و سیاهی رنگ باشد علامتش
بنفشه با سلیق کند و با بنفشه و آرد جو و آرد و با بنفشه و غذا با
با اسفناج بنوشد و اگر سبب دم باشد که غالب باشد بر بونج و این کونه
ضرر رساند و نوزم نر بود علامتش آنست که حتی را صولتی عظیم بود و نفث
که از کلو برون آید سفید رنگ باشد و اندکی بنفشه آوده باشد علاجه بنفشه
بنفشه با سلیق کند از جانب وجع و طبع زوفا بنوشد و اگر از حذوف نزلد
و بنفشه خشک و تخم خطی از هر یک پنج درم فرا گیرد و همگی بنوشد و صاف کند

باز

و با شراب زوفا بنوشد نافع باشد و از شیره شراب بنفشه و شراب زوفا با بونج
کلی بنوشد و اگر علت را قوف نام باشد استعمال همانا مذکوره کند
و اگر طبعی از زوفا و شیره خیار شیر بنفشه و سنا و کمی عویز منقعی نریب
کرده و صاف کرده بنوشد نافع باشد و کلهی حذوف این مرض نسبت
خلط سودا باشد و این کونه ضرر از همگی اصعب باشد علاجه بنفشه
با سلیق کند و ضاد زوفا و حلیه و برزکنان و پوست بونج کاشنی
نریب کند و استعمال نماید و حمام بغایت نافع باشد و غذا در صبر یعنی
و سودای خود آب با جلا نرغ و زیره و فلفل باشد و موضع درد را بروغن
بنفشه بادام و روغن با بونج نذھین کند یکی دیگر از امراض را ذات المریه
گویند علامتش ضیق نفس و حرقت وجه و حتی و وجع سر سینه و سرخ و گزنی
آواز و تشنگی باشد علاجه بنفشه اگر از حرارت باشد بنفشه با سلیق کند
و در صباح و پیشین لعاب با شراب بنفشه و عناب بنوشد و اگر
قبض داشته باشد شراب زوفا با بونج بید و کاشنی بنوشد و غذا ماش

ذات المریه

و شیر به بادام و اسفناج بنوشد یا مادا لشعیر یا باشیره بادام و اسفناج بنوشد
و نذمین موضع و جمع بروغن بنفشه بادام و روغن یا بوخ کند و اگر خرد
این مرض بسبب بلغم باشد یا بسبب رطوبات منقطه که از عضو سینه
منصب شده و نشستن بسبب آن آماس کرده علامتش عارض شدن
سعال بود با فراط و پرآب شدن دهان علاجهش کل الکبیر کند
که در آب گرم حل کرده بنوشد یا شرف زوقا با عرق کل بنوشد و غذا شور
یا کوشن بزغال و دارچین و زیره کرمانه بنوشد و بروغن نرجس و روغن
سوسن ندهین کند و اگر مطبوخی از ایج و عناب و بنفشه و جویز و خطمی
و سپستان و پرسیاوشان و بیدانه ترکیب کرده بخواب بنوشد هر این
نافع باشد و کاغذ صوری بسبب طبعیان ماده هر اینه ریش حکم کرده دریم
و خون از وی بعضی سوز منفع میشود و بدن بسبب آن لاغر میشود و سعال
ملازم می گردد و دریم بنفشه سرفه از کل منفع میشود و بدین سبب در سینه
عارض میشود و تخمی رو به اشک در میزند و هرگاه که از غلبه مرض زکام

و نزل یا بس از مرض برسام عارض گردد علاجهش در بغایت صعوبت
باشد و چون تخمی رو به اشک در نهد بغایت دشوار باشد علاجهش
باشیره و اغذیه مرطبه مبرده کند تا نب زایل گردد و بعد از آن لعاب
نخ لسان احمل با صمغ عربی و کلارینی و لعاب بیدانه و شکر سفید بنوشد
و ندهین سینه بروغن کدو و بنفشه بادام کند و غذا کشکاب یا شیر کا
یا شیر بز بنوشد یا ماهی نازه یا چای بزغال یا آب با فله بخننه باز زرده نخ
مرغ و روغن بادام شیرین بنوشد و اگر شیر بز را با شکر بنوشد بی نافع باشد
و اگر از نشاسته و شیر بز روغن بادام و شکر حسری سازد و بنوشد
یا پیروز را با شکر بنوشد منید باشد و بعد از شرب حلی و لیمو طبعیت
اگر از صمغ عربی و طین ارمی و نشاسته و طباشیر و بیدانه و حلا آس از هر یک
دو درم و از پرسیاوشان و شیر از هر یک یک درم فرایرد و هکلی را یکو بدو پیروز
و در لعاب نخ لسان احمل برشود و فرص سازد و هر روز بنفرد دو درم در
شراب خستخاش حل کرده بنوشد هر این نافع باشد یکی دیگر از امراض

مرض سسل باشد و علامتش خافت بدن بود و لاغر شدن و حدو نشستن
بعد از سعال مزمن طولی بود یا بعد از مدتی یا بعد از دم علاجهش
به آلبان کند مانند شیر شرب یا شیر بز یا شیر کا و زرد که با شکر بنوشد
و غذا زرده نخ مرغ نیم برشت بنوشد یا شیر مرغ را با شکر بخورد و اگر
ماه ایچین را با شکر بنوشد نافع بود و در ابتدا مرض و در آخر مرض
ماه الشعیر را با شکر بنوشد و اگر درم از طباشیر فرایرد و از صمغ عربی
و قافله صنوبر از هر یک شش درم و از زنجبیل و نشاسته از هر یک دو درم
و از نخ خار سفید و قند صنوبر و قند از هر یک هفت درم و از شکر سفید
سی درم و هکلی را کوفته و بچند درم عسل صیاف برشود و افراص سازد و هر
صبح یک درم و هر ظهر یک درم و هر شب از آن در شیرین حل کند و بنوشد نافع باشد
و اگر پرسیاوشان و مصطکی و خرنوب و مثل می فرایرد از هر یک قدری
و هکلی را کوفته و بچند درم شراب خستخاش یا در شراب آس حل کند و بنوشد
نافع باشد و غذا ماه الشعیر را با شراب خستخاش بنوشد و اگر اسهال عارض

کردد سفوفه از صمغ عربی و طباشیر و کلارینی و نشاسته و مغز بزرخیا
بسازد و بنوشد که هر این موجب قبض گردد یکی دیگر از امراض عارضه
زرد بود و اکثر عرضش بسبب برودت و بلغم غلیظ باشد علاجهش
مدن پنخ روز یا پیش شرب مطبوخی کند مرتب از پرسیاوشان و بنفشه
که بود و بنفشه و زانباغ و ایج و عرق السوسن و جویز سفید و شکر سفید و بعد
مسکه که بنوشد و هر روزه در وقت ظهر شراب بنفشه یا شراب زوقا
و عرق کاشنی و عرق کاور بنوشد و اگر بصل عنصل را در ماه العسل
بنوشد و بنوشد نافع باشد و اگر لعاب خطمی را داخل سازد و بنوشد
منید باشد و اگر حدو و این ضرر بسبب پیوستن و جلد طبعی باشد عسل
شراب انار عذب و شراب نیلوفر با عرق پید و کاشنی کند یا شراب کاور
با عرق پید و کاشنی بنوشد و غذا آتش جو با عناب و اسفناج بنوشد
و اگر حدو و نشستن بسبب آماس بود علاجهش با دیوینه حله کند و اگر بسبب
سعال یا حرارت باشد علاجهش با شراب بارده رطوبت و غذا زرده

تخم مرغ نیم برشته بنوشد یا آتش رشتند را با جوار مرغ و روغن بادام سفید
بنوشد و از خوردن حوضان و اعطیه و اشره حاره و حاده محض زیاده
بکند و دیگر از امراض سوء الفنیه بود و علامتش زردی رخسار و آماس زردیم
و پاهای بود و چون جگر آماس کند آنرا اسنفنا گویند و سبب ضرر سوء الفنیه
ضعف کبد باشد یا از غایت حرارت یا از غایت برودت اما علامت حرارت
دوام عطش و قلت اشتها و ضربت رنگ فاروره و متضرر شدن از اشیا
حاره باشد علاجش آنست که پوست بخی کاشنی را بکوبد و بنوشد
و صاف کرده با شرب سکنجبین ساده بنوشد و در وقت ظهر شربت تخم کاشنی
را با شکر سفید بنوشد و علامت آن برودت باشد سفیدی لبها باشد
و سفیدی لون بول و قلت عطش و سستی بنض علاجش شکر کجین
بنوژی کند تا کف قبض داشته باشد یکدم را وند را بکوبد و بر سر شربت باشد
و بنوشد و اگر فرض زرد شک را با زرد بنوشد نافع باشد و غذا شور با آب
نیم برشته خشکاش بنوشد و اگر حب الرطبان را با جویز سرخ و فستق

۲۶

در یکدیگر بکوبد و بنوشد نافع باشد و اگر از فضل و مصطفی همچو نرسازد
و در صباح قبل از غذا بنوشد مفید بود و باید که زود دود نخام نرود
و یکی دیگر از امراض زردیه اسنفنا بود و حدوث این مرض یا از زیادتی
خلط بلغم باشد که مسخیل نخون شده و این را کجی گویند و علامت آنست که
حون سرانگشت را در و فرور بردند و این پوست بالا نیاید مگر بعد از زمانه
علاجش بادویه و اغذیه مقطوعه مخلد کند و باطلی بود و علامت ظاهر
باشد و ضررش از نوع اول اکثر بود علاجش بادویه مجففه و مخلد کند
و با زنجبیل بود و علامت حدوث ورمی بود عظیم در شکم و هزال بدن و زردی
پوست بدن علاجش بادویه مخلد کند و غذا خود آب و زیره کرمانی و کوه
طیوچ یا کوه زنجبیل بود و بناید که در مرض اسنفنا بدون احتیاج نافع هر اینه
استعمال آید و پیوسته کند زیرا که قبض طولوست و باید که هر روز چند نوبت
دست و پا را نازا بکوبد که نمک و خلبه و بزر را زانیه و بزر شمش و آب گرم
بشوید و یکی دیگر از امراض وجع اعصاب و حدوث آن یا از صفتی حاد

اسنفنا

که در جگر یا در معده جمع آمده یا از سودا یا از دم حاد یا از بلغم غلیظ
یا از بلغم زجاجی یا از بلغم باطنی و طبیعت آنرا به رودها دفع کرده و موجب
ضرر عظیم گردد و اکثر سوء المزاج معوی مشارکست با سوء المزاج معدی
و علامت هر دو مثل یکدیگرست و بدینکه از اعضا این قبیل اسهال بود
سرد ماغ و معده و سپرز و جگر و روده باشد و هرگاه که نزل از مغز سر
معده نزل کند دفعه واحده لابد بطول با نرا از راه جری و معده به از لاق
پرون میکند و بروده در می آید و در احشا و امعاء قرار نگیرد و بیسخت برو
آید و منفذ گردد و نمادی این حالت موجب ضعف معده گردد و در وقت
صبح اسهال پیشتر واقع شود که در دیگر اوقات و فرقی میان دماغی
و معدی آنست که معدی را ترتیب نیست و وقتی همین نباشد بلکه اگر قوت
هاضمه ضعیف باشد هر اینه مندرج میگردد بدون هضم و اگر ماسکه ضعیف
باشد بیسخت دفع میگردد و اگر ماسکه و هاضمه هر دو ضعیف باشد هر اینه
اندر اندک بیسخت دفع میشود و اما اسهال معدی گاه هست که بسبب

اسهال

او جاع معده می باشد و گاه از او رام بود و گاه از ریح و موجب
ضعف قوای بدن میگردد زیرا که غذای کبکولوس نرسیده هر اینه معده
آنرا نافع و ضام دفع کند و چون قوت ماسکه در غایت ضعف بود غذا
را در بدن در نمی ماند و گاه بسبب بلغم باشد و علاجش همین باید کرد
و حب صبر یا حب ایاراج مفید بود و سفوف خشکاش و جوارش خورد و
جوزی مفید بود و گاه بسبب کثرت بران حرارت بود و معده را لیسنت
حاصل گردد علاجش بر بوب کند مانند رب سبب ورب به و رب انار
و رب بیواج و رب آس که با طباشیر و صمغ عربی و وطن از مینی بریان
کرده بنوشد که بغایت مجربست و اگر آب سماق را در شیر کوفته بنوشد یا شیر بز
داخل کرده بنوشد قبضت می کند و اگر با فله و غیره بنوشد یا به آب غوره یا به
آب سماق یا سرکه نریش به بزد بنوشد یا زرده تخم مرغ نیم برشته یا آب
رومی بنوشد مفید بود و محوری مزاج را خوردن شیرین نافع بود و نافی که
خمش بسره گرفته باشند و عدسی که در سر کشتند باشند و از جوارش

اسهال

جراحت بخان و جراحت طباشیر نافع بود و اگر غرض خشک شدن است نافع باشد
هر آنکه از ساق و اندام و نخب آلسن و نخب لسان و نخب لسان و نخب لسان
و فتر انار از هر یک فوری فرا گیرد و همگی را کوچه در کل فند برشد و بنوشد
منفید باشد و قرص کلنا نافع باشد و او فوری از ساق و کلنا و بله هر را
فرا گیرد و همگی را بریان کند و بنویسد و در کل فند برشد و بنوشد نافع باشد
و اگر سبب زرد آبی بود و جوارش خیار شنبه نافع بود و اگر سبب بشور بود
هر یک صغیر غنچه و بز و فطون را فرا گیرد از هر یک یک کوزه و وضع را بگوید و با بز فطون
دروغی کل فند برشد و با چاشنی شکری بنوشد و اگر سبب سودا باشد
از بر سر و وجه و کلنا هر یک زردی فرا گیرد و همگی را بریان کرده بگوید و در
شراب انار و زردی سازد و بنوشد و در کل فند برشد و بنوشد و اگر سبب سودا باشد
سجی مویز با استمالی منو از هر یک باشد و در جبهه آلسن و فتر انار و کلنا
و مویز و کلنا هر یک زردی فرا گیرد و نافع باشد و از بلغم که از سوزن مزاج
بود و هر گاه که حادث کرد خاصه صاحب زحیر را هر یک در لیل خطر باشد

و کلنا هر یک زردی فرا گیرد و نافع باشد و در کل فند برشد و بنوشد
و در کل فند برشد و بنوشد و در کل فند برشد و بنوشد
از این گونه علامتی بدید باید دانست که از دست که عارض شده
و هر گاه که صغیر بی جاد بر وجه جنبص کرده و زردی را ریش کرد اند
علامت بچش ناف بود و دفع شدن خون اندک از آن و بنمای خواب
کوشش بود پس اگر این صفت عارض امعاء فویله شود هر یک از اینها
و در زانوی که در هم منفع نکرده و او در روزهای بخار بود این
کند شد عارض کرد و لکن خوابه با نقل صندل و ابی از بلغم منفع کرد
و گاه در روزها فرجه شدید بیداید و با چشش بود پس هر یک از این
امعاء بر شال فقه و جگر فقه و کوب و چرک و دفع کند و کاه خورند
بر شال زردی و کلنا هر یک نافع بود و در جبهه آلسن و فتر انار و کلنا
امعاء و کلنا هر یک حاصل آید و گاه امعاء صغیر علی از نخب و خند شرب
باشد و هر گاه که کیوس از معده یا از امعاء منفع کرد و این را در زردی

صندل پامیزه و بنوشد که نافع باشد و قرص کلنا را در شراب صندل هر گاه
و بنوشد و اگر قرص طباشیر را در آب سیب و به لعاب نخب لسان اصل
حل کند و بنوشد نافع بود و شراب آس منفید بود و سفوف انار را نافع باشد
و اگر بز فطون و نخب ریجان و کلنا منی و طباشیر و نشاسته از هر یک فوری
فرا گیرد و همگی را بگوید و در شراب انار نخب کلنا و فتر انار و کلنا
و شربتی از آن بعد در درم بنوشد نافع باشد و اگر نخب خشکی اس و نخب
لسان اصل و بز فطون و صغیر غنچه و نخب مرو و نشاسته از هر یک هر یک
فرا گیرد و همگی را بگوید و با شراب انار بنوشد و در جبهه آلسن و فتر انار
نافع بود و قرص کلنا را چون در آب خمر ناز و لعاب بز لسان اصل حل
و باریت سبب یارب به بنوشد منفید باشد و عدالتش را در زردی نخب
مرغ نیم بر شش بادم الاخون و کشنیز خشک بنوشد و هر گاه که روزها
ریش باشد باید که اسهال جفیفان فایض کند و اسهال او بر بارده
ناید و از اغده حصصه و ساقیه نافع باشد و اگر از کشنیز خشک و بز لسان

پس هم هلاک باشد مگر آنکه مرض غوی همکل باشد و غوی طبیعی او است
باشد و گاه جدوت اسهال غوی بسبب برودت بود یا بسبب بلغم فاسد
یا بنشیند یا بسبب خلط مخرف و هر یک این نوع صفت از همگی اصعب باشد
یا با این سبب بلغم بود علامتش افتادن باد بود در شش و بچش ناف و دفع
شدن بلغم بسیار یا خون اندک و گاه سبب سودا بود و علامتش زردی
خلط سیاه بود و لکن امعاء از لث طاری شود آنچه غیر فوری بود باید که
علاجش با دویز قوی الخبص کند که باوی از او بیست و چیزی همراه باشد
خواه از لث و خراج امه و به کفویت روح و اعانت طبیعت کوشد و فتر انار
فاد و نفع نافع باشد و با سفوف انار درین مرض نفع نافع باشد
و اگر دلایل نفع بر کوشش بلغم هر یک بلغم کوشد و نافع اندام را بنوشد
و از نوشیدن آب گرم مخزن باشد و بنمایض و بنشینان معده مشرب حار
حبیران که با کون مخلوط باشد عمل نماید و اگر سفوف بسازد از کوفی و کند
و کلنا و نخب و طباشیر از اعلی السوی و همگی را بریان کند و در قرص

و انیسون و پوست انار و دم الاخوین و عصفور سفوف سازد و بنوشد
نافع بود و جوارش کند و جوارش خرفوب در ضرر بلغمی نافع باشد
و اگر از بزرگان و خرم و عصا به دانه و شنبلیله و کلنار و مصطکی
و ورق کل سرخ ضامی سازد و استنعال کند نافع باشد و اگر در ضرر
بلغمی زینون سیاه را ببرد و با استنعالش بگوید و پوست انار کوفته و قلع
سیاه کوفته در روغن زیت بپزد و با آن مزوج ساخته با اندکی از
مصطکی بنوشد نافع باشد و چون حدوث زلوا مع اسبب صفا باشد
که از معده برود و نخفته هر آینه می کردن اولی بود و اگر بلغمی بنوشد
و خوف فرجه نبود استنعال او بی مسمله نماید و بعد از آن نذر کشیم بپزد
کند و هلیج اصل برود نافع باشد و از اغذیه ما انشور باشد و خشکی
نافع بود و اگر نخفته احتیاج افند در ضرر بلغمی نماید و هر گاه که حدوث
این ضرر بسبب سودا باشد علاجش بدو واقع شود و کند چنانچه بعد از این
در اسهال طیالی باز نموده میشود و اگر بسبب اطعمه و اغذیه حادث کشند

انحر

اگر متحد باشد علاجش بر بوب قابض کند و چون ضعف طاری کرد
استنعال مغزایات کند مانند جوارش جوزی و سفوف حب الزمان
و چون هاضم اش ضعیف باشد و برودت عارض گردد جوارشی
از عود خام و زیره مدبر و ناخواه و کروی و کدو و زنجبیل و فلفل و غیره
منقح از هر یک بجز و نریب نموده بسازد و بنوشد و اگر شکم را باد و حر
باشد از بزرگها سفوف و بز رسد اب از هر یک دو درم و از زنجبیل
و راز یا نه و قلع و انیسون و فلفل از هر یک سه درم و از ناخواه و بز
گرس از هر یک چهار درم و از سعد و عود خام از هر یک دو درم و از زنجبیل
یک درم و از فلفل و فلفل صغارا از هر یک سه درم فرا گیرد و همگی را کوفته
و بجز فلفل صغارا و زنجبیل اصل بپزد و بعد از آن بنوشد و هر گاه
امعاء خفیه ریش باشد شیره نخ چنار را با آب بر خرد و فلفل مکرر
بنوشد و اگر لعاب نخ لسان محل را با دم الاخوین و کل ازینی و طباشیر
مادام که همگی را بوداده باشد بگوید و در شراب انجیر اصل کند و بنوشد

و اگر با و عصفور از هر یک بگوید و همگی را کوفته و در جوی خورس بنوشد
مزوج سازد و عمل نماید و اگر در سنج و کلنار و سفوف از رضامی
و صدق و تخم حفتن سازد کافیه باشد و چون در برف فائده دهد باید که
زیر فلفل را بر نهد و در کمال استنش کند و در فصل تابستان آب سرد
بر پیش ریزد و اشتر حابسه مانند رب خصم و رب ریاسه که بر بوب
برف سرد کرده باشد بنوشد و بدینکه این اوجاع که باز نموده شد گاه بی
باشد و گاه نه و هیچ عوارضی از وجع که از سطح امعاء بر آید یا بسبب
مواد صغیره یا موی حادیه یا صیدیه یا ذریمه که از نفس امعاء بر آید
آید یا از قوف امعاء و باید که در علاج سنج و فلفل و امعاء غلط کند چ گاه
باشد که حاجت به استنعال از قوفیه قویه شده نباشد بلکه بخورد نیز بر زایل
کردن مثل آنکه شیره نخ خرفه باشد که بنوشد یا بز زنجبیل و کدو و شیره بگرد
و باشک و بنوشد یا شیره نخ کاشنی باشک و بنوشد و غذا از زده نخ مرغ
بپزد و بکوبد و بریان کرده و یا همی نازک بریان کرده و یا چدر شیره

نافع باشد و بدین استنعال مشربوبان خواسته در ضرر امعاء فوقانی
و حوالی آن انقست و در ضرر امعاء سفلیه و آنچه در میان رودها بود
هر آینه استنعال حفتن نافع باشد و هر گاه که در بعضی از عطاس یا سعال
غالب باشد تجویز حفتن نباید کرد و جمع بین الاخوین اولی بود و جمع
ادویه بارده قابض مغزیه در حفس دم نافع بود مانند شب نامی و شاد
مقسول و دم الاخوین و کرم یا و شند و گاه احتیاج افند بادویه قابض
جهت نفویت و بصار ان مانند عصا که لسان محل و عصا که لسان
و باید که ادویه قابضه در عصا نخفته شود و به بزرگداخته داخل کند
و حفتن نمایند و هر گاه که غرض از استنعال حفتن امساک دم باشد
حاجت به استنعال نیز یافت نباشد یا سید مرغ و کاکا و ریس مکرر که مضمون
ند بر ضرر سنج باشد با حبس دم و باید که نکند که در حفتن باد در رود
و اما شادان قویه اگر استنعال کند نافع بود مثل آنکه در حفتن قویه فرا گیرد
از آفاینا و صغیر و بز و البیه و افیون و سفوف از رضامی و طباشیر

انحر

و برنج بود که در شترخسته شود بنوشد و استعمال جميع ادویه نبرده
فایده که باوی از مزیان چیزی هوا بود کند و روان را درین
ضرر اگر که لعاب بزلسان اکل خلط کرده بنوشد هر این عظیم نافع
باشد و اگر چهار درم صمغ را در دو درم و در کل سرخ بگوید و آب
سرد مزوج سازد و بنوشد نافع باشد و طیب بخنوم در انواع ضرر
شخ نافع بود و عصاره فوف ناخته در حفته نافع باشد و هر گاه که حد
سج بسبب دواء مشروب باشد باید که سه درم از دم الاخرین را در سه درم
روغن کوسندیز و حفته کند و استعمال فراص و سفوفات باره کند
و اما حفته خفیفه درین مرض و در امراض جاره و اسهال عارض است که جو
کونتر را شیرین بکند و آب برنج که با کوشش ناخته شده باشد و با سفیده تخم
مرغ و روغن بادام شیرین و روغن بیه بر و اندکی از کل بخنوم بران داخل کند
و استعمال نماید و اگر کل بخنوم را با ماه شیرین مخلوط ساخته حفته سازد
منفید باشد و اما اگر حرارت شدید طاری کرد باید که حفته از آب کدو
بکند

و آب کدو و آب فلفل کفنا و آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب جلاب
و عدس مغسول ترنیب نماید و روغن کل و طیب را زنی و سفیداج و افغانیا
از هر یک قدری بران داخل کند و استعمال نماید و در ضرر شخ نیز منفید باشد
و اما علاج شخ ثقلی بلیغات باید کرد مانند زده تخم مرغ نیم پخت و درش
کوشش خروس پر و اما حفته کلینه را از عصاره مثل مرزنگوش
و بزرفطون و بزرفر و بزرفطی ترنیب نماید و هر گاه که ضرر شخ از عجب
شرب دو حادث کرد در علاجش ادویه نبرده مغزیه کند و اما اسهالی
که بسبب اغذیه عارض کرد و با نفع و قوافر باشد علاجش به بزور
حاره یا بسکه کند که همگی را در مزج سیاه بگوید و هر صبح قبل از
بنوشد و باید که در هنگام علاج اسهال را ماغی بر نفاخواید و شخ
از خواب بیدار کرد و در میوه بنوشد و فی کند ناخلفی که از ماغ
معدده زخم شده دفع شود و علاجش نزل باشد و اما
علاج اسهال سندی که حدوث این ضرر غصب اکثر بود یا بار بار

اسهال ندر

بود که آن بسیار بدید باشد یا از سندی که در کبد بود یا از سده
که در میان کبد و معدده بود علاجش به مفتحات کند و استعمال
قواصین کند که خطاسف و گاه باشد که احتیاج افتد با استعمال اسهالی
فوی که جذب مواد غلیظه از سدد کند و حاجت افتد یا استعمال
حفته قویه الخرب و اگر فی کند غایت انفع بود و هر گاه که معدده
صحیح المضم بود نخام رود و چون بدیش ضعیف باشد و کوشش
نافع بود و کوشش را بر شخم و پیش مالد و اگر احتیاج افتد
به اطلیه شخ هر اینها استعمال کند و اما اسهال فوکیانیه علاجش
علاج مرض سسل و در وقت استعمال اطلیه و اضربه نبرده بر روی
دل و سینده و جگر کند و غذا ماهی نرسد بنوشد و نان کند و سندی
که تخیر آمده باشد و نیکو نختنه باشد بنوشد و نباید که دفع این ضرر را
بیک دفع کند بلکه در دفع آن رعایت ندر نکند و قرص طیار شترخسته
نافع بود و اگر از کل را زنی و طباشیر و شاه بلوط و بزرفطون مفسر
در ندر

و در شخ و در وقت کل سرخ و صمغ عربی فرنگی از هر یک قدری و همگی
را بوداده بگوید و در آب سرد بپوشد و فرص سازد و قدر ضرر
استعمال کند هر این نافع باشد و اما اسهالی که حادث بود از تکاتف
هر این در علاجش و لی آنت که اخراج اخلاط بادویه مسهل کند
و بنفصد و به استعمال و در آنها که دران ادویه نختنه باشد بیشترند
و بدتر از آن که کندی بکشد خشن یا مندی یا بیسی و بعد از آن ادویه نختنه
حباب گرم و نبرد و بدتر بران بشوید و گاه هست که در خمران
اسهال عارض مسکر در و نباید که آنرا بقص کند و سایر اضرری از آن
بدید آید و اگر با فرط انجامد علاجش به هضم باشد و از
اغذیه آنچه نبرد و مصلط باشد بنوشد مانند ماهی ندر که در خمران
نختنه باشد و بدتر که علاج مطلق اسهال مزوجی که در کتاب قانون مفسر
شده آنت که بدانند که دو باید عمل نمود گاه باشد که حاجت افتد
با استعمال نختنه و گاه ندر را و گاه نختنه و گاه بموسعات

مستام

وگاه با استعمال مینیبات که اینها محرک ماده اند پس هرگاه که با اسهال
حرارت همراه باشد استعمال میزدان کند یا استعمال موسسات
و مغزفات کند از خارج بدن و اگر با اسهال بیرون لاجز کرد
استعمال مستحبات کند علی الخصوص که قوت هاضمه ضعیف باشد
و در اسهال استعمال منومات هرگز نافع نباشد و هرگاه که با اسهال
سعال همراه باشد استعمال فوایض و خواصض نکند بلکه ادویه بارده
و مغزیه نافع باشد و اگر چرخش ضعیف بود و مقوی بدن باشد مانند
سویق و گوشت کبوتر نافع از خواصش بود و در کتب درختین اسهال نافع
نافع بود و بسیار هست که تسبیل استعمال از مرغی بود و بسیار است
اعضا هرگز ماده بظا هر بدن جذب کرده میشود و از آرد هان حاره
خاکستری روغن شبنم است و چون در زیر اسهال و شیخ روی سنگ
چمان کنند بغایت مفید باشد و اما ادویه بارده خاصه مثل کلناور
و افایا و ورف کل سرخ و صغریه و طینخنوم و طینزینی و طباشیر

اسهال

و ساق و حبت ران و نیز فطون و کزبره و عصاره لسان احل و عصا
لحیه النیس و عصاره بنفشه انجمنه و ربوب بود و ادویه حاره باید
مانند کون بوداده و لادن و میبع و فشر کند و بنیز که سناست و اگر
جوز سر و رامشر سازد و بودهد و باشکرد در یکدیگر بگوید و بنوشد
نافع باشد خاصه بزاج کودکان و اما ادویه گرمه که مایلند به برودت
مانند فرص طباشیر بود که با اندکی از مشد مخلوط باشد و فرص جلدناز
و فرص طینخنوم و فرص زعفران و فرص فیون و حبه فیون و سفوف
حب الرمان و جوارش بزور فایضه و اگر از جناس و بزور خنکاش
و حصا لیان ذکر و سعد کوفی از هر یک یک گرم فرا کرد و هکی را بگوید
و در شیر آردی بسزد و به طبل برهد که خورد هرگز نافع باشد و بدین
احتیاج به طباشیر نیمت حبس دست باید که بوداده باشد و احتیاج
به بزرفطون و بزرفسان احل و سائر مغزایات جهت دفع مفضا است
و سویق شعیر و عدس و باغلا هرگز نافع باشد و بنوشد

یا در اخوی نافع باشد در اسهال مغزی بدون کبدی و معده
و ناخواند اسهال مخدرات نکند الا وقتی که ماده در غایت غلظت
باشد و چون استعمال شیان ممکن باشد استعمال مشرویان نکند
و اگر استعمال ضادات ممکن باشد استعمال شافات نکند و یکی از ضادات
مجدده آنست که فرا کرد از فیون و بزرا بنج و آرد بلوط و کلناور و افایا
و کندر و هر با از هر یک دو جزو و هکی را بگوید و در عصاره فشر خنکاش
یا در عصاره لسان احل بشزد و ضاد کند و اما مشرویی فیون
باشد آنست که فرا کرد از فیون بوزن دو دانگ و از عفن بوزن نیم درم
و از کندر بوزن نیم درم و هکی را کوفند در آب سرد بشزد و فرص سازد
و بنوشد و اگر از چندید ستر و فیون و میبع و بزربنج و مغز زعفران
و اسازون و کندر و ناخواه از هر یک یک جزو و فرا کرد و هکی را بگوید و در
مصفا بشزد و همچون سازد و بمغز بند قهر صیاح قبل از غذا بنوشد
نافع باشد و هرگاه که با اسهال سعال همراه باشد باید که فرا کرد از

عنه

صغریه و حصه طی و طباشیر و شاه بلوط و جوز و لود و هکی را
بوداده بگوید و در شیر نیمت بشزد و بنوشد که نافع باشد
و یکی دیگر از امراض در فیه مفضا بود و حدوث آن یا از بلوغی مفضا
است یا از فضل گرفته یا از خلطی بود فی شوره گرفته یا از فرجه
یا از حیات یا از حبت المریخ و هرگاه که مفضا رو به اشتداد دهند
شبه فوایض باشد و علاجهش علاج فوایض است و چون مفضا با اسهال
همراه نبود هرگاه که مشد کرد مفضی فوایض و با بصر زیاده سر کرد
و هرگاه که با مفضا فوایض و ذره ن عقل همراه باشد دلیل قوت بود
و علامت مفضا رخی آنست که با زرافه و اشخاص بود و کاس از خلط مراری
باشد و علامت شدت کزندی و عطش منوط باشد و علامت بوزنی
آن بود که بکطرف از بدن دیامد در کند و علاج رخی آنست که از لجه تولید
ریاح بود محرز باشد و غذا کم خورد و آب را بوالای غذا اصلا ننوشد
و استعمال سفوفات حاره یا بس کند مثل کز سفوفی از کون و حبه القار

نوشد و صاف کرده در صبح فلان غذا بنوشد هر چه موجب فصل
کومما کرده و اگر از کون و نظرون از هر یک یک کوب و فواید و نوشد
وصاف کرده باشد بنوشد میند باشد و اگر از فصل و کون و حیل لغاد
و مصطکی از هر یک جزوی فرا گیرد و همگی را کوفه و چینه در عسل صاف
بشرد و در وقت خواب بعد بنده بنوشد نافع باشد و اما ادویه که خا
دافع حیل از آنست که کشیز خشک را بکوبد و در سکنجبین بشرد
و سه روز صیالی در وقت صبح به ناشنا بنوشد و اگر فتر انار ترش
و فوفل و در وقت ناله و عصا که در وقت نشنا بود را فرا گیرد و مجموع را
در عصاره که لسان احملا بشرد و بنوشد نافع باشد و طریقت و طریقت
را اگر در سکنجبین داخل کند و بنوشد میند بود و شیرین نخ خرفه باشد
اگر در اکثر اوقات بنوشد نافع باشد و کرفس مجلل و کرفس مجلل همچنین
بغایت نافع باشد و اگر در دم عصا که راسن را با شامد میند باشد
و فطر انرا چون طلا کند یاد در حفظ استعمال کند میند بود و اگر از فطوری بود

دفع

و فطر و زوف و شمع خنظل از هر یک یک کوب و فواید و همگی را بکوبد و در سرکه
کند بشرد و بنوشد هر چه که همای کوچک کشته کردند و اما ضار است
نافع بنقل دیدان یکی از آنست که از شمع خنظل و مرزبان و عصا که خا
و فطران صنادی سازد و استعمال نماید و اگر از صبر و اقسنتین و زرب حیل
یا رب سبب صنادی سازد میند بود و اگر شونیز کوفه را در آب خنظل
خنیز سازد و بر شمع و ناف طلا کند نافع باشد و غذا را با شکر و کوشک بنوشد
و در وقت کربن و کون باشد و اگر استعمال و حرارت طاری کرده آتش ساق
یا آتش اندام بنوشد و چون اسهال رو با فراط نوری در علاج موی بنوشد
آب کوشک و باید که کرسه نماید زیرا که موجب حرکت ایشان میگردد بلکه
هر ساعت اندکی از غذا بنوشد و غذا را اصحاب دیدان صفار باید که از
چیزی بود که کوشک بنویسد و سرخ المضموم بود و اما علاج سنفط و فتر
که بطن را عارض کرده آنست که اگر ممکن باشد فصد و حجات کند و بعد از آن
از کند و دم الاخوبین و طین ارمینی و کره از هر یک بوزن یکدم فرا گیرد

دفع های

و همگی را بکوبد و در آب العسل خنظل کشد و بنوشد و اگر ترش دم و اسهال
داشته باشد اندکی از قیون در اصل ادویه مذکوره کند و بنوشد که نافع باشد
و یکی دیگر از امراض و وجع ناف بود و سبب آن از اجتماع صفرا بود در وی
و علامتش غلبه عظمی و دوام ضربان باشد پس علاجش با شکر و ادویه
بازده رطبه کند و از اعاب بزر فطون و اعاب بزر لسان احملا و شراب
زرشک شترنجه سازد و بنوشد نافع باشد و شیرین بر رطبه با شراب نیلوفر و فواید
بید و کاشنی نافع باشد و فرص طباشیر حاضی را اگر در زرب زرشک حل
کرده بنوشد میند بود و شراب انارین نافع باشد و طلا بزر کلاب و صندل
سفید بنام زوب مالای نافع اندازد و گاهی سبب اجتماع بلغم شور و اخلاط
سودا بود علاجش با ادویه مفییه و حفته مکیه کند و گاهی حدیث این
سبب نخران بود و گاهی سبب حرکت با فراط یا سبب کثرت اکل عارض کرده
و بدینکه هر گاه که معده سفیم که آنرا معده سادس گویند و جمع ناک کرده است
ضریح بر شود و زجر عادت است از وجع تندی یا جراحی در معده سفیم

دفع

و سببش از ورم حار بود که با شکر و آب بنوشد پس علاجش نفیس ورم
کند یا از راه عروقی یا از طریق اسهال و به فعدیل خنظل کوشد و باید که
اولا علاجش بفضله که در ضرورت افند و فعدیل غذا نافع باشد و باید که
ضامی از اکلیل الملک و کربن ترش کند و بر روی شمع افکند و اگر میاز یا بر
کند و اندکی از مغز انار در پی بران مخلوط ساخته خنظل را با شکر نافع باشد
و یا از ورم صلب حادث کرده علاجش آنست که از مغز زعفران و حنا
و سفیداج رصاصی از هر یک یک کوب و فواید و همگی را بکوبد و در روغن
پیه مرغ و مغز فلع کاه و سفیده تخم مرغ و روغن کزبر و روغن خیری داخل کند
و معده سازد و بر سر بنده بر معده فعد که نافع باشد و با جدو و زجر سبب
باد و سر بود علاجش آنست که نمک و لیکه را با اندکی از بزر زبانه و بزر
در لیکه کند و گرم سازد و بر مالای آن به تکرار نشیند و در همین معده و شکم
بر روغن کل و با بویخ کند و اگر با بویخ و خطمی را بنوشد و آب آنرا صاف کرده
بر مالای آن نشیند هر این نافع باشد و یا سبب اجتماع صفرا و بلغم شور بود

در معالج جمع شده و علامتش آن باشد که در حین اسهال بلغم با صغیرا
دفع شود پس اگر این گونه ضری را شیخ عارض کرده باشد زحیر را برود
کل چیز کرده استعمال کند و فشرختاش و نخ کل و بر کل خطی را بنویسد
و صاف کند و در اندرون آن بنشیند و اگر فلفل در فلفل را فرود بگوید
و در زرده نخ مرغ و در عنق کل سرخ خلط کند و گرم کرده بر دانه های
نافع بود و حدوث زحیر اگر بسبب اضطرار حاده بود و علامتش نفق است
و پیش ناف دم بدم باشد علاجش با شیره بادام است که مانند شراب
بنفش مگر با عسل بزد قطرون و لعاب خطی و همچون بنفش بادام شایع است
نافع باشد و استعمال خفنه لینه کند و غذا زرده نخ مرغ غنی برشت با آب
ساقی بود و اگر بر نخ بود و در آب ساقی و شیره نخ خستخاش به پزد
و بنوشد نافع باشد و شراب آس با شرب به مفید بود و استعمال شیاف زحیر
کند و استعمال بنای نافع باشد و گاه عرض این ضری بسبب فضل مالیه یا یوز
بود یا بسبب کیموس غلیظ یا بسبب نواصر یا بسبب بواسیر یا بسبب سفاق

بالبهر

یا بسبب فروغ یا بسبب بلطی نماهی عارض گردد و اکثر در شریکین بلغم
عقین باشد و در معالجه مستقیم اثرش نایماند و موجب اذیت کرده بود
که صاحب زحیر پدید آید که نمک بر مفعول باشد اند و موجب حیثات
و غشیان و عسر یول و حدوث ریح و فرافرو برد اطراف و پیوسته لسان
کرده علاجش با دویه رافع بلغم کند و از استعمال مبرذات و مرطبات محترز
باشد و مفعول پیوسته آب زنبق نمک سود بشوید و استعمال شیاف
سندروس کند و اگر از مذهب سوس و فیون و گند در لسان از هر یک یک
فرود کرده و ساقی سازد و استعمال کند نافع باشد و اگر از عفر و سندیاج رصا
و گند در و فیون و دم الخوین بسازد و استعمال کند مفید باشد و از اضربه مفید
یک آگشت که از بر شریف خشک بر خطی بر زمان و با بوخ و زرده نخ مرغ
ضمادی سازد و استعمال کند و چون سفره مفید برود آید با شیره فابضه آنرا
بشوید و در آب که در وی برود با آب وادویه فابضه بخند باشد بنشیند و عکلی
ضری زحیر را چرمای سرد لایان دارد و قویا مضطویه و عصارا فابضه

استعمال کند و از انعدیه مقلظ محرز باشد و بدنگ زحیر باطل باشد و آنست
از ورا مفعول ثقلی یا بسبب نجس باشد و از وی چیزی فشرده کرده و دفع
شود پس ظن کرده شود که مکر زحیر صحیح است و امتیاز زحیر صحیح از باطل
بدانست که چند دانه خلیه بنوشد اگر باسهال مندرج گردد یعنی کند صحیح است
و الا باطل باشد و چون دانسته شود که باطلست علاجش شیافان گزیده کند
و اگر ماده غلیظ باشد حجب مفلن شود و اگر حرارت طاری کرد در شریکین
و شراب بنفشه و امثال این مبرذات بنوشد و حتی از رب السوس و خیار شنبلیله
و کثیر از زین نماید و بنوشد و در اکثر احوال یعنی بن لطین نافست و اگر تمام
گرم در آید یا بر سر زمین گرم یا اگر گرم نشیند خاصه در صحرای بلغم و رخی و برود
هر این نافع باشد و بدنگ گاهی حکم را فرافرو عارض گردد و فی الحقیقه از وی بارها
جدا کرد و این حالت یا بسبب برودت بود یا بسبب سقوط قوت چنانچه در اول
مرض سل باشد و گاهی این باد و فرافرو در معالجه رقیقه باشد لاجرم آواز او شود
و نثر باشد و گاه بسبب رضایت معالجه مستقیم بود که بعد از معالجه غلیظ

کمزون

که معروف به قولون باشد علاجش عنقوبات هضم کند و برادویه مخلد و باید
از شیفات محرز باشد و استعمال همچون کونی بغایت نافع باشد یکی کوزا مرض
زویه فویج باشد و آن عبارتست از مرضی معوی نمک که در امعاء قولون باشد
و آنچه در بلوی آن رودها بود و بنا بر کثرت شیوم و کثافت امعاء قولون
هر این ممکن است و جمع در اینجا زاده نرمی باشد پس اگر حدوث این وجع
در امعاء رقیقه باشد آنرا ایلاوس کوبند و مشابیه فویج باشد و جمع فویج بنفش
اکثر در امعاء قولون میباشد و حدوث او یا از سوء المزاج مندرج است
یا بارد یا یابس و اکثر حدوث این مرض در بلدان بارده و در فصل
شنا و نرد و زیدن باد شمالی باشد و یا حدوث او بسبب سوء المزاج
بمازه حار بود و علامتش ضریان و انقباض باشد و از حصر مخصوص او کند
نقد فویج یا بسبب سوء المزاج بمازه بارد باشد پس موجب وجع کمر
و گاهی موجب آن گردد که در جرم امعاء ساعه فضاء باد منول گردد و حدوث
فویج از اکل بقول و اگر حطبه است خاصه کدو و انکور و از آشامیدن

آب بر لای میوه و از حرکت و جاع با فرط و منضرب شدن امعا از ضرب
ثقل بسبب خوردن تخم مرغ و اوردویه و برنج و کاورس و اشال اینها و
و از کثرت جماعت خاصه در وقتی که طعم غلیظ شاول کرده باشد و
هست که وجع فولج برض افلاج آید میشود و بعضی مناسبت میگرد
و وجع ظهر مؤدی میشود و گاهی برض اسهال میگردد بنا بر آنکه مزاج
کند بسبب او فاسد شده و علامت مطلق فولج بر این است که شونت طعام
و میل نکردن غذا و به کوفت و صلاوات و میل کردن به حوضات یا چیزی
نرسوز باشد و چون چیزی چرب بنوشد یا بوی چیزی نیشود هر این
غشیا نش دست دهد و آب بسیار پاشاند و وجع ظهر ملازم کرد و گاهی
موجب احتباس بول گردد و در بعضی از اوقات بولش عثابت آید خورد
و آب بنی باشد و گاهی موجب خفمان عظیم گردد و سلامت هاشا را می
بود که باد و بران از وی جدا شود و از علامت ردیه او آنست که وجع رویه
ند و فی کند و عرفی سر آورد و اطراف اعضا سرد گردد و هر گاه که مؤدی

مترقی

بمواق و حبس بول و بران کرد و هر اینها موجب هلاک باشد و از غریب
علامت آنست که صاحب این وجع را گاهی بر روی او برشته بر مثال
دانه با فلک بدید می آید و جراحی میشود و ناز و زردم بایش نمی ماند پس
هر اینها در صورت نخر از حال موت باشد و قانون علاج فولج آنست که در دنیا
که از چه حادث شده پس اگر از دم بود علاجش بصد کند و اگر بسبب طبعی
حادث بود علاجش شیر و خیار شیر و آب عنب الثعلب و آب لوز که در غسل
جوشانیده باشد و اگر برین مضمون چند دم بفضله چند دم شیر خشک
سازد انفع بود و شربت شکر با عایب بز فطون و لعاب طی و عرفی ^{داخل} و گاهی
بنوشد یا آب انار عذب بار و عن بادام شیرین و شکر و کمر بنوشد و اگر صدم
این صدمه از عصب اکل طعام بود باید که فی کند زیرا که گاه هست که ماده فولج
بلغمی و صغری و بی مضع مگردد و چون فی با فرط باشد هر اینه شرب
زمان منعقم یا شراب لیمو یا شراب ریاس یا اندکی الکلون کوفته بنوشد و باید
در یه وجع بشراب ادویه مسله مسارح کند مباد مؤدی بخطر عظیم گردد

و در دوزخ است حال از نجات کند و غذا از جنس نزلت سازد مثل
انکه گوشت خمر سبیه را در بزر و مرغی او را پاشاند و اگر تخم عارض گردد
با این مرض هر اینها ماه اشعور بنوشد و چون ماده در معده و امعا باشد
و اطباء بسیار بود و حفته ناز از اخلاط عمدی باشد هر اینه شرب مسهل
احتیاج نام بود و فولجی که از عصب عارض گردد علاجش با شربت لیمو
و ادویه است که کند و اگر با سهال فولجی حاجت بیغله تخفند لیکه انقصار
ناید و اگر برین ^{نمونه از بالا}
منذغ شکور و از جنس لیمو و لیمو است هر چه خوب است که باشد و عطری است او
و از خلقی است بود استعجال بولی باشد و چون استعجال از وی حاره کند
باید که سر او را حاره بارده ندهین کند تا نافع انصافه نثار گردد زیرا که گاه
که بتسبب نفاذ خنار گرم اخلاط عقل و سواس عارض مگردد و باید که
در علاج فولج بازد باشد شمال ادویه و اندر بخورد در سادت نکند زیرا که بعضی
نظر عظیم مگردد بنا بر آنکه نخد بر سبب نمکین ماده مگردد بلکه استعجال

مترقی

مترقی

خلو فیهین شکم کند بغایت مفید باشد و اگر از کاورس و نمک و کوبیده و بزر
سداب از هر یک یک کوب و فرایرد و مجموع را بکوبد و در ماء العسل با فایده صل کند
و بنوشد نافع باشد و همچون فلوسای فارسی مفید بود و اگر از بسفایخ و حلب
و فرط و سپستان از هر یک یک کوب و فرایرد و از نرید ابيض دو درم و از بزرگنان
و بزرگ کوفس و اینسون و بنفشه از هر یک یک کوب و درم و از ووق سداب دو درم
فرایرد و مجموع را نافع کوفد و بزرگ در آب و صاف کند و در و هفت درم شیرین
خیار شیرین و هفت درم شکر سفید داخل کند و بکوبد و بوقی ارمنی را بکوبد و بزر
آن بهاشد و در صباح قبل از خوردن غذا بنوشد بغایت نافع باشد و در هر
بلغمی که کوبت شیرین را با ساکینج بنوشد یا حیث کینج را با شفاقل هر این مفید باشد
و اگر از نرید و صبر سفوطری و شمع حنظل از هر یک یک کوب و بکوبد و بکوبد
دران داخل کند و بنوشد نافع باشد و اگر از نرید ابيض و عصانه قنار ابحار
بوزن یک درم فرایرد و از چند پدستر و زنجبیل از هر یک بوزن یک درم و سه درم
ایارج فیفا و هکی را شربت سازد و بنوشد مفید باشد و هر گاه که خلط بلغم

دقز

و نمک ایگه یک کوبه مخلوط شده باشند و نعل از بلغم اکثر بود هر این از فریون و بلاد
و سمنونیا از هر یک یک کوب و فرایرد و حب سازد و بنوشد و اگر از تخم زبان یا نه
و تخم کرفس مطبوخی سازد و با حب ایارج بنوشد نافع باشد و اگر پنج و بار
فودنج را در عسل نجوشاند و صاف کرده بنوشد مفید بود و اگر طبعی از
سداب و ناخواهر و بزرگ شیب و آب کیم نرئیب کند و صاف کرده با کل فند
بنوشد نافع باشد و عدا نافع است که خروسی پر با کشد و شکمش را از
و فرط و شیب و اندکی از نمک هندی پر سازد و به پزید و فدی از آن بنوشد
و اگر از سحر و زنجبیل و فلفل از هر یک یک کوب و فرایرد و هکی را بکوبد و در عسل
ببشرد و بنوشد نافع باشد و اگر از صبر و نرود و مصطکی و ساکینج و
کرفس و اینسون از هر یک یک کوب و فرایرد و از بلغم هندی یک درم و از بوقی نیم
و از شکر سرخ و فانی از هر یک ده درم بسناند و طبعی سازد و صاف کرده
قبل از غذا بنوشد هر این نافع باشد و از سبلی از شمع حنظل و صبر و هکی
و بنفشه و عرف السوس و سنار هکی و بلغم هندی و بوقی ارمنی و فانی کرد

شربت نماید که از نعل و شفاقل و بوقی و شمع حنظل و زنجبیل و اشرف
و هر که سداب و فانی از هر یک سه درم و از محمود نیم دانگ نرئیب نماید
و هکی را بکوبد و در آب صابون رقیق بشرد و خشک کرده استعمال نماید
و در ضعف کرده هیمه ادویه نافع باشد ما دام که از بلغم و برودت بود
و هر گاه که ضرر فولنج بر سبیل اشراک باشد میان بلغمی و نقلی و رنجی
علاجش همچون کند که از شمع حنظل و چند پدستر و زوقا و نر سداب
و بهار با بونج بزرگ شیب و قورق فودنج خرب باشد و از هر یک یک کوب و فرایرد
و اگر از فریون داخل کند و هکی را بکوبد و به پزید و در عسل صاف بشرد
و در هر وقت بفرماید بنوشد و در فولنج با در استعمال اکرم و اسفحام
بغایت نافع باشد یا آنکه در وی بزور جان که با بلسه بخندد باشد بر سر بیزد
و در وی نشیند و در هر وقت معده الفتره هر اینه منفعش با معاه فوفانی
نرسد و اگر استعمال کند در ضرر معاه فوفانی هر اینه موجب حنظل باشد
و استعمال خنجره رقیق در اوجاع امعاء و فولنج و معص فایده مند نباشد

کاو

مگر آنکه در استعمال آن از اول بخنده بکار برند و در ابتدا فولنج کرده و فولنج
رطب اکثر شیر بخنده تناول کند بغایت نافع بود و شراب افشین مفید بود
و اگر همچون از فلفل و اینسون و چند پدستر از هر یک یک کوب و بسناند و بنوشد
نافع باشد و اگر از چند پدستر و ورق فودنج و اصل السوس از هر یک یک کوب
فرایرد و در آب نجوشاند و با عسل بنوشد نافع بود و اگر ماء العسل را بنوشد
نافع باشد بنا بر آنکه عسل چون ناخن بود هر اینه شدید النفع باشد و صفا دمی
بفولنج بارد نافع بود آنست که از شمع حنظل و کب فوطم باشد چون اندک
اسمانی مطلق باشد و الا از نرید لجره و کب فوطم ضایع است و اگر حنظل
را شما صاف کند نافع بود و اگر طبعی از شمع حنظل و چند پدستر و زهره
نرئیب نماید و استعمال فوفانی نافع بود یا از خرمن اسنود و بزر لجره و افشین
و شمع زرد و زهره کاو و پوفان سازد و از نافع ناقصیب بالدره اینه
نافع باشد و ندهیم بروغن قنار ابحار و روغن خرد که کند که با وی فدری
از فریون یا چند پدستر همراه باشد و اما اگر هودت ضرر فولنج از خلط

صفر بود علاج چشم بادیه و اشرف و اغذیه بارده و مرطبه کند و فواید
اجاص و شمش میفید بود و آب انارین با شیر خشک و نوجین و اندکی
از سفوفیا بنوشد مادام که خلط غلیظ باشد و شراب بنفشه و زنبق
و قرص بنفشه نافع باشد و اگر سلق را در روغن زیت حلوی بزد و بنوشد
نافع باشد و هرگاه که قویج بسبب احتباس مرده و صفر حادث شده باشد
هر اینکه لثه فرط را با این بنوشد که مفید بود و همچون خولجان نافع باشد
و اگر حدوث قویج بسبب ورم حار یا باره بود بقصد باسلین سرعت نماید
نخمسین و قوت و وقت و هرگاه که ورم در غایت شدت باشد و بول
مختبب شود و مشارک کلیه گردد بعد از قصد باسلین هر اینکه قصد
صافن لازم کرد و علاج چشم اشرف و اغذیه بارده و مرطبه کند و اگر
که درین مرض ضرر رساند و آب انارین و شیر نخ حیارین و لعابان و شیره
نخ کاشنی و آب و روغن کاشنی و عنب الثعلب و شیر خشک و خیار شنبه یا شکر
مکرم بنوشد و غذای اشرف بود اسفناج و شیره بادام مفشر و اگر با باد

صفا

صفر حادث مقلطه هرا بود حبیب صبر بنوشد و آب را با نخ را با شکر
مکرم بنوشد و باید که استعمال آهنه هر سه و ملینه کند و ندهمین بمانند
روغن بنفشه بادام و روغن کل سرخ کند و در ورم باره استعمال روغن
با فواید و روغن زنبق کند و اگر بیه مرغ و بیه بط و افرا کرد و بگذارد و آب
از مصطکی بران مخلوط سازد و بار روغن با فواید ندهمین کند نافع باشد
و ضادی از صنع بطن و حله و زفت ترتیب نموده استعمال نماید و بدینکه
درین مرض حدوث ورم باره بر سبب ندرت باشد و چون از روغن ز
یکم و از دهن الغار یکم و از روغن پیه فانی یکم و فواید ندهمین کند
هر اینکه نافع باشد و اگر ضادی از بر زنبق و از خر و اکلیل الملک و بر زنبق
ترتیب نماید و استعمال کند نافع بود و اما علاج قویج نقلی که بسبب اکل اغذیه
حادث شده بزلفان باره یا حاره کند و اگر از خیار شنبه و سپستان
و بز فطون طینی سازد و صاف کرده یا شکر بنوشد مفید باشد و شراب
نمهدی و شراب به باغی پیدا کاشنی بنوشد و اگر بوزن یک مثقال یا باج

فیض را در طبیعت خیار شنبه داخل سازد و بنوشد نافع باشد و غذا حساب
آنست که خروس بر را ذبح کند و شکم پر از سفناج و بز شمش و اندکی از
نکودن زد کند و به بزد و مرغ او را بنوشد و اگر ضعیف باشد آش کوه را با جوی
بچ بنوشد و گاهی ضرر فرج بسبب حرارت شکم یا بسبب پیوستن و غلظت
یا بسبب عرق حادث گردد علاج چشم همان علاج صفر اوی باشد و غذا
بیضه نیم برشت بار و روغن کوسند بنوشد و از فواید آن کوز و انجیر و زرد آلو نافع
باشد و از حام مخزن باشد و استعمال ملینات طبیعت و متبلات بول کند
و حلوی تر و مویر و فانی بنوشد که نافع باشد و علی الحمله جمیع انواع قویج
محتاجست هدا آخر بول و گاهی همدام مقوی محتاج بود مانند آب کوش و زرده
نخ مرغ نیم برشت و در مرض بلغمی و زنجی اساک هر اینکه نافع باشد و اگر نریض
را در عرف داخل سازد و بنوشد مفید باشد و از نان فطیر و خام مخزن یا
و خر بزه کشرین و نخسه باشد بنوشد و در مرض ورمی و صفر اوی اغذیه
بارده بنوشد مانند ماه اشرف و مرغ عدس و آش لولو و مرغ اسفناج

صفا

و در قویج باره سیر و کرات را در مرغی اندازد تا نغذ شود و بنوشد و اگر
دار چینی و کون داخل سازد نافع باشد و شراب عسل و شراب زنجانی
مفید بود و از اغذیه مقلطه مانند کوش صید کوهی و ماهی شور و کباب
و کله و بریان و نان فطیر و زولوسا و پنیر و است و شیر و پنیر نافع باشد مانند
فواکه و ببول مخزن باشد و پنیر نقلی و قویج حاد را حاضر باشد آن دوا
و غذا بیست که حاضر است باشد و پنیر بولنجی ضرر نام رساند که در و خیار
و به و شلغم و قنیط و سبب ترش و زغور و سنج و قوت شامی و در شک
و سمان و عوز و ریاس و جوز و لوز تر و با فواید نری باشد و زرد آلو و اجاص
صاحب قویج صفر اوی را نافعست و انار شیرین را چندان ضرری باشد
و باید که باد را اصلاح در شکم ندارد و همچنین بران را در حین نفاضی
بول و بران خواب نکند و گاهی حبس باد شکم موجب ضرر است سفاسم کرد
و منقعی حدوث طلق بصر و دوار و صداع شود و باید که هدا از طعام حرق
نکند و آب سرد بر سر طعام خورد یکی دیگر از اوج را ایلاوس کویسد

وعارض شدن او کاهی بسبب خوردن و آشامیدن مسویات بود
و کاهی بسبب شدن قوت اسهال معاحداث کرده و اکثر بروز مزاج را
طاری شود و کاهی بسبب آشامیدن آب سرد ناشی گردد و درین وسیع
و در بیش تر حاد است که در این قولنج و هرگاه که در وجع ایلاوس
اختلاط غفل و فواف و فی و تشنج بدیداید خطر عظیم بود و حصول
این اعراض مشارکت دماغ و معده باشد و فطیر پول درین مرض
بدون خمی هرگز موجب هلاک باشد و قولنج بلغمی و رنجی چون با خمی همراه
بود دلیل سلامت باشد و از راه این مرض آنست که غارط از کلوم دفع
گردد و نفوس چون کشد بدو باشد و بادی که از وی دفع شود بوی
ناگ شود و علائم وجع ایلاوس آنست که بالای ناف درد کند و قبض
طبیعت باشد و گاه باشد که دهان بکلی جمیع بدن را تنگی از آن بدیداید
و حرکت فی درین وجع زیاده از فی و غشیان باشد که در قولنج عارض گردد
بنام آنکه این صفت را در بعضی امعاء فوقانی مکرر و کوب و غم و غشیان

قولنج

و بخوابی و ببرد اطراف اعضا درین مرض زیاده بود که در قولنج و جمیع علما
قولنج در ضرایب و سن بدیداید با علامات خاصه او و علاجش باید که افوی از
علاج قولنج بود و استعمال شرب درین مرض نافع باشد و در اختلاط رقیبه در بدن
منتشر گردد و اخراج آن با دوی سه سه صعب نماید هر آینه که فضا کحل لازم
آید و در کس اطراف بدن موجب منع ماده مؤلمه باشد و استعمال زلفات
مانند بخرارث و لهابا با حاره معتدله و ندره بین ادهان حاره هر آینه نافع
باشد و درین خرمج و درین ریت نافع بود که در وی که شد بخار حاره باشد
که هر آینه ادهان بارده معتدله نافع باشد و اگر حدوث این وجع بسبب بلغم
باشد یا بسبب باد بود علاجش همینست علاج قولنج بلغمی و رنجی بود و اگر بسبب
وری جاری و وری بار باشد علاجش بر پنج علاج مذکور باشد و گوهر ورم
خار درین خرمج را در راه الهضول خلط کرده یا خیار شنبه را در شرباب صول حل
کرده بنوشد نافع و مفید بود و اگر از سبیل وری و سندی و شبت و جبار
و نیز کتان و بز حبه و بز خطمی و بزرم و از هر یک سه گرم فرآورید و با پنجه دانه

از نفس کسب پروت آید و علائمش منقطع شدن خون سیاه خالص بود یا بزم
سبز یا در وی خون و موجب دفع شدن خون خالص آنست که جلیبوس چون
سیلم و صحیح بود و بکثرت دم محتاج نباشد بلکه از وی دم موجب فساد است
باشد لاجرم فضله دم با سهال منقطع شود و این گونه متفصی صحت بدن باشد
تا ما اگر دم غلیظ سیاه بسبب قطع غرق کبد باشد هر آینه سستی هلاک باشد
و اما جز این ریم سبب از نفس کسب سبب حدوث قرحه باشد و خون سیاهی که منقطع
شود یا آنکه دم حشرق باشد که بر مثال جمل چکر منقطع شود یا خلط اسوده از
دیش جگر منقطع باشد و از قرحه در دم برسد کونه باشد کی از آن خون بود که از
اشتها دبرد منجر شده و دم حشرق سبب حرمجی بود که از قرحه آید و کاهی
از نفس کسب جای خون و ریم بی گرم دفع شود و آن بسبب قرحه یا بسبب کسب است
چون باشد و کاهی میثابت خوب است کوشش شده دفع شود و این بنا بر اختلال
مضم کسب باشد پس چون نخجیم پذیرفته بدین خون منقطع گردد و عساله دم
و رطوبات در او انحال منقطع گردد و بعد از آن خون سیاه غلیظ آید

بغیر و نیت دانه سپستان بچوشاند و صاف کند و باروغن با دم تلخ و نبات
بیا شاد مفید باشد و مرق قریه و کبوتر خجی قریه و بره قریه که با استفناج
وزیره و کرات و شبت بخند باشد بنوسد و اگر قی غالب گردد و معده اش قبول
طعام نکند استعمال شرب و غذیه نایضه کند و اگر حدوث این صفت از بروز است
باشد شرب نارنج را با بربک فودنج بوی در کسب بچوشاند و صاف کرده با زعفران
کل کرک و شکر بنوشد و اگر از کون و انیسون و تخم سداب و صغیر الغار و الخزه
و بزدر کسب از هر یک یک کوبه و کبوتر خجی و کبوتر خجی و کبوتر خجی و کبوتر خجی
بنوشد هر آینه نافع بود و وجه صبر و جت سبب کسب نفع است مفید باشد و یکی که
از امراض سهال کسبی بود و این برده و کونه بود یکی آنکه ماده از معده به امعاء خفیه
شود و از امعاء خفیه منصرف گردد و چون کبد از جذب کبوس عاجز باشد و کبوس
زیاده برسد کبد بود لاجرم عضو کبد بنوعی خود قریه از آن جذب کند و قریه
با سهال منقطع گردد و چون قریه در افعال معده بنوعی و امعاء خفیه را
باشد هر آینه سهال در شبت مشکام زیاده است و میدهد که دوز و دیگری آنست که

از

و کانی بسیار کثرت حرارت کبد خونی بزرگ است و منافع خوردن و پدید آمدن اسهال
کسی بی درجه بلامت نبرد و از اسهال کبدی صمغی و قوی علاج در وقت نرسیدن
و اگر بکند بعد از معده شوش و الماح و ضعف کبد و درم و ساد و اشلا هم آینه
استعمال دوی مقبضه و مستسده کند زیرا که موجب خضرت بلکه بلاخط نام
نماید و در ضرر بسته استعمال مغزات کند و اسهال کبدی دوی از خط نرسد
که ناکه از ابالبتنه شود و موجب فالت گردد و اگر از حرارت باشد درین دام
یا قرص غافق یا قرص بونید بنوشد و غذا با شیر یا استفراغ خورد و اگر ضعف
بوی طاقی کورد و خرفین چیده در ماه شیرین ببرد و بنوشد و چون با دوی مقبضه
خارجت و فند مطبوعی از هلیج کالی و ورق کل سرخ و زرد و عافیت و افسنتین
و سبیل الطیب و اقبه من و الجیره نمایند و موین منقی ترتیب کند و صافی کرده باشد
سفيد بنوشد و اگر از برودت باشد ضامی از افسنتین رومی و سبیل الطیب
و مصطکی و عرق خمر صبر ترتیب کند و مجموع را بگوید و در عرق کل بر شد و استعمال
نماید بر روی جگر و اگر از تب لسان و عروق خام و سلیخ و میمه و قسط و لادن

دور

دور قکل سرخ و زعفران و شیخ زرد و بارغ و کمال الملک از هر یک خوری
نرا که در دهان را بگوید و در روغن مورد و روغن سوسن بصر باشد
و بر روی جگر ضام و کدو غذا خود آب کدو کشت تغلی یا کدوشت بکند یا جوی
بنوشد و اگر کدوشت لیک و طهر و ج و کیشک را کباب کند و بنوشد تا نفع باشد
و اگر روغن بادام شیرین یا روغن زیت حلوا با عسل صافی بنوشد و مفید باشد
و اگر در ضرر حاد آب کدو آب خیار و آب کشنیزه نازه و آب انار ترش با شراب
سکبجین بنوشد تا نفع باشد و شراب انج یا شراب ریواس عرق کل و کاشغری
بنوشد و آب غیب الثعلب با کسفيد بنوشد و در وقت نشو نجامت استکان بنود
و اگر شیر قح خرفه با باطاشیر شراب سکبجین بنوشد یا رب ریواس یا
طاشیر یا قرص کافور یا عرق زرشک هر آینه نافع باشد و از جملة ضامات
نافع است که قدری از کافور و صندل را بفرکد و صحنی کند و در کلاب بنوشد
و بر روی و صله کمان طلا کند و بر بالای جگر اندازد و اگر ورق کل سرخ
و بک خرفه را در روغن کل بنوشد و ضام کند مفید باشد و اگر خطی با آب

کدو و آب خیار و سبیل الطیب و فلفل و زعفران و افسنتین از هر یک
قدری در آب کباب و نفع باشد و اگر طریقت را لبت باشد باید که بدین
نمونه اسهال و فم کل بنوشد و غذا خود آب کشنیزه نازه و جاشی سرکه بنوشد
و اگر ماچی نازه در هر که ببرد و بنوشد مفید باشد و اگر زرشک یا کدوشت
ضام نافع باشد و اما دوی نافع بضرر ببرد است که سبیل از اصل کرفس
و قشر اصل از زبالغ و انیسون رومی و ناله و ورق کل سرخ و خمر و زرد زبالغ
و بزرگ کرفس و شونیزه و زرد و بطول و فلفل و زرد و شیطرح و اسارون و کبر
و اصل شونیزه و زرد و زرد و سبیل و سنا و کبلی و عتاب و موین
منقی و بلغ از هر یک خوری فرکد و مجموع را بگوید و بزرگ چندانکه بر تلی آید
و اندکی از روغن بادام و عسل جاشی آن سازد و بنوشد و اگر از اراج و ریوسند
و انیسون و قمل از هر یک کج و فرکد و مجموع را بگوید و در روغن کل کورد بنوشد
و حبت سازد و بوضه اندر در صبح قبل از غذا و در هر شب منکاج بنوشد
تا نفع باشد و اگر جگر زرد و وجع عارض کرد و عصاره افسنتین را با غافق فرکد

دور

دور

چرا باشد باید که از این اجزاء مذکوره شرابی سازد و با شکر مکرر بنوشد و اگر سکنجین
دارد با لبن کند و بنوشد مفید باشد و اگر آب بویک چغندر با شکر آب
بندی بنوشد نافع باشد و اگر شیره خیار شنبلیله را در آب کشیند نازه و آب غنای
و لعاب بر زفنون داخل کرده بنوشد مفید بود و اگر ورم کبد حاصلت بود
باید که از مویز منقح و پنجه و عتاب و بزرگان و سداب و بزرشید طبع
سازد و صاف کند و با شکر بنوشد و ندیمین بر وزن مصطکی و روغن نارنج
و اگر یکدرم از غانف فرکاید و مرکب کشیند نازه و داخل کند و با چاشنی شکر شود
نافع باشد و قرضی کمالیت مفید بود و اگر حدودت ورم بسبب سرما باشد هرگز
لعاب بر زفنون با کل مخموم وراوند و روغن کل فرکاید و در شربت عتاب
آمیزد و بنوشد و اگر از سنبلیله شش درم و از زعفران دو درم و از اکلیل
و کبریا از هر یک چهار درم و از مصطکی و کدو از هر یک سه درم و از کل از
پنج درم و از جوز سرد و شش درم فرکاید و همگی را کوفته و بنجید در آب لسان الحمل
بپزد و قورصها سازد و هر وقت بوزن دو مثقال از آن بنوشد هرگز نافع باشد

و ک

یکی دیگر از امراض اسهال همانی بود و اکثر آن خلط سودا باشد و در وقت بود یکی
اگر خلط سودا از نفس مجالی سر برزند و طبعان کند و فضیلت از آن با عسای
و حشا سبب کردد و موجب اسهال شود و بقول الفراهیدی مقضی صغیر عفتیت
و یکی دیگر آنکه خلط مجالی با برنج توت جنب در وی دم از عضو کبد کم کند پس
فضول دم از کبد بطلان نماید و بکند از قبول آن اما باید لجرم موجب اسهال کرد
پس اگر از کثرت سودا باشد یا از قوت بسیار دویه مسهله سودا علاج نماید
مانند مطبوخ افیمون مادام که بغیر هیچ باشد و اگر خلط سودا بسان در وی غلیظ
باشد و ناز ورم بود استعمال دویه مسهله کند و اگر نفیید حاجت یافتد
بنااید و باید که سفوفی از حب زمان بوزن پنج درم و از بهن اجر بوزن یکدرم
و از زینساده بوزن یکدرم و نیم و از کبریا و بزر سداب و بزر شامسفرم از
هر یک یکدرم ترتیب نماید و همگی با بوداده بکوبد و با شکر صندل بنوشد و شکر
ازین سفوف بوزن دو درم یا سه درم استعمال نماید و اگر ورم از غا زفنون
و سه درم از بزر خرفه فرکاید و در آب العسل مخلوط سازد و بنوشد نافع باشد

و قهقرونیون را در هر یک شش و با شکر آب سکنجین بنوشد نافع باشد و اگر بر شبت
و قهقرونیون را در هر یک شش و با شکر آب سکنجین بنوشد نافع باشد و اگر بر شبت
یا نیمه شود و شکر آب سکنجین بنوشد نافع باشد و اگر بر شبت
سنداب و ورق فودنج را در هر یک شش و با شکر آب سکنجین بنوشد نافع باشد
و اگر بروی سپر زرد از دوی کیشیا نوز بگذارد نافع باشد و اگر شادوی از کله
و پنجه و بویق و سایر آن ترتیب نماید و همگی با بوداده بکوبد و با شکر
افکنسد و بپزد و با شکر آب سکنجین بنوشد نافع باشد و اگر بروی سپر زرد
و سه درم از بویق و کبریا و کدو و بزر سداب و بزر شامسفرم از هر یک
و اگر وقت سبب است و نفع صغیر و افندین نازد هر که بر بزر و بروی وصله
از بزر کوه خارا که در بزر سداب و بزر شامسفرم نافع باشد و اگر وقت سبب است
و باید که استعمال اطلیه بعد از برون آمدن انجام نماید و غذا از آن شور با سازد
که در وی گوشت شغلی را که بر تپه با ورق حلف و سداب بنجید باشد و اگر ورق
ترب و کشیند نازه و ورق کوفت و زینه کوفتی داخل سازد و بر نافع باشد

و اگر وقت سبب است و نفع صغیر و افندین نازد هر که بر بزر و بروی وصله
از بزر کوه خارا که در بزر سداب و بزر شامسفرم نافع باشد و اگر وقت سبب است
و باید که استعمال اطلیه بعد از برون آمدن انجام نماید و غذا از آن شور با سازد
که در وی گوشت شغلی را که بر تپه با ورق حلف و سداب بنجید باشد و اگر ورق
ترب و کشیند نازه و ورق کوفت و زینه کوفتی داخل سازد و بر نافع باشد

و در کاه که این شیره و ادویه و ضمه نفع تمام ندهد بمصداق آخر الذکر **الکلی علی**
و بد آنکه کاه ایسهال از جمع اعضا بدیداید و این بر سه گونه باشد یکی آنکه ادویه بقیه
بقوت طبیعت هر آنکه اعضا و اعصاب را از اسهال مانع گردد و بنوعی تقدیر کند
که قوت ماسکه را بجزمت دهد لاجرم بدین سبب حصول بدن منافع گردد و هم
آنکه فلافان بدین سبب طبعیان بر آن منافع گردد سوم آنکه زطوبات اعضا
بسبب ضعف و از با حرارت منافع شود چنانچه در مرض اسهال سبب حصول
منفع می گردد و یکی دیگر از امراض اتم الصبیان کوزید و اکثر حدوث این صفت
صفر باشد و علائق از اوله قن و طاری است حرارت قوی بر بدن و صفت
عین و زردی و عارض شدن عیال باشد و لاجن شیره با روغن کشند
است شربت لیمو و شراب بقیه و شراب کوه شراب است با عرق بید کاشی
و در وقت ظهر لعاب را با شکر و عرق کل کاشی بنوشد و غذا ما و الشیرین باقی باج
و شیره بادام و اگر اطفال با عارض گردد و این کثیر الوقوع بود علاجش آنست که
عود الصلیب یا کوزید و در شراب بقیه و عرق بید کاشی حل کند و بدید

۱۲۱

۶

که بنوشد و اگر کبابان الملل المور با عصاره عرق السوسن تر بچین صاف
کند به یکدیگر بنوشد نافع باشد و یکی دیگر از امراض دیتیه سرطان باشد و آن
شش است بروی صلب شمل بر اصول کثیره علاجش بمصداق کل کذوبه ادویه
سهل سوداها صطوبه ایتمون که بر سبیل کوز بنوشد و بدین با دیهان
مخله کذوبه یکی دیگر از امراض ردتیه خانی بر باشد و آن عبارتست از اجماع خلط
دوم و بلغمی که بسبب سوء هضم و تخمه بر آینه در وقت جلد شیره محقق شده علاجش
به شکر بود کذوبه و اصلاح فرج و داغ با استعمال عاجین بمقتویه با استعمال
اطلیح و صفتها صند صبر و غیره با و غیره با و غیره با و غیره با و غیره با و غیره با
که در وقت بید یکی دیگر از امراض بر بدن باشد و جدا این مرفوع با سبب خلط صفر
بود یا بسبب خلط سینه یا بر مری که مراد یا صرمان نهمه و روغن بادام
جگه یا سبب فریاد میان طحال و معده هر آنکه سده بدیداید و کاه ایسهال
حادث گردد اما علائق صفراوی صفت عین و صفت دک بول و سستی قوی با
پس از طبیعت را فیض باشد علاجش با شیره و لعاب بادیه و طبع کذوبه استعمال

رویه شیره

برق

ادویه معتدل و قوی که در این مری و معده بر بدن بقیه بادام و روغن کوزید
و اگر کبابان این را با شراب بقیه بنوشد نافع باشد و اگر عرق کاشی با شیره
و با شراب بقیه و عرق بید و کل نوشد نافع بود و اگر اسهال حقیقی بود که
هر آنکه پیدا باشد و اگر حاجت جسم باشد در آن مری و معده بقیه تمامه از قشور
بیلیج صفر و شیره خیار شیره و عرق بقیه و عرق کل و عرق بید کاشی
و پرسیاوشان از هر یک پنج درم فریاد و کوزید با کوزید شکر و عرق کاه
سه درم با روغن بقیه کوزید و با روغن کوزید بنوشد و با روغن کوزید
بنوشد و لایزال کوزید و با روغن کل و کوزید با روغن کوزید و کوزید
چند عدد مایه لاجن را در روغن بقیه و روغن کوزید بنوشد و با روغن کوزید
باشند و غذا با و الشیرین با سبب فریاد و کوزید با روغن کوزید با روغن کوزید
بدر که بخت یا آتش غوره یا آتش لیمو یا آتش زرشک یا آتش مار و آتش ازاده
ساق با روغن بقیه و اسفناج و شیره بادام بنوشد و از آنکه این نافع بود مانند
انار و شکر و شکر لایق بنوشد و در خیار تر و هند وانه شیره با شکر بنوشد

و از

یا از غریزه حاده و حلاوت و آنچه گرم بود بخورد نافع است و اگر حاجت کوزید بقیه
با سبب مری و معده و در وقت ظهر لعاب را با شکر و عرق کل کاشی بنوشد
بید و کاشی بنوشد و اگر در مری از مری نمدی و اجناس و زرد و کوفه کرد
و غیره ساکن و صاف و سره کرده باشد که بقیه نافع باشد و اگر بر زمین بود
عرق کل کاشی بنوشد و در حمام منقذ بر بادیه لیمو زردی یا بل کوزید
و با سبب کوزید و اما علائق سودای کوزید کوزید بود
و غیره با صبر و عرق بقیه و عرق کل کاشی بنوشد و با روغن کوزید
بنوشد و با روغن کوزید بنوشد و با روغن کوزید بنوشد و با روغن کوزید
کوزید را از کوزید و با روغن کوزید بنوشد و با روغن کوزید بنوشد
کوزید را از کوزید و با روغن کوزید بنوشد و با روغن کوزید بنوشد
شش با بقیه آسوارت علاجش اولاً بقیه کل کذوبه و بعد از آن با ادویه
سهل بر سبیل نافع و لایزال بدین بدین با روغن کوزید با روغن کوزید
اسطوخودوس شراب بید و عرق بید و کاشی بنوشد و اگر شکر بنوشد

جدام

باشکر نوشید نافع باشد و استعمال کرد و در هر ماه یکبار نوشید
بدن باد و سردی و غدا ما الشیرین و سنجی و استفناج و شیر بادام
بود و گوشت کبوتر بجم با شوربا بنوشد و یکی دیگر از امراض دویه مسر بر بصر با
و حدوت این علت بسبب غلیظی طبعی بود که در وقت جلد تمکن و پختن شد
علاجش با نمون تمکن نشده و آب می پروندگشته مکنست و چون تمکن کرد
مگر بخوره عیسوی توان در میان کرد اما علاجش در حالت امکان باد و به محله
و اطلیه و اخده محله باید کرد مانند کبعل غلظت و آفتاب سوزان سازد و کوبد
و آفتاب بگرد و با تخم ترب کوفته بریدن مال و در یک یک با زرد کزادر و بعد از آن
تخم و دود بندر بشوید و با لاجد بدان مالا کذوبید که در وقت سوزان
لرزان نفعی بدن باد و به مسهل نماید و غذا خورد آب با گوشت تفل و زیره و فلفل
و فلفل بنوشد و زنجبیل پرورده به ناست اینوشد که نافع باشد و چون سوزان
بنایت شدید بود و بدین ابا و همان محله و سنجی ندین کند یکی دیگر از امراض
توجه حبه و جدوی باشد و حدوت این گونه مرضا که بسبب خون فاسد باشد

برص

علاجش بقصد و حجات کند و استعمال شربه بارده بطبه کند و اگر آب ازین
را باشکر بنوشد نافع باشد و غذا ما الشیرین و استفناج و شیر بادام بنوشد
نافع باشد و اگر بسبب مغز باشد علاجش به نفوغات حامضه و اشربه بطبه
باوده کند و لاجه مسهل خلط صفر باشد و اگر از ترنجبین و شیر خشک و نمک
و عناب و سبستان و برسیا و شان منجی سازد و صاف کرده باشکر بنوشد
هم آینه نافع باشد و یکی دیگر از علل توایل باشد و بسبب دم فاسد بود علاجش شوا لیلین
یعنی با وج روغن کند و طبع اقیون را باشکر بنوشد و اگر آفتاب سوزان
باشکر بشربت بنوشد عید باشد و غذا ما الشیرین استفناج و اذکی از طباشیر
بود و درین صورت و در حبه جدوی که بین باد همان بارده ملینه بغایت نافع
و یکی دیگر از امراض شراب بود و بسبب دم فاسد باشد و علاجش آفتاب کرم است
اعصاب و تخم درود زباده از شب باشد و چیزی بمقدار قوی دفعه از بدن
سرمی زبند و بدین یک علاجش بقصد و سوزان بارده مسکن کند و اگر نافع
شدن این ضرر بسبب بخاری بود که اصغر از هر چه علاجش بقصد کس کند

عجز

کلیه تا نوزاد و بضع ملو و صفت باشکر بنوشد و از لحم و دوسه و چغندر
و عدس و قش را که کما افروش به برید و با پاشی بشکر بنوشد و در وقت
کا نوری قوی جلا شیره کا نوری در شراب یکسببین حل کند و بزیر آن در
وقت ظهر طعامت را با شکر و حتی سید و کل و کاشی بنوشد و کما بهیچ
بخاری که از بلغم شورانی کرد و عارض بنوشد و علاجش با روغن عصاره باد
کند و آب از زبانه را باشکر بنوشد و سببین عملی را در وقت سوزان
تو اگر آب کفر را باشکر در روزی لاله را نافع بود و غذا ما الشیرین استفناج
و شیر بادام بنوشد و در وقت سوزان شکر در شراب حل کرد و بسبب حرارت
شیرین تخم خلدی را با شکر بنوشد و در وقت سوزان شکر در شراب حل کرد
بزرگ طون و در آب جملی خرق کل کاشی بنوشد و اگر قوی مطلوب باشد
شراب را بین را با قوی جلا شیره جانی بنوشد یکی دیگر از امراض دایمیل و سلم
باشد و این شبیه امراض بدیهه باشد و در علاجش تهاون نماید و اوله ضد
نماید و بعد از آن نفعی بدن باد و به مسهل نماید و ماده هر یک موضع جمع

رمایع و سوزان

کرده و موجب حدوت خراج کرده استعمال شربه بارده و اطلیه و زیره و چغندر
قابل اختصار باشد تا به تخم درود و زرد کزان و حله را که کوبد و در شراب سبب
بجوشانند و بطلایند و اگر حرارت موضع ضرر جملی بود از بزیر طون و کما
و طبله و تخم هر و طبله سارده و استعمال کند و اگر نفع کما با نایدا استعمال دویه
قرجه نماید یکی دیگر از امراض ارقاری بود علاجش بقصد کس کند و بعد از آن
بلا حقه صبر و اگر نفع طراحت بر آب شوند باید که بشکافد و آب از آن پروند
کند و جملی جراحی را یکی از سوزان و سببین عملی را در وقت سوزان
جملی جراحی را سوزان و لاله و سوزان و سببین عملی را در وقت سوزان
و یکی دیگر از امراض ارقاری بود و در وقت سوزان شکر در شراب حل کرد
ضمایر و التهاب باشد علاجش با لاجه مسهل خلط صفر باشد و اگر از ترنجبین
بهر شد و استعمال اغذیه و اشربه بارده و زبده از شب باشد و در حله و جلا
باشد و اگر عتاب و آلودگی باشد و صاف کند و باشکر بنوشد نافع باشد
و طبله زبند و بدین یک علاجش بقصد و سوزان بارده مسکن کند و اگر نافع
شدن این ضرر بسبب بخاری بود که اصغر از هر چه علاجش بقصد کس کند

سوزان

سوزان

کرد

کلینین می باشد و گاه در هر دو و جمیع او را مکیه قابل تغییر است بسمت غایب آنکه
کلیه خانصص است پس هر گاه که کلیه را ورم حار عارض گردد و با سخی باشد
چون دلایل ردیه بسبب بزرگی ورم و مشارکت مجامع همراه آن باشد هر آینه
فناست و الا متوقفست که منفر که در وازوی چیزی عیانت به کرده هر وقت
آید یا برضال موی سرح که درازی یک ضرع یا بیشتر باشد و موجب سلاستی
حال نفس و بدن گردد و بداننده اسباب ورم کلی یا بجهت کثرت دم باشد یا
کیفیت دم یا بسبب سخی یا بسبب ضرتی یا بسبب احتیاس بول و این که مذکور شد
کافی است و جاری باشد علامت این تب بزرگ اطراف اعضا بود خاصه دست
و پا و لرزه که مخلوط باشد با حرارت شدید متصرف شدن از قدرت اعضا
و هر چه شود و تن و گرم باشد و هر گاه که ورم در نفس حرم کلیه باشد هر آینه
سکون مزین زیاده بود و اگر در غشا و علاقه بود عظیم الوجع باشد و بعضی وقتها
که راست نشینند و عطسه و سرفه کند و هر چند که ورم عظیم تر بود و حدت تب
زیادت باشد و شور در فتن بدید و قوی زرد که بسبب مشارکت معده و

دکله

و گاه باشد که ورم در چشم و در سر لکن و شکم فوض گردد و در او حال
لون بول سفید باشد و بعد از آن زرد و آتش رنگ شود پس اگر بر ورم
برنگ مندی باشد و با لزج بود هر آینه دلیل بر گاه که بر سر بول
او آبی رنگ شود و رسوبه محمود بدید آید دلیل نفع ورم باشد و آنکه
استخرا پذیرفته باشد یعنی دیگر و اگر آبی بر ورم بگذرد و لون بول
بصفا و رفت باقی ماند دلالت کند بر آنکه ورم در حالت جمع یا در حالت
تصلب است و چون خواهد که بدانند ورم در کوزه راست بود یا در کوزه
چپ هر ایند از خواب کردن در صحن معلوم کنند پس هر یک که آسان بخوابد
دانش شود که مرض انجا باشد و چون مرض ورم عمدت در بناحیه صخر
هر آینه علامت ورم از جانب راست بدید آید و اگر بناحیه مشاء و اسافل
رسد از جانب چپ ظاهر شود و اگر از دو جانب بدید آید علامت حدت
مرض در کلینین و هر گاه که ورم روی نفع آورد و موجب خفت تب گردد
لکن لرزه زیاده شود و فوام بول غلیظ گردد و رسوبش بسیار

مگر بعد از انجا ورم و باید که در او دلیل این مرض استعمال اشربه و اطلیه
و خنن نکند و بعد از آن داخل سازد در اشربه و اطلیه و اضربه تحسب
بزرگی و کوچکی ورم از او و منقبه و منخرجه و جالبه ادا که که گزیده باشد
و چون از لون فاروه نفع نام معلوم گردد استعمال بزور آن کند و در
اصلاح ورم و در اسهال خلط رذی علاج نختم کردن اولی بود از نشو و یا
بنابر آنکه حفت اوصل و باقی باشد و خنن بدستوری کند که در باب فوایج
مذکور شد و در علاج کلیه بهترین دوا است شیره خیار شنبه خواهد در
حفت و خواه در شریف بنابر آنکه موجب نفع و اسفراخ ماده است یعنی خنن
و چون بدن شفیه یابد و جرم ورم صغیر باشد ما اسفل ما شریف شکر خورد
نافع باشد و در او آن مرض ما اشعیر را با روغن بادام شیرین بنوشند و در
وقت ظهر لها بان را با شکر و عرفی بدو کاشنی پاشاند و اگر وضای از آرد جو
و نیش و باقلا بسازد و بر روی گزیده اندازد نافع بود و در او آخر مرض
باید که استعمال بردان نکند و وضای از حلیه و با بونج و بز شفت بسازد

اما نکو بود و چون ورم منفر گردد هر آینه تب زایل شود و ماده تحلیل
پذیرد و آنچه هر آیه بول منفر گردد نکو تر باشد علاج این مرض در
او آن حال بقصد با سلینی کند اگر موث بر مزاج غالب باشد و هر گاه
که بدم هر آینه خلط صا د هر آیه بود علاجش ما اجین و شیره خیار شیر
و شکر و عرفی بدو کاشنی کند زیرا که ما اجین موجب امانه ماده بود
برودها و مسند عی غسل و جلا و نیزید و انصاج و اسفراخ و خیار شیرین
موجب اسهال بود بر فنی و منقبه باشد و اگر در ابتدا علاج به تعدیل
اضلاط اقدام نماید و بعد از آن استعمال ادویه مسهل کند افضل باشد
و باید که غذا از ما اشعیر و اسفراخ و شیره بادام بود و استعمال بردان
و بزوران و بنادق نکند زیرا که موجب ضرر گردد و اضلاط به گزیده رخنه
شود و استعمال مسهل خنن کند مبادا بسبب کثرت خلط که برود و مجاوی
گزیده منضب شده هر آینه گزیده را ضرر رسد و با آنکه در او رام حاره نیزید
و نطیب میند باشد باید که آب سرد کم بنوشند و حام و آب کرم نیز مضر بود

واستعمال نماید و نه همین بروغن قوطم و روغن زیت کند و اگر
ضادای از بزرگ شنب و خطمی و بابونج و وورق جلید و کرنب و اصل
الکسوس و آرد جو بسازد و همگی را در ماه العسل که بروغن شیرین شیده
باشد بپزند و استعمال کنند معیند بود و اگر بوزن دو مثقال بنوشد
نافع باشد و اگر بوزن گنار آفراید و با نشاسته و کثیر مخلوط سازد و همگی را
کوفه در ماه العسل بپزند و بنوشد نافع باشد و از ضادات نافع
کافی طوس و جعد و فجاج آذرخ و سبیل باشد و اگر بهار خطمی و بابونج
را در روغن زیت نجوشاند و صاف کند و یک وصله از صوف کهنه فرا
کند و در وی چند لایه فرو برد که همگی را جذب کند و بر موضع ضار
کند هر آینه نافع بود و چون اطیله و اضده خفیفه تسکین ندهد هر آینه
ضادای از جعد و کندن و کرمه و شمع زرد و روغن سکون بسازد
و استعمال کند و اما علاج دیدل منضجان کند و از ادویه مفویه مانند
عکک بجم و افشین و ما زریون و اشال ذکک داخل سازد و استعمال

انزه

اشرف کند که بالقوه منضج باشند و اگر در بر پذیرفتن نفع ماده بسبب
سوء المزاج حار بود پس باید که تعدیل مزاج کند یا بجزه بالطبع بارد اند
مانند البان و ضادات بارده و آنچه حار بالعرض بود مانند آب گرم
در وی بنشیند و اگر منفرج گردد استعمال خرفی و قهه احمار و مانند ایشان
نماید و اگر کلیه را ورم بلغمی عارض گردد علامتش نفث و تمدد بود و قصور
در افعال کرده لکن حرارت و التهاب باشد علامتش بصادا ^{مشتمل}
و مدرات منقبیه باید کرد و اما خرد و ورم صلب در کرده کاه بر سبیل
بداین بود و کاه بعد از ورم حار عارض شود و سببش کثرت ماده
سودا بود و علامتش تشنگی شدید باشد و یون و وجع مکرر که بعد از یون
حار طاری گردد و نشسته کاه و ساقین را خرد عارض گردد و در جمیع
اعضای سفلیه هزال و خافت بدید گردد و بول مرص اندک اندک آید
و تشنگ بود و نجس اکثر منجزه ضرر استسفا شود بنا بر آنکه راهها
منسد گردد و منع جریان آب کند و لهذا واجبست درین عمل که

استعمال مدرات کند و علاج این بعینه علاج صلابت کبد است پس اگر
حاجت افند بقصد بنا بر کثرت دم سوداوی هر آینه فصد کند و اگر
حاجت افند به استعمال بزر و محله ملینه مانند بزر مرو و بزر خطمی
و حلیمه و بزر گنار و قوطم هر آینه بکند خواه ضادای از آن ترتیب کند
و خواه سفوف سازد و باید که در استعمال مدرات افراط نکند مبادا
موجب بفا و تجر خلط غلیظ گردد بلکه هر گاه که ماده غلیظ گردد
استعمال مدرات کند و چون متوقف گردد منضجان بکار آرد و هر گاه
که بول با فراط حذوق گردد علامتش نفع ماده باشد و باید که استعمال
مروضان کند مانند روغن قسط و روغن زنبق و روغن بابونج
و روغن بنار و از بابونج و بزر گنار و اکلیل الملک ضادای سازد و استعمال
کند و اگر احتیاج افند بهرم باید که مرهمی از مغل و اشق و بیه خرس و پسته
و مغز ساق پای کاه بسازد و استعمال کند و کاه در استعمال مدرات
حاجت افند به مغل و اشق و بابونج و بستاج و اما قروح کلیه اسبابش

منزه

مانند اسباب قروح باشد و علامتش برون آمدن چرکست بمرا بول
و چیزی که بمشابه مو و چریش آرد باشد و سرخ رنگ بود و کاه حد
آن بسبب صدمه یا ضربه بود و فرق میان قروح کلیه و مثانه آنست که
قروح کلیه با سلس بول همراه باشد و قروح مثانه با عسر بول و دیگر
فشور در قروح کلیه هر آینه سرخی باشد و در قروح مثانه سفید بود
و دیگر آنکه وجع قروح مثانه اصعب می باشد از وجع کلیه بنا بر آنکه مثانه
عضو است عصبی قوی اجس و دیگر آنکه بول در مثانه بر سبیل نواند
مغلاف کلیه و دیگر هر گاه که در قروح کلیه بول بزند خون مندم گردد بعد از
مندم شدن چرک هر آینه دلیل بود بر صدمت آنکه یعنی خوره و خجست جراحت
گرفته علاجش اولاً به تعدیل اخلاط کند تا از صفت نفعی و شوروی بصفت
عذوبت منبذل گردد و اگر تعدیل اخلاط بقصد یا استعمال سهیلی قوی لازم
بود بکند و اولی آنست که در او ان علاج اخراج ماده بیغی کند و چون مدرات
نماید بیغی کردن و ماده حذوق نکردد هر آینه معینی ترتیب نماید از بزر گنار و بزر

و بز شنب و اصل السوس و هکمی را بنوع کوفته در دو شتاب یاد در غسل بنوشند
وصاف کنند و اندکی از نمک طرز بر سر آن بپاشند و بنوشند و بعد از آن
اندکی از آب گرم بر بالای آن بنوشند و آنچه کند و اگر مرض بطول افتد باید که
استعمال مودان کند مانند برز خطمی و برز را ز یا بنوع در مرض زدی استعمال
اگر ساق و کمر سینه و پوسیا و نشان کند و اگر علف در غایت خف باشد چه تیا
سنگ و نضید نماید و کایه باشد که ذوقا و سداب و مانند اینها نافع باشد
و در کله اطراف بدن نماید و از اغذیه غلیظه و آبهای تیره محض باشد و به بطور
معدوم کوشد و به تعدیل ماکول و میازنرا محکم بر بندد تا اخلاط غلیظه بخارج
تغذیل ایل گردد و اما علاج نفس فیه بادویه حقیقه چنانکه کند و اگر فرد در
غایت شدی نبود استعمال ادویه معتدله کند و اگر جرح خفیف بود
استعمال ادویه کته که اقوی باشد در شفیه و غسل و تخفیف تا موجب
سلامتی بود از ضرب و ضرر و باید که از خورد و جماع محض باشد و در کله اطراف
بدن نماید و غایت مفید بود و موجب جذب دم باشد و هرگاه که فروغ کله را

دفعه

و ضرر عارض کرد در هر ایام استعمال جایات کند مانند ما، انکه و اصل
و علاج قروح آتش که برز خطمی و برز را ز را فراید و بگوید در غسل
وصاف کرده بنوشد یا برز کا کچ را در ماء العسل بنوشد و با آب شنب
بنوشد یا بنوع خیار را بگوید و بشیر بگوید و با طین ارضی و شکر خلاب بنوشد
یا بر سیا و نشان در غسل بنوشد و صاف کرده بنوشد یا اصل السوس
یا برز کتان یا حب الصنوبر و کله یا برز خیار و بنوع خشکی اش را در ماء العسل
بنوشد و صاف کرده بنوشد و اگر مغل یا با صم بطم و کل مخموم با چاشنی
یا شراب صندل بنوشد نافع باشد و اگر طین مخموم وارد کند و عصا
لحمیه اللیس را با غسل بنوشد مفید بود و اگر از بنوع خیار و مغشها در دم و از
حب الصنوبر در دم و از بادام شیرین بگذرد و بنوع و از زعفران نیز در دم فراید
و مجموع را بگوید و در آب گرم پیامزد و قبل از غذا بنوشد نافع باشد و اگر
از طین مخموم و دم الاخون و کندر و نشاسته و برز بطم و برز کرفس و برز
و برز کدو و برز السوس و لوز صنوبر کبار و برز خشکاش را در انداز هر یک یکجو

اند با استعمال اشربه و اضمه فویه هر اینه بکند و غذا کوشد کجشد یا کوشد
طبیوح یا کوشد در آب به کباب بنوشد و زرد نه نخ مرغ بنوشد نافع
باشد و چون چند روزی برین حال بگذرد مرغ فیه بخورد و استعمال
آلبان کند مانند شیر کوسفند و شیر کا و بشیرین و بشیرین بنابر آنکه درین
مرض نفع و غسل اند و نافع اغذیه اند و باید که با غذا ادویه حقیقه همراه باشد
و بزوات مدده و اگر شیر را با غسل و اندکی از نمک بنوشد نافع باشد
و آنچه نافع بود از فوکه و لوب خربزه شیرین و امر و شیرین و انار شیرین
و به شیرین و سبیه شیرین و بادام شیرین و قندق و فسنق بود و باید که از آنچه
ترش و نر و شور باشد محض گردد و آنچه در غایت حلاوت باشد بنوشد
و اما علاج جرب کلید و مجاری کلید بفسد با سلیق کند یا فصد صافن و اگر تریز
کرده را حجامت کند بغایت نافع بود و به شقیه بدن کوشد و اگر جوی او کلید
و در آب السوس بسازد و بنوشد مفید باشد و غذا زرد نه نخ مرغ بنوشد
بنوشد و آنچه در طب بود بنوشد خاصه انار شیرین و اگر مجاری کلید را جرب

فراید و مجموع را بگوید و به بیزه و در آب گرم پیامزد و قبل از غذا فدری
بنوشد نافع باشد و اگر از طین مخموم و دم الاخون و راوند فراید و در
ماء العسل یا شراب صندل بنوشد و بنوشد نافع باشد و اما در حرارت
مطرط بناشد و چون حرارت با فراط باشد استعمال برزجان کند و اگر
وج در غایت اشتداد بود از برز البیخ نریم و از افیون فراطی و از برز
مقش در دم و از برز خش و برز بنبله از سر یک بگذرد و هکلی را بگوید و
سازد و استعمال نماید هر ایام مفید باشد و اگر در شراب صندل یاد آب گرم
حل کند و بنوشد نافع باشد و اگر وج اندک باشد شراب بنفشه را در شیر کا و
زرد یاد در شیر کوسفند یاد در شیرین حل کند و بنوشد و ضادی از ورق کلید مسخ
و حب الاس و غسل بسازد و استعمال نماید و ندهین بروغن حنا و روغن
نماید و چون به نلیس حاجت افتد به بطور بگردارد و ندهین نماید و اما علاج
ناصور کلید به شقیه بدن نماید بر سبیل و ام و باید که از اغذیه محض باشد و علاج
اچ خجیث باشد با صندله و اشربه کند که مذکور شد در جرب فوسه و اگر احتیاج

اندر

نصفه کله

عارض کردد علاجش بدین گونه کند که گفته شد و بزرگ کلیه و مثانه در وقت
نوبت حصات در نشان مشرکند بنا بر آنکه نوبت حصات از ماده منعقد و
ناخوش باشد اما ماده منعقد عارض است از رطوبتی لزج غلیظ از بلغم یا
حره یا از کمی که جمع گردد از روح حیوانی و این بر سبب نادر باشد و اما نوبت
فالعلاج عبارت از حرارت است خارج از حد اعتدال و ماده را دو سبب بود
یکی آنکه از اعتدال غلیظ منولد گردد مانند شیر و پیر و گوشت شتر و گوشت
کار و ماهی و نان و فطیر و میوه های ناخته و از آب نیره و خاصه که ضعف
نمایند باشد و دفع آنکه کلیه را بسیار ضعیف دافع جیس ماده عارض گردد
سبب مزاج یا سبب ورم حاد و حره یا سبب فروغ پس در کلیه قبول
و در سبب مجتنب گردد و بزرگ نسبت کثر ضرر حصات کلیه عارض مزاج
توجه گردد و حصات مثانه عارض مزاج مرد خف شود و حصات کلیه بر این
زیاده از حصات مثانه بود و مزاج کودکان و آنان سن اشان فریب پس
ضمان باشد و اکثر عارض شدن این ضرر میان منهای سن طفولیت

نا اول

نا اول سن رهُوق باشد بنا بر آنکه نوبت دافع در کودکان و جوانان
افزونی باشد پس مزاج گردد ماده سبب آن از اعالی اعضاء استافل
و اما کلیه بر آن چون ضعیف بود هر اینه اشان را این حال نباشد و دیگر آنکه
اضطراب کودکان و جوانان چون رقیق باشد لاجرم در کلیه اشان نفوذ کند
و اضطراب بر آن چون غلیظ است هر اینه بقوه کند و نوبت حصات در کرده کودکان
بنا بر آنکه اشان را حوص بر امتلا زیاد بود و مجرای مثانه اشان تنگ تر
باشد و زیاد حرکت کنند و بدینکه این ضرر هرگاه که عارض مزاج بر آن گردد
بقول نظر اطباء حکیم و باید بر نباشد و هر که در روی زیاد خلط باشد و نیست
که نوبت گردد در روی حصات و هر که در روی که مزاج خشک و معده اش گرم باشد
این ضرر عارض مزاج او پیشتر گردد و بدینکه زانرا حصات مثانه کمتر عارض
گردد بنا بر آنکه مجرای اشان بطرف خارج افتر کشاده نرسد و ضرر حصات
و مثانه میراث نیز می باشد و اول علامتی که در بول بدیدی گردد آنست که در اول
حال غلیظ باشد و بعد از آن سفید گردد در وقت پس در یافته شود در وقت

مکنند حرارتش زیاده باشد از ادویه که در ضرر کرده استعمال مکنند و ادویه
که اکثر حصال را شامل بود اصل قهیبط و مغز و نخود سیاه و بزر خنطی و صمغ
عزبه و زعفران و خشک و اصل خشک و اصل حنا و سرکه غنظل و کرفس چینی
و فودخ و سیلیخ و افنتین و اصل خیار بری و عود بلسان و حب بلسان
و بزر خیار بری و کنکر و عصاره پنجه کنکر و پرمیا و شان و کون بری و کافور
و جده و اصل هلیون و قشور اصل غار و پنخ زرب و سداب بری و فستق
و جرای بود و مسقط اشیم و کاد دنیوس باشد و اگر روغن عفر یا قاشق
عفر سوخته یا آبکینه مسحوق را طلا کند نافع باشد و اما ادویه که موجب نفوذ
و محرک حصات باشد فلفل و فودخ و دارچینی باشد و ادویه که موجب
ادرا و مسند عی خارج فضلا غلیظ باشد هر اینه حبله و اسارون و وج و ناخو
و بزر سپند و کاشم و پنخ پنجه انگشت و ادخ و صمغ و سیاه و صمغ جوز بود و اما
ادویه مکنند بزر گنجان و لعاب بزر گنجان و بنفون و بزر خنطی باشد و ادویه معوی
همین و سوسن و ابیس و کلنا و زنده نادر و در وقت کل سرخ و ادخ و صندل باشد

هر اینه حصات منولد شده و گاه باشد که در اول امر نفوذ بود و آنچه در اول
غلیظ بود بر صحت قوت و سبب مجاری زیاده و دلالت کند و هر چند صیغه
نری باشد و صفایش بر دوام بود و در سوشن کثر باشد دلالت کند بر صلابت حصات
اما علامت حرکت کردن حصات در کلیه و مثانه هر اینه اشتداد وج بود و انک اعضا
سفید و وج ناک بود و دلالت کند بر آنکه حصات رو به نزول آورده چون ساکن
باشد و سبب وج هر اینه دلالت کند بر آنکه در مثانه است و اما علاج حصات کلیه
و مثانه خاصه با ادویه مسهله باید کرد و اولی این کردن و بعد از آن باید که از اعتدال غلیظه
و آبمای نیره مجزب باشد و بنفون معده و تغذیل کول و دنگ اعضا کوشد
و میان کعب بر بندد و بر تلین طبیعت کوشد و استعمال بز و عاژ مژده کنند
و اگر کوفت آب را با آب و روغن بنوشد نافع باشد و باید که بعد از مدتی بگذرد
بر علاج مذکور هر اینه استعمال اشیا مژده قوی کند و کود کانرا تلین طبیعت
نخفته معذله کند و اگر بر سر طعام فی کند هر اینه نافع بود و در ضرر حصات اگر
در وقت خواب بر پشت بخوابد بنمید بود و باید که دوای که در ضرر مثانه استعمال
مکنند

و اما در مرکب نریاک مشر و دیوس باشد و اگر از فطر سالیون و دو فوان
 هر یک یک و روغن فرایک و همگی را بکوبد و به پهنزد و در غسل صایه بششد و بندد
 کفایت بنوشد نافع باشد و در دفع ضرر حصان کلیه و شانه سرد نافع باشد
 و دوا بی که خایع باشد آفت که از حب لسان و فودخ خشک بری و باد رو
 خشک از هر یک یک و فرایک و بکوبد و جعل صلیه مزوج سازد و هر روز
 بنزد و شغال بنوشد که بغایت نافع باشد و دوا بی که ضرر کلیه را خاصه نافع
 آفت که هر صبح قبل از خوردن غذا سه درم برز طیخ مفسر و در روزم فرط
 و بیکر یک زعفران یا چاشنی شکو بنوشد و اگر جوی از برز حرمل و مغلا سازد
 و در آب و درق نرب یا آب زنبون حل کند و بنوشد مفید باشد و دوا بی که نکلا
 که حصان در کرده و شانه متکون شود آفت که فرایک از مٹ کطرا مشیم
 و برز خطی از هر یک بوزن یک درم و از برز طیخ و لیسرا و برز خیار بنیان از هر یک
 بوزن نیم درم و جمع را بکوبد و به پهنزد و در شراب سبکی بنوشد و بنوشد
 و اما در هر یک کردن حصان از کرده و شانه بدان بود که استعمال ادهان مرغینه

دوا بی

و نظولان و ضار ان مفیده مفید کند و دوا بی مرغینه یا مغلا مخلوط
 سازد و اگر شیره خیار شنبه را بر روغن بادام شیرین یا بصاره لوزیه
 مانند لعاب بزرق طون یا لعاب برز خطی بنوشد نافع بود و ضار ان
 مستحذ را بر روغن زیت یا بر روغن سداب مخلوط سازد و استعمال کند
 و اگر چند پند سز را بکوبد و در روغن زیت بششد و بنوشد نافع باشد
 و گاه باشد که کثرت باضت و کثرت سواری و حرکت و از بلند بی فرود
 آمدن در دفع مرض کافی باشد و نظولان یا بوی حید و اکلید و خطیه و غنایه
 بغایت نافع باشد و اگر با حصان کلیه بادی مزاج کرده و ایند بادوی که شکند
 با دها بود علاج نماید مانند درق سداب و برز کرفس و برز سداب و انیسون
 و ناخواب و کوبد و با سیاه دانه که همگی را یا بعضی ازین بکوبد و در غسل
 صایه بششد و بنوشد و اگر درم جار عارض کرده در علاج جنس بنوعی کند که در
 ورم کلیه مذکور شده و اگر حاجت بنصدا فند بکند و اگر ورم صلب باشد علا
 بلعاب با حار و طبع کند مانند لعاب برز گشان و لعاب برز حلیه و لعاب برز

حاره برنجی که در علاج برز کلیه مذکور شد و آنچه برز شانه بود مستحب
 برز خره و مستحب برز خیار و آب کدو و طباشیر باشد که در آب سرد برز
 و شکو مکرر در وی حل کند و قبل از خوردن غذا بنوشد و صندل که با فودخ و
 را فرایک و بکوبد و در روغن نرش بششد و طلا کند و در وقت ظهر استعمال
 لعاب ان و عصار ان بارده کند یا بشکر سفید و با دهان بارده مثل روغن
 کل سرخ و روغن کدو و روغن برز رخس و روغن بنفشه یا رام که همگی با کافور
 یا بنفشه ندهین نماید و اگر طلا مذکور را در شیر خرب شد و استعمال کند
 نافع باشد و اما در باب حصان شانه واجبست که ناله در قیقند تا فرغ
 کرده شود میان او میان حصان کلیه و بد که در حصان شانه بول مرغینه
 مایل به پاض باشد و همچنین باشد رسوب او و گاه رسوب او بر یک خاک ناله
 و در اکثر اوقات در مرض شانه بول مرغین دقیق باشد و خشونت در حصان
 شانه اکثر بود که در حصان کلیه ممکن باشد که در یک شانه چندین حصان جمع
 گردد و وجه حصان شانه را خارش بر دوام باشد و زهار و قضیب هر ایند بر دوام

با آنچه برز باشد مانند با بوخ و اکلید الملک و خشک و شیت و این ادویه
 مذکوره مع صلاحیت شرب دارند و مع صلاحیت طلا و حفته و چون
 استعمال طلا کند باید که از چند پند سز یا از امیند یا از انش یا از این
 داخل باشد بقدر ضرورت و از هر یک نافع بود و ایند مرغ شوم و مرغ شاد
 است و غذای مناسب آفت که از کوشش قعلی و کنگر یا از کوشش خر و سنج و
 باشد و خود آب با کوز بنج و روغن زیت حلویار و روغن قرطین نافع باشد
 اما در بیان امراض حاض بر شانه بد که گاهی شانه را امراض مادی و
 قوا و راح و شد و حصان عارض می گردد و گاهی بر بیبیل مشارکت بود شانه را
 یکی از اعضا و نسیه که آن داغش لاجرم ضرر و آزار مخلوق گردد و گاهی هم نام
 بطاری شود و بسیار باشد که بسبب برز شانه مرض است شفا عارض گردد
 و حصول امراض شانه در فصل شتا و در بلدان شمالیه پیشتر بود که در سیزان
 و گاهی علاج شانه بد رسنور علاج کلیه واقع شود و اما بنفشه شانه باشد
 هر ایند مدار ان حاره و مروغان حاره و صنیع حاره بود و ضار ان و گاه

حاره

درد کند و گاهی مؤدی نظیر و ج منفرد گردد و عسر بول بسبب آن طاری شود
خاصه که در کرا و نخسب اکثر درین صحن بول بزرگ خون منفره گردد
حضانت و بسیار هست که حبس بول عارض نمکود خاصه بسبب حساسیت
کوچک و نخبه اکثر حضانت است که در بول باشد و در اول صبح در بول دیده
علاج این صحن بادویه فوری که در باب حساسیت مکرر شده است و نذهرین است
بروغن سداب کند و در اول صبح بول در صبح و صلااح حال خانه
و عدوت و رزم حار و در صبح کاه بسبب داده لاموت بود و کاه بسبب باز
صغیر او کاه در کمال از دم و در غمرا شد و اکثر کوه کاه ترا عارض کرد و علاج
عارض شده است و محسوس شدن بول بود و کاه نظیر بول عارض شد
و کاه باشد که غایب محسوس گردد و هر آینه زهار و خاصه آمان کشند
و صربان و وجع شش طاری شود و کاه باشد که از خارج بشره حاره ظاهر گردد
و با وجود این صحن تشنگی با غمرا و زرد بود اطراف و سیاه شدن عضو
نشان و کفنه هذیان عارض گردد و از هر چیزی که نثر و مژد باشد مشغول گردد

بسی

بسی هر کاه که کتب در غایت شدت باشد بول و غایب محسوس گردد
بسی هر کاه که کتب در غایت شدت باشد بول و غایب محسوس گردد
بسی هر کاه که کتب در غایت شدت باشد بول و غایب محسوس گردد
بسی هر کاه که کتب در غایت شدت باشد بول و غایب محسوس گردد
بسی هر کاه که کتب در غایت شدت باشد بول و غایب محسوس گردد
بسی هر کاه که کتب در غایت شدت باشد بول و غایب محسوس گردد
بسی هر کاه که کتب در غایت شدت باشد بول و غایب محسوس گردد
بسی هر کاه که کتب در غایت شدت باشد بول و غایب محسوس گردد
بسی هر کاه که کتب در غایت شدت باشد بول و غایب محسوس گردد
بسی هر کاه که کتب در غایت شدت باشد بول و غایب محسوس گردد

در علاج کلیه مذکور شد و در او ان ورم استعمال لعابان نماید و غذای شیر
با اسفنج و شیر بادام بنوشد و اگر نولوس چنار شیر را در شیر در خزان
یا در شیر خرحل کند و طلا کند نافع باشد و از ضادات نافعه را او ان مرض
یک آینه که کجند شیر را بگوید و با شیر که سفند دروغن منفره بادام بیامزد
و ضاد کند و اگر از شلغ ملوف بادوغن یا جوخ ضادی سازد نافع باشد
و چون مدت یک هفته بگذرد بر ورم باید که ضادی از آرد جو و آرد باقلا و بزرگان
و با جوخ بسازد و در مثلث بر شد و ضاد کند و کاه باشد که استعمال ضاد
باید کرد از زوقا و شیخ و جند و سز مرتب باشد خصوصاً بعد از استعمال
مخدرات و اضاده و مرغی چند که در باب ورم کلیه مذکور شد نافعت و اگر
از بزرگ حبسه و بزرگان فدی فرا گیرد و بگوید و بنوشاند و در آب او بنشیند
یا در آبی که در وی شلغ و خشک و کربن جو شاید بود هر آینه نافع باشد
و اگر یکدم و نیم از بزرگ خشتاش فرا گیرد و بگوید و در طبیخ که در وی سنبلیله و از هر
جو شیده باشد مخلوط سازد و با شکر بنوشد نافع بود خاصه در عسر بول

بسی

و وجع مثانه و چون وجع رویه اشنداد کند چاره نباشد از اشغال
مخدرات که طلا کند مثل آنکه طلائی از بزرگ و بزرگ خشتاش و اندکی
از زعفران و امیون بسازد و بروغن زیت مخلوط نماید و استعمال کند
و اگر ششایی از این اجزا بسازد و بروغن بنفشه با دام خلط نماید و بکار
برد نافع باشد و غذای که در صحر بر سر نام و بر سر نام ذکر کرده شد بنوشد
و اما ورم صلب مثانه کاه هست که اسبابش مانند اسباب ورم صلب
کلیه باشد و محسب اکثر جد و شش از عصب صر به یا سقظه باشد و علامت
عسر بول و غایب و خدر در ساقها و اصد طرب و ضعف باشد و آبل
مرض اسنفنا شود علاجش اولاً بفرغ عضو مثانه کند با دهان صاف
و یکید کند به بزور حاره و مژدات را با چاشنی شکر و شیر بخوار شکر را
بنوشد و در وقت ظهر لعابان را با شکر و کور و عرف کل و کاشنی بنوشد
و دیگر فروح مثانه محسب اکثر از بیخ حصان باشد یا از بیخ خلط مرز
و علامتش در باب فروح کلیه مذکور شد و علامان عامه ریش کرده

و مثانه بول دم بود و اندک اندک از دریم دفع شود علاجش بطرفی
کنند در دفع مجاری بول یا از خوردن غذا می نوشند که یکوس او
نکون بود و از اظفر جزیه و مالخ و حاضه و آنچه در غایت حلاوت باشد
مخزن کرده و در باهتین و قنطاریه و کل و شکر و حبه و غیره خرد و آنها را با شکر
و اگر او دینه مدوام با در ماه الحسل یا در شکر نموشد و صاف کرد
نموشد نافع باشد و علاج همه بیشتر کند که با شکر نموشد و اگر نموشد
اجل آن را با شکر و دروغ نموشد نافع باشد و اگر خاکستر درخت اینچون
یا خاکستر بلوط یا خاکستر لاجورد و غیره کل نموشد و طلا کند نمیشد
و قرض کاکج و قرض نخاس را اگر بوزن یک مثقال در سه در حل کند و نموشد
نافع باشد و مرغی از نیمه بوزن یک درم و از پیه فاق بوزن سه درم و از شکر
بوزن نیم درم نموشد نافع است استعمال نماید در خورده شانه یا از خراب و جوین
و غصص و آفایا و بز شیت و زونا و میوه و پیه فاق و صوم سفید بسیار استعمال
کند و استعمال جفتان خواهه بشیرین و خواهه بصناد و طلا نافع بود و اگر مشرب
نوشی

نفعی نباشد و خاصه که مرض نوزدیک از مجری باشد و باوی خورده عارض
کرد و علامتش بفرجه فراخ است کند یا اندکی از نوزده و مردار سنگ
و خاصه که در کولون هم میماند استعمال کند و اگر در همی از نشانه و از نوزده
و سفیداج ترشید و خوردن و خوردن و خوردن و استعمال کند نافع باشد و اگر
برای خیاره و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده
بولن بسیار درم و از سوسن و برزقین و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده
حلیق نموشد و از نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده
صفت نافع شیرین و بز و البه و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده
و کبک یا بکوبه و حبه و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده
نافع باشد و باید که آب گرم نموشد و هرگاه که وجع در غایت استداد یا تلبه
استعمال شفاف اینصورت در علاج امراض عین مذکور شده و اما جرب شانه
چون عارض کرد علامتش حرفه بول و نیش بول و شدت رنج و جگر باشد
و رسوب بول بمشایب نفعی که آورد باشد و گاه باشد که رطوبان یا چون مخرج

علاجش جرب کلیر باشد و استعمال عبات نماید باروغن کل سرخ
و شکر سفید و غذا اما الشیر بروغن بادام شیرین نموشد یا پاچه یا هرینه
که موشد مرغ تخم شده و شیر کاو زرد و شیرین باشکرا که نموشد نافع بود
و باید که در دوام در صد و ششصد بدن باشد و درین مرض و اما جود دم شانه
علامتش عارض شدن کرب و غش و بزدا اطراف و کوچک شدن نفس
و حرکت نبض بر سبیل توان و غری سرد و غشیا باشد و علاجش بر صوم کندی
که مرکب از او بر مقلطه حصان باشد و گاه باشد که سببین ساده یا خاکستر
درخت اینی کفایت کند و اگر جرب بلسان مقدر در دم نموشد یا بوزن یک مثقال
تورمانا و آب گرم یا در سرکه که مزج و ساختن نموشد نافع باشد و اگر قیوم
به بز و صافی کرده بسببین ساده نموشد نمیشد و باقی علاجش
علاج حصان کلیر باشد و بعد که عارض شدن او جاع شانه در مسکام وزید
با دشال زیاد می باشد و هرگاه که در بز نعل چپ صاحب شانه و در می ظاهر
کردد بگذر ناری ادا علم کرد روز هفتم نبرد در روز با نچه دم وفات کند
و نمنز

و اما ضعف شانه گاهی سبب سوء المزاج باشد و خشک گنیزا برودت یا از درم
صلیب یا از اسرخواه یا از اختلاص باشد و علل آن و معالجات این انواع ضری
از پیش گفته شد بدان موجب عمل نماید و اما در شانه یا بسبب کل غده نافع بود
یا بسبب کثرت رطوبت یا ضعف حرارت طاری کرده و علامتش سرد سبت
بلایق و آتق معالجه آنست که اما الاصول بار بار و غن خروغ پاشاند و از آن غده
و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده
و اگر ضامی از ورق سداب و فودج و بز شیت و چند پید سر یا حلیقیت
یا نسک بسیار و استعمال کند نافع باشد و اگر عصاره خشک با قدری
از نسک یا قدری از روغن سداب یا با مسک یا غالیه یا باروغن زرفی
در سوراخ ذکر بچکاند هر اینه مفید باشد و استعمال علاجی که در وجع رنج
شانه گفته شد نماید و از استعمال مخدران مخزن باشد اما سخن در تحفیق
امراض عارضه بوجع بران وجه باشد که درم را اعراض آتیه و مزاجیه و مشرب
طاری کرد و گاهی بسبب موانع حامله نشود و گاهی نیز را افکند و گاهی شش

امراض

منقطع مسکود و کاهي اندک اندک منقطع میشود یا در غیره فحش می آید
یاردی باشد یا با فرط آید و کاهي مرض ریح مشارک بود با ریه های دیگر
و هرگاه که ریح را عرضا عارض کرده اند نیز موجب ضعف تکبر کرده و بسبب آن
مرض استنشاق آید و علامت حرارت ریح فلت طشت و حرمت لون طشت
باشد و از حرارت ریح استدلال کرده میشود با وجای که در فوایج کسد
بود آید و حدودت خراجات و قوایج و زکین بودن بول در اکثر اوقات
و سرعت نبض و غیره و اما علامت بود ریح اخینا سوط وقت و رفت و بول
و شدت سواد لون طشت باشد و نظا اول ایام خطر و فساد حال بول و غیره
و اما علامت رطوبت ریح رقت حیض و کثرت سیلان رطوبات و استفاط
جبین باشد و اما علامت بنویس ریح قن سیلان باشد و هرگاه که مرض
ریح بسبب قروح باشد پس علامت سیلان رطوبات حاده بود و بدید آمد
خراجات منفرجه و بدید که این عارض ریح کرده از خارج یا بسبب ضربه یا
جراحی که از شرب در او بدید آمده و کاهي این جراحی باعثن باشد و کاهي

در ریح

دعوی ریح می باشد و کاهي در ریح با کله بود و کاهي در ریح با کله باشد
و کاهي در اما علامت اینها از فروغ بود سیلان نده و منقطع شدن رطوبات
مختلفه ایله از ریح و المون باشد و چون استعمال ادویه فایضه کند منقطع کرد
تخلف استعمال ادویه ریح و علامت کله ضربان و شدت وجع باشد
و علامت فرم لرزه اعضا و ملازم بودن ریح باشد پس فحش کند که جراحی
و ضربه عارض بود یا نه پس اگر با وضوه باشد علاج حسن با منفرجه منفرجه کند
مانند ریساکر با ماء العسل نوشید و همراه منفرجه و این فاضله ضرر نکند
و استعمال اغذیه موافقه کند و اگر جراحی جراحی و ریح عارض کرد و مرهی از
بپزند ایج و زکین و از زرد و شمع زرد و روغن کل صرخ بسیار و در استعمال
کنند و کاهي ریح را ضربه شفاقی عارض میشود و عرض این ضرر بلاید در حال
بود یا در خارج علاج داخل را بنیاه فایضه مخلوط همراه مصلک کند
مانند آنکه مرهی از اقلیمیا و مردها ریح و شمع زرد و روغن کچنجد بسیار و در
و اگر حاجت افند با استعمال منفرجه هر اینه با این مرهم که ذکر کرده شد مرهم

با سیلون منقطع ساخته استعمال کند و اگر شفاق را غلظتی سخت باشد
و این حال دلالت کند بر طول مدت ضرر و وقت قبول علاج پس اگر عکس
انباط را با روغن سوسن استعمال کند و تسکین پذیرد چنانچه وقت و علاج
شفاق ساده کند و کاهي باشد که احتیاج افند با استعمال پوست خنثاش
کوفته یا زاج یا غصص یا جمیع اینها و اما علاج خارج مرهم سفید کند و اگر
فویای مسخوف با زرد و تخم مرغ بیاض و مرهم سلا در هر اینه نافع باشد و بدید که
ریح را کاهي بسبب اخلاط صفره یا ماخه بود یا کاهي سواد و هر اینه ضرر
چگونه عارض مسکود علاجش را در احوال بقصد اخل کند و بعد از آن استعمال
ادویه مسله صفره یا بلغم یا سودا و پوش در بندی را با سرکه و روغن کل و روغن
طرابا با عصا که بغله احتیاج بیامزد یا افایا و ورق کل ریح و صندل فرایند و در
و روغن کل ریح بر شرد و ریح را بدینا طلاء کند و کاهي باشد که با این ادویه
کمند کور شد برزگان داخل کرده و در آنکه در وی ادویه فایضه منفرجه شده
و ضاویه منقل آن آب کند و اگر حاجت افند شرب منقی ماء العسل را بنوشد و هرگاه

کاهي

و اگر در وقت غنا و پوست انار و عدس نش را بریزد و روغن کل کند نافع
باشد و اگر مرهی از زعفران و کافور و حبه نعناع و مردها ریح و سفید تخم مرغ
بسیار و استعمال کند منید باشد و کاهي از ریح رطوبات غفند روان کرد
و منی از وی جاری شود اما دفع رطوبات بسبب کثرت فضول بود و بسبب
ضعف هضم بود در عروق طشت کاهي منفعن کرده ریح و اما استعمال ریح
اگر غیر شویست باشد بیشتر ضعیف او غیر ریح بود و سستی عضو ریح
و اگر با کله شود و در کثرتی داشته باشد بیشتر دفع و حدت منی
باشد و کاهي بسبب حکم ریح این حال عارض کرده پس علاج رطوبات استعمال
ادویه و شفاقات منفرجه کند و علاج سیلان منی منقوبات با کله و اگر احتیاج
افند بقصد استعمال ادویه مسله کند و ساقها را بر روغن آذخر که در وی
عافه ریح و فاضله کوفته استخفا باشد همین کند و اگر کثرت منفرجه مانند قوامی
و اگر حاجت افند کند و کاهي ریح را در همای کرم عارض مسکود بسبب ضربه
یا سفت یا بسبب کثرت جماع یا بسبب انداختن ریح یا بسبب کله فایله در حین

برون آوردن چنین آزاد بدهد و گاهی سبب احتباس طشت یا بسبب اشتغال
یا بسبب کثرت برودن و کثرت نفی باشد و این حالات را گاهی فرج عارض
مکروه و گاهی فرج را و گاهی در بعضی از جهات رجمی باشد پس بیچاره
جمیع عضو رجم کرده بغایت ردی باشد و این اورام که مذکور شد گاهی در بطن
شود و گاهی صلابت پیدا کند یا منجر بر طمان شود و گاهی ضرر رجم مشارک
معه کرده و علامتش جدوث و حج و غش و غش و غش و غش و غش و غش و غش
و گاهی مشارک و مایع گردد و علامتش غلظت شدن صدراع و در بعضی از
وجهات و غش چشم از رجمی بعد عارض گردد بنوعی که اطراف روستایت کند
و هرگاه که در رجم حار بر بدنه رجمی حار ملتهب گردد و در نوزده بدینا در عضو
زبان مسماه گردد و شدت رجم و خطر آن طاری شود و اطراف بدن عرق کند
و گاهی باشد که معضی شود بر ریش و غش و بریده شدن آوران و هر چند این رجم
تزیب فرج باشد و رجم و شدت و وصلتش زیاده بود و علامت دپله زیادتی
رجم باشد و اختلاف تخمات و راجت یافتن بعد از دفع شدن بول و علامت

نوع

نوعی است که ضربان و تجم و ورم در پهل ساکن نکرده پس علاج دپله بصد
با عسلین کند که بغایت نافع باشد خاصه که حسن طشت کند و بعد از قصد
با سلیق که نافع انقباض مازده است هر اینه قصد صاف کند تا جذب راج
کند و تلافی مضرت نماید که از قصد با سلیق رسیده و واجبت که در اخراج
دم جباله کند و نامت سد و در غلظت غذا گوشتد و آب را نموشد خاصه
در روز اول و در رخا بکشید که خوش بود و بعد از امکان خواب نکند
و فی الحقیقه بعد از دفع نافع باشد و گاهی باشد که احتیاج آفرید با استعمال
ادویه مسهل و باید که در اجزاء مسهل چیزی که غشمان باشد را
شکازد و در آبی که در نوزده نافع باشد شکازد تا غلظت نافع
و خاوش و رجم کرده و اگر از رجم خستتاش قدری فواید و بگوید و بوزن
زیت بنوشاند و ضاوت نافع باشد و بعد از آن فراگرد از بر زخمی
و برزگان و خشک و حرمل و لسان الحمل و بنه الحما و هکلی را در آب
به بزد و وصله از صوف در آن آب بنوشاند تا هکلی آن آب را جذب کند

و گاهی آمدن رجم و چرک از مجرای براز باشد و گاهی باشد که استعمال
ادویه منجمه باید کرد مانند ضادی که از اجیر و خردل و سرکن کبوتر سازد
و با عسل بنوشد که مینوی فرج بود و اگر و رجم ضرر دپله فرج بود
هر اینه استعمال ضادات ملینه کند مانند ضادی که از آرد جو و آرد حبه
و برزگان و اکلیل الملک و آنچه بدین گونه باشد تزیب نماید و استعمال کند
و اما علامت ورم بلغمی که در رجم بدینا است که رجم را انفراج عارض گردد
و از رجم راجه در طار حار شود مثبات حرارت استسفا و طبی علامت
در رجم بلغمی که در او رجم بلغمی مذکور شد و اما علاج ورم صلب استعمال
ادویه مسهل بلغم و سودا باشد و استعمال رجم در اجلیون و با سلیق
کند و اگر رجمی از مغل و پرفاز و زبل گوشتد و رجم نرگس و روغن کبوتر
و روغن شبنم و روغن باوخی و روغن حنا و شمع زرد بسازد و استعمال
کند نافع باشد و گاهی باشد که سنده نفع را باید داخل ساخت و گاهی باشد
که استعمال رجمی باید کرد که مرتب از چند پدستر و صبر و دبباس و ابرسا

و بعد از آن بترج بردارد و مرهمی از سنده نفع مرغ و اکلیل الملک و زرد
نار وین تزیب سازد و استعمال کند و اگر از خرم و آرد جو و روغن کبوتر
سرخ و روغن جناسادی سازد یا از زرد و فایه فاز و روغن کبوتر
ساقی که هر اینه نافع باشد و چون علت رجم را خطا نکند باید که
مخللات کند مانند مرزنجوش و غار و زایغ و زایغ و غار و غار و غار و غار
و اما علاج دپله منضمات آن کند خاصه که داخل رجم باشد تا حین که رجم
و اگر فرج رجم باشد و ممکن باشد شکافتن آن هر اینه بعد از رجم
نفع بشکافتد و اگر انقباض به استعمال مددات و مخللات و برودت
شکافتد چون منجمه کرد و گاهی باشد که رجم و چرک از فرج بیرون آید
پس بنوعی و غلظت باقی ماده بر هم با سلیقون جمع کند و گاهی باشد که
رجم و چرک از شانه بیرون آید پس این هک کام حاجت با استعمال مددات
تزیب نباشد میا و موجب انقباض ماده بنامها باشد که در بکده انقباض
کند با نفعی و اجمل مدد باشد مانند شیر و شیر و نفع خیار و لعابان باشد که

و گاهی

و جمع و در نماز عطا و احتنا فرج و خفتان و ضیق النفس و غشون
و نظیر بون خاص و غشون بگوید و مختلف حکم و در این امر ص طلوع هر دم
نصب خلاف شتر مزاج پس از مزاجش ضعیف و بی باشد هر اینه متولد گردد
در دم المرض عشا و تیره و اگر سوداوی بود او را ضعیف و او متولد گردد و اگر
مزاجش قوی باشد امرض ضعیف متولد گردد و اگر که در میان طین با قوی
یا از سوسه المزاج رحم و او را رحم باشد از فروغ و اگر و بواشیر رحم
و شفاقی بود یا از اشاخ انوار عرفی و اللطاف عرفی و رحم و بواشیر رحم
ضربه یا سلفه یا بسبب سردی و لادت یا بسبب شدت حمل بود و اما آنچه
در مینویسند حکیمان باشد تا دامه با قوی بود هر اینه یکی باشد و گاهی ضعیف
اعتلا عام بود و علامتش تورم دو و جسد باشد و عرفی بیانی گردد
تورم کت از علامت است که ذکر کرده شد و گاهی با وجع باشد و گاه نه
پس اگر موجب ضعف گردد بنا بدین جهت کرد و علامت آن بی بسبب ضعف
رحم و امتناع عرفی بود آنست که خون صافی منقطع گردد بدون وجع

بجز

و بی علامت دم بود علامتش حرقت باشد و آمدن خون بیرون
و اگر بسبب رفت دم باشد علامتش منقطع شدن است و بی باشد در این
حرقت و بر اینه از چیزی که فایض باشد منقطع گردد و گاهی شکر بود
از جابریه که کان کردن شود که بکر استن این و گاهی در در نایز ریش
گردد و بطوبی از وی منقطع گردد و اما علامت فروغ شدن و جمع و اگر
بسیار بود باشد و علامت آنکه منقطع شدن خون سیاه بود بر مثال در
و علامت آنکه از نوا سیر بود و گاه با او بود و اما علامت آنکه بی بسبب
خون بی بسبب باشد با استعمال ادویه مسهل صغیر کند مانند عصانه شاهانه
یا قشور و هلیج و شکر کرم و اگر بسبب مالیه بود اجتناب بصغیر
و اگر بسبب ضعف رحم بود علاجش بادویه و فایض منقطع
کند و اگر بسبب فروغ باشد علاجش بادویه فایض و مغزیه و تخم دره
کند چنانچه در علاج بواسیر خواهد آمد و اگر بر زلسان محل را لعاب کرم
و با عصیر فودنج و کلاری می و وضع غریزه و زب المسوس و غرابی ضد ک

بمیشد بود و اگر از بیخه سائل و فلفل و کندر و پیر جرج یا پیر بط و تخ
الخریه طلایی سازد و فلفل از بیخه دروی فرو برده تا جذب کند و بعد از آن
ببوی بر دارد نافع باشد و علاج آن بسبب احتباس منعی باشد آنست که
استعمال ادویه محقق کند مانند فودنج و سداب و جوارش کوفی را در راه الا
صل کند و بنوشد و اگر طلایی اده او بر کوزه مانده فلفل و زنجبیل سازد
و بزود نافع باشد و باید که از فصد مخمر باشد و بر ریاضت کوشد و اما علا
ج آن که در رحم جمع گشته و علامتش احتباس طرف و کژی و فراهی بطن بود خاصه
در وقت ترو و بدید آمدن و دم در زیر شکم و کل و صیلان رطوبت مانده و گاهی
تورم کرم ده شود که کورا بسبب است پس اگر حیض افتد بقصد باید که در
در آنی نشیند که در وی ادویه قوی را در جوشیده باشد و استعمال ششانی
که متبذ طث باشد و اگر خرفی سفید را بگوید و در هر اینه نافع باشد
و بد که گاهی رحم را بسبب ضربه یا سلفه یا بسبب عسر ولادت یا عرق ذک
بادهی عارض گردد و موجب ضعف مزاج گردد و علامتش احتباس رطوبت

بنوشد نافع باشد و فلزیای فارسی و فرفس کا نچه نیز مفید بود و اما علاج
آنچه کاین از اسهال و فتل دم باشد با استعمال ملطفات بود و نشاید که حبس
دم کند و گاهی صورت ضربه بسبب احتباس طث بود پس اگر از کثرت رطوبت
منقطع باشد که بسبب احتباس دم شده علاجش اولاً بقصد با سلیق کند
و بعد از چند روزی دیگر بقصد صافن و لادرسن از استعمال ادویه مذکره
حیض خاصه حمولات حاده مثل فرمون و فلفل که هر اینه چون بفرم طث کنند
موجب نزول طث گردد در زمان و جام بغایت نافع باشد و اگر رطوبت یا سلفه
کثیره منقطع گردد و هر اینه احتفال جرب مسهل کند مانند حب ایا رخ یکم بود
در روز سه شوم با هضم بجانث پشت و ساقین کرده باشد و باید که اسهال بر
بکافات و مروضان تخمین نماید و بعد از آن چند پند را با اهل بنوشد
و مجنون فلفل و مجنون کمونیه بغایت نافع بود و اگر مجنون کمونیه را بگذرد بگذرد از
در آب سداب حل کند یا در طین کوزه از بیخه انکشت و غار نفون مرتب باشد
و بنوشد بغایت نافع باشد و شراب سبکچین حاضی باد و غن تر فرج بنوشد

بجز

وحتی آلاس و مسعد و بیاس از هر یک در هر روز و از فلفل در آن
دو جز و فرا گیرد و همگی را کوفته و بپنجه در غسل صافی برشد و هر صبح
فدری از آن بنوشد نافع باشد و اما عارض شدن سنگس که عارض
از منفع شدن بول بدون اراده پس مباب خروچش بر چند کوزه باشد
انچه خوب است اگر بود آنست که از افراط برود و ضعف و استرخاض عضله و مثلاً
طاری گردد و گاهی بسبب کثرت استعمال ادویه و اشربه مذبذبه عارض
گردد و گاهی بسبب حرارت مزاج یا بدیدار علاجش بر شکر است و زرد
و شراب رمان حامض و شراب حصرم و آتش ساق و آتش غوره کند و از این
بغایت ترش و نمکین بود همز باشد و انچه خوب بود در علاجش
حار و ترش معده کند و معاجین حار و اطریق صوفی نافع بود و مثل
اسطوخودوس مفید باشد و انچه بسبب ضعف و استرخاض بود علاجش
بادویه و اشربه و اغذیه مغویه کند و انچه بسبب مدان بود علاجش
غذایان و فواض کند و علاج انچه از حرارت باشد بادویه و اشربه مذبذبه فایده کند

فاده

خواه خفته و خواه مرکب مانند کزبره یا بس و ورد احمر و طباشیر
و بزر نعل و بزر خشت و طین از مین و جلنار و کافور و صمغ عربی
و اگر از این ادویه همچون سازد و بنوشد نافع باشد و اگر از کزبره و طین
از مین و هلیله استود و لب بلوط و عدس مقل از هر یک بوزن
دو درم فرا گیرد و از کزبره در سرکه جو شاییده بندد بگردم و سفوفی
ساقه و در هر صبح قبل از خوردن غذا بوزن سه درم بنوشد
نافع باشد نافع باشد و چون عطش عارض گردد حب رمان یا بهان
یا کزبره و صمغ عربی بول کند و این علت بسبب استرخاض عضله بود
علاجش بر شکر است و هلیله ان کند و انچه با الطبع بارد و مقوی باشد
و در عین بان یا بر عین فسلط ندهین کند و باید که اندکی از غذا بنوشد
نامو حباب خواب بسیار نکرده و از کثرت شرب آب مخمر باشد
و اگر قدری از کزبره و بلوط را فرا گیرد و در عصیر اکو بنوشد و بنوشد
نافع باشد و اگر از بزر شیب کبک و فرا گیرد و از عافه فرخا و برز کزرس

لشانه اکل بر شد و فرصه سازد و بنفشه نافع باشد
و اگر فرص طباشیر یا فوس کافور را بنوشد مفید باشد و از فوکه انچه در
وی برید و فیض باشد مانند بنوشد و اگر از آرد جو و بهار به
بهار سبب و زرد یا از کل نازه و ریاس و غوره و عصا الواسی
و سبب انارش صمغ ای سازد و استعمال نماید هر این نافع باشد و غذا
در معده لطیف بود مانند مرغ فریه یا کوشن فنی کسار یا ماهی نازه
در سرکه کفشد بنوشد و اگر در وقت این صمغ بسبب برودن باشد
در وقت برودن هر این از عطش سالم بود علاجش بر شکر است
و در آن بر شکر بنوشد و کزبره و سفوفی و کزبره و صمغ نافع باشد
در سنوایی هر روز قبل از طلوع صبح یا زده عدد از حب صبر بنوشد
و غذا نخورد آب با زیره و دارچینی و خر و سبب مناسب باشد و اما علاج
حرف بول اگر با چرک و ریم و خون همراه باشد با فراض حار مذبذبه کند
مثل آنکه از بزر بطیخ و بزر خیار و بزر نعل از هر یک دو درم و از کزبره

بکبر و همگی را بگوید و بوزن دو درم و نیم در هر وقتی در یک و نیم
آب سرد مخلوط ساخته بنوشد نافع باشد و بر روغن بوردند همین
کند و گاهی علت دریا بیطس عارض گردد و این علت عبارت از آن
که هرگاه که آب بنوشد بعد از زمانی قلیل همان آب بعینه منفع گردد
و این بسبب عارض شدن استنادت ناریه بود علاجش با زرد
و اشربه بارده مرطبه کند مانند بزر خس و بزر خشتاش و بنوشد
و کافور و کل را اگر بود نافع باشد و در صمغی خنک باشد بنوشد
و بارهان مرطبه منویه مانند روغن بنفشه با دام ندهین سرد و انچه
و از استعمال مدان مخمر باشد و بنوشد و کزبره و سفوفی و کزبره
باشد و کافور باشد که در اول حال منصف حاجت افتد و در وقت
سرد کند و بنوشد نافع باشد و آب انار ترش باشد که بنوشد و در بنفشه
با عرق کل و پند بنوشد و اگر از جلنار و نافع یا بوزن دو درم و از صمغ عربی
بوزن یک درم و از کزبره بوزن نیم درم فرا گیرد و همگی را کوفته و بپنجه در عصا

لشانه

و دم الاخوين وضع عرنه از هر يك هشت دم و بز بز كرس دو دم و از
ايشون سه دم فرا كرد و هكي را كو بود در شير خشك
سازد و در هر وقت صبح قبل از خوردن غذا بوزن دو دم بنوشد
و عذراة الشير با استفناج و شير خشك اش بنوشد و اگر بفرغ روح بيزد
بود هر اينه في كند و استعمال مسهل لطيف نمايد و از غديه و لقمه و فواكه
مطيب بنوشد و از اينه بغيث شيرين باشد يا شير بود مخمر باشد و در هر
ظرفه كند و شير خشك كند و عرق بيد و گل و كاشي بنوشد و بعضي شير
و قوچ كند و بنوشد و بنوشد و بنوشد و بنوشد و بنوشد و بنوشد
و اگر عارضه شد و حرفه اول سبب بنوشد باشد عارضه مطيب بنوشد
و شير بنوشد با عذاب بز و قطونه و لقمه و دان و شير كرا بنوشد نام باشد
و از استعمال محققان و جماع مخمر باشد و اما عسر بول و احتباس بول
كاهي بسبب برون مزاج عارضه كردد و علامتش باض لون بول و غلظت
بول بود يا باض بارف و اكثر از برون ناشي كردد علامتش شرايط بود

اصول

و اما الاصول كند و اگر انيسون و كوكون و بزوز را ز بلخ و نخ كرس
هكي را بنوشد و در با اسهل بنوشد و صاف
خود بنوشد نافع است در نديا خون آب با چاشني غسل بنوشد و كرا
بنوشد با غسل نافع بود و پياز نخند و سير نخند و شلغم نخند و هليون بنوشد
نافع باشد و گاهي عرق و صندل سبب حرارت باشد و علامتش حرارت بول
مانند است و علامتش بشار خشك و شراب بنفشه كند و اگر آب
خاندان را و آب كروي ناز و شير نخند و حبه ملاك بنوشد
و شير خشك اش بود و گاهي بسبب
مجاور عارضه كردد و گاهي بسبب مده و خاطر باشد و علاج اين كونه
ضرر و سختيات و مذبذبات قويه كند و اگر از اهل و اسار و در و حماما و الخ
و بزوز كرس و بادام نخ و سنبل الطيب از هر يك دو دم و از بزوز
پنج دم و از اشوسه دم فرا كردد و هكي را در اسهل صافي بنوشد و بنوشد

آنش كاستعمال مبروات مني كند و بر فعا خواب كند و از اغديه
و اشربه فابضه مخففه بنوشد و اگر مزاج را اين ضرر طاري
كردد بايد كه استعمال ادويه و اطليه بارده يا سه كند و اگر علقه فلق
مني و دفع شدن او بر سهيل رشته باريك عارضه كردد علاجش
بر نفوٲ باه و استعمال ادويه با هيئه چنانچه مذكور شد كند و بايد كه
غذا از جنس مرطبات باشد و يكي ديگر از امراض رديه فتنه باشد و فتنه
عبارست از نزول بعضي از امعا يا از حدوث راج غليظه در مجاري
انثيين بنا بر اتساع مجري علاجش با دويه و اطليه و معاجين حازه
يا سه كند و بعضا نه تخم بريند و از نرود فاحش و زوز زدن
و سخن بلند گفتن و استعمال مرطبات و سختيات مخمر باشد و اگر
در اكثر اوقات استعمال همچون خود بخ كند بغيث نافع باشد و ميادوست
نخام مضر باشد يكي ديگر از امراض رديه صعبه بوا سير باشد و در
اين مرض بغيث رفت كند چه بسيار باشد كه دوده مستقيم مجروح باشد

آنش

وظن کند که مکرر بر او سیر عارض شده و حدوث بواسیر نخب اکثر
از خون سودای غلیظ باشد و گاهی از بلغم غلیظ حادث آید و فساد
و غلظت بواسیر یا بنا بر حرارت و پوست بگد باشد یا بنا بر طول بقول
مرض در مجاری عروق یا بسبب ضعف محال باشد از خدب ضلول
غلیظ یا بسبب شاول اطوار مولده سودا باشد پس هرگاه که عملی
کرد عروق از کثرت دم هر آینه موجب ورم منفرد گردد و بیشتر بواسیر
یا در عروق بدید آید یا در فوایج عروق و بر چند کون باشد یا تاولیه
یا عنبیه سندی بره یا فونیه رخوه باشد و هر یک از این یا عیاد غیر تمیال
باشد یا رایبه بود و بعضی خارج شرح بود و بعضی داخل و بعضی خارج
باشد و بعضی شغافی اما تاولیه افریست بسواد صرخ و تونیه افریست
به دم و عنبیه بین بین باشد و نا افواه عروق منفرد منفرد کرده حکم بر
بواسیر نتوان کرد و اکثر حدوث بواسیر در بلدان جنوبیه و در اوان
وزیدن باد جنوب باشد و علاج جمیع انواع بنفصد با سلیق کند او را

دومراز

و بعد از چند روز بنفصد صاف تمییل نماید و جمالت بلغم او کثرت
نافع بود و استعمال ادویه که صاحب دم باشند در بواسیر مفتوحه بسیار نافع
زیوا که مکرر بضعف بدن و سست شدن سر را تو و خفغان کورد و بلکه
دوانند بر فنی و چون صاحب بواسیر را عاف عارض کردد گاه باشد
بمجرد آن عاف هر آینه ضرر بواسیر منفع کردد و چون رحم زبان از
بواسیر پر کردد و به بطش منفع کردد هر آینه موجب تسکین باشد و باید
اصلاح مزاج با رویه و اجنبیه رطبه نماید و علاج محال و کبکباشغال
ناید و اگر ضرر بواسیر را ورم و تورم و انتفاخ نبود هر آینه محتاج علاج
نباشد که ناکاه منفضی بواسیر و شغافی کردد پس استعمال ادویه کبک
که ملین طبیعت باشند بسیار اقل منفعد از اینی رسد و انتفاخ و تورم
و جب سندروس و اطریفل صغیر باشد و اگر از حلیه و ناخواره و زرد
طویل و عاف فرح و خشک و سوزنی و باد اخ از هر یک بکند و فرایند
و هر یک را کوفه و پخته در آب کراش و روغن کوردگان خمر کند و خبها سازد

و در وقت حاجت بوزن دو مثقال از آن بنوشید نافع باشد و اگر از
نیلوفر بکند و فرایند و از بر خط نیم جز و از اکلیل الملک و عدس مشمش
از هر یک بکند و هر یک را بکوبد و در سنده نخ مرغ و روغن کل مرغ
و خبها سازد و بنوشد نافع باشد و استعمال هم داخله و بیرون کند با
اندکی از عفران مسحوق و افیون هر چه بود و اگر از زوفا و بنور و روغن
پیه گزده و پیه بط و موم کافوری هر چه می سازد و استعمال نماید و بنوشد
در ضرر ورم و اگر از بابونج و اکلیل الملک از هر یک بکند و بنوشد
بکراک فرایند و هر یک را کوفه در لعاب بزگمان بر سر شد و حبیب صلابه
و بنوشد نافع باشد و چون خواهد دفع سگیلان کند باید از جبهه و بنوشد
و دم الاخون و کلنار و امیثا ذروری بسازد و استعمال کند و باید که از
اغذیه منقلظ خاصه کینیات و آنچه مولد سودا بود مخمر باشد و نخورد
بازیره کرماینه و اسفناج بنوشد باز رده نخ مرغ نیم برشت نخورد و اگر
سگیلان دم و رطوبات با فراط باشد هر آینه آتش نازک با چاشنی مویز با

بوشن

بنوشد و از فرا که بهر ایخ خورد و ندهین منفعد بر روغن جوز یا در
لوز کند و اگر چنانچه عملی و غیر سیال باشد باید که بکشاید و بریشی
در سوراخ وی بگذراند و سر هر دو رسد را به یکدیگر بنبندد و با آن
سوراخ سر هم آورد و ماء البصل و زهره کا و باران طلا کند و به نلیین
عضو منفعد کوشد و ندهین بر روغن اسفناج شفا او کند و مغز سیاه
ای کا و اگر از اکلیل و خطمی و افیون و زعفران و بزگمان و پیاز و زرد
نخ مرغ و روغن کا و ضمادی سازد و استعمال نماید نافع باشد و اگر اسفناج
مرغ سیاه کند میند بود و اگر بخیر خراج شود فوس که با و حب مغل
بنوشد که دافع باشند و گاهی یادی با ضرر خراج نمک کردد پس عکاس
با استعمال جوارشات مرکبه از تخم کلات و نمیدان و کاسلین رباح کند
و دیگر ندر بکلی در دفع ضرر بواسیر استعمال ادویه حاده است و آخر الا
به قطعست و اگر چند عدد دانه باشد آصوب آنست که یکدیگر را بریند
و در آخر بلدان را باز گذارند تا خون ناسد از وی منفع کردد و بعد از

باید که استعمال ادویه حارمه کند مادام که خون با فراطمن دفع کرد
و هرگاه که از حبس دم متضرر کرد استعمال مغز آبلیمو کند خاصه
بیاض یا گراش و اگر حاجت تخمسن نند در آبی که در وی قشر انار نریش
و عنص و ورق آس جو شیده باشد نشیند و اگر بپند که عضو متعده
از امثال اینها متضرر مسکود ضامدی از سفیده تخم مرغ و ایون بسیار
و استعمال کند و استعمال سائرا ادویه و اطلیه ملینه میند باشد چون از
ادویه بارده یا بسه متضرر کرد و هرگاه که مفعول از الم بواسیر و رگ کند
ضامدی از سفیداج و مصطکی و بر در سنج و موم کافوری و روغن پییز
و آب عنبلثعلب و آب کرفس و آب کاج بسیار و استعمال نماید
و چون خواهد که بواسیر متعده را بکشاید باید که چند نوبت حمام رود و در
مفعول هان ملینه کند بعد از آن که فصد صاف کرده باشد و بعد از آن
استعمال عصاره بصل از هر که کاو یا ورق سداب با روغن تخم انار نماید
و بدینکه گاهی مفعول را مخرج عارض کرد و وحدوث ورم خار در وی

بعد از

بعد از عارض شدن شفاف و حکم و منسد شدن افواه جراحت
بواسیر و عقیب معالجات بواسیر باشد خواه بعد از استعمال
ادویه حارده و خواه بعد از بریدن بود و چون جراحت شود
هر اینه خوف ضرر نواصیر باشد پس باید که در اول امر علاجش
بفصد کند و بعد از آن استعمال اطلیه کند مانند آنکه از سفیده
تخم مرغ و روغن کل مرخ طلا بی سازد و استعمال کند و اگر از زرد
بوزن پنج درم و از نشاسته بوزن هشت درم و از سفیداج
بوزن دو درم و از موم کافوری بوزن بیست درم و از روغن
کنجد و روغن پییز و روغن پییز و روغن پییز خانگی از هر یک بوزن
پانزده درم فواکیرد و مرهمی سازد و استعمال نماید نافع باشد و اگر
ضامدی از سفیده تخم مرغ و روغن کل مرخ و شمع زرد بسیار
و استعمال نماید نافع باشد و اگر بقطع حاجت بیفند استعمال مرهم
با سیفون باز رده تخم مرغ کند یا مرهم سفیداج با اشغال استعمال

و واقع الم باشد و طلا بی جامع آفت که فواکیرد از روغن شیر
و بزربشت و زعفران و مرز هر یک بوزن دو درم و از مصطکی
و موم کافوری از هر یک بوزن پنج درم و از روغن کل مرخ بوزن
پنج درم و استعمال نماید و چون ماده را پیوست و حرارت غلظت
باشد هر اینه استعمال ملینات کند مانند شحم و لعابان و عصار
و مغزیات مانند کثیرا و لعاب بزرفطون و زوقا و رطبه و روغن کل
و نشاسته معسول و اگر از مغز ساق پای کاو و نشاسته بسیار
مغز ساق پای کاو و خیر کدو جو طلا کند نافع باشد و از ادویه
نافه دهن خیری و دهن سوسون و روغن استخوان شفتالو با
و هرگاه که ضرر شفاف مجرب با سور کرد هر اینه استعمال مرهم باید کرد
و علاج نفلیادویه و اشربه ملینه کند و استعمال جبهه اسکین
در روغن نماید و از استعمال فواض و محققان مخمزه باشد و بعد
قلیه استقناج بزرده تخم مرغ یا کوشش جوان مرغ بنوشد و اما

و اگر وجه را اشنداد باشد هر اینه تکیه مفعول بزور ان مفعول
کند و در آبی نشیند که در وی بزرتان و بزرخطی و حله نشیند
باشد و ریس کند هر پیس بنوشد و علاجی که در تسکین ضرر
مفر شده بدین ضرر نافع باشد و بدینکه مفعول را ضرر شفاف
عارض مسکود که گاهی بسبب پیوست و گاهی بسبب ورم خار و گاهی
بسبب غلظت نفل و پیوست نفل و گاهی بعد از طاری شدن
بواسیر و گاهی بسبب استعمال دم در عرف او از آن پس که مفعول باشد
علاجش با ادویه نجفیه فایض کند مانند عنص و اگر از جملنا روغن
و مر در سنج و روغن کل و اشون طلا بی بسیار و استعمال نماید نافع
باشد و اگر از اشرب محروف و سفیداج و روغن کل مرخ و سفید
تخم مرغ طلا بی سازد یا از موم کافوری و حنا و کل خیری و روغن
کل مرخ یا از ایون و زوقا و تر و عصاره و ورق کاشنی و عصار
عنبلثعلب و روغن کل موم کافوری و استعمال کند هر اینه مانع

دافع

اشترخا و مفعد کاهی بسبب خراج فالجی باشد و این اندک
اندک عارض گردد و بسیار باشد که نافع فریج بود و اشترخا
کاهی مع اجس بود و گاه بدون اجس این مع اجس باشد
بسلامت نرود و علامت استعمال ادویه فابضه مشدده است
و اگر در وقت کل سرخ و عدس و عین الثعلب و سماق خوراک کرد و در آب
نجوشاند و در وی نشیند مادام که ورم داشته باشد هر چند نافع بود
و کاهی بسبب سرما عارض گردد و این ضرر کاهی با ماده هر چه بود و
علاجش آنست که ادویه حار و یا بنه را در آب نجوشاند و در وی
نشیند و دهین بروغن فسطج کند و کاهی بسبب رطوبتی باشد
بخارث و حرارتش به من معلوم گردد علامت آنست که جمع کند
میانه ادویه فابضه مایله به برودت و ادویه مستحبه و همگی را در آب
نجوشاند و در وی نشیند و اگر ظن تعدی باشد استعمال ادویه
مرخیه ملینه کند و بعد از آن استعمال ادویه محرکه که در وی لطیفی

وخیلی

وخیلی باشد مانند تک آب و اما خراج مفعد کاهی بسبب
ثیر مفعد باشد علامت آنست که فرا کرد از اسفنداج و غص
و کلنار و شب و کثیر و همگی را بکوبد و در روغن کل سرخ بپزند
و طلا کنند و اگر در آب نشیند که در وی غص و پوست انار و در
مورد و کلنار و بابونج جوشیده باشد هر چند نافع باشد و کاهی
بسبب ورم باشد پس اگر ورم را جلافت شستند بود استعمال
در وقت که در مثل آنکه فرا کرد از جوز سرخ و جوز در ورم و از سفید
پودان بکوبد و از کلنار و مر در سرخ بوزن بکوبد و استعمال باید و تند
مفعد روغن کل سرخ نماید و اگر سرفه مفعد بسبب کثرت ورم بان
نکرد و علاجش را در مرخیه وادهان ملینه کند مانند روغن
شبت و روغن بابونج و اگر ورم در غایت شدت بود استعمال
مرهم اسود و مرهم زنجار و مرهم کافور کند و اما عارض شدن ضرر
ناصور بسبب خراجی بود که در مفعد اطراف وی بدید آمده و گاه

هست که حادث محکوم از بواسیر شامک و آنچه غیر نافذ است
باشد از نافذ و آنچه نزدیک بود به تحریف هر این اسم باشد و فرق
میانه نافذ و غیر نافذ بدان کرده میشود که میلی را در ناصور در فر
و انگشت را در مفعد کند و تخم کند که در یافته میشود و بدینکه
ناصور نافذ را کاهی یک دهان باشد و گاه کثیر الاغواه بود و علاج
آنچه نافذ بود آنست که در یابد که چرک از آن روان بود و با حدث
و عفونت باشد یا نه چون چنین بود استعمال ادویه حارده کند
و داغ اگر کند اولست و اگر خفیف و بی لطفن باشد علامتش همین
علاج غرب بود که در امراض عین مذکور شد و اگر ورم مرد و خراج
و سد در مفعد اج اشترخا و قدری حوم کافوری و اندکی از کافور
در سفده تخم مرغ فرا کرد و از این مجموع طلایی سازد و استعمال
نماید مفید باشد و اما در پان ضرر حاصل و عرف النساء و نرس
بدنکه سبب منفعل در عارض شدن این امراض هر این عضو قابل

و غیر

و بسبب فاعل خراج وجود رتبه باشد و بسبب آلی سف مجاری
طبیعت باشد بسبب عارضی یا غیر طبیعی باشد و بدینکه عضو قابل که
سبب حدوث این امراض بود یا بنا بر سواد المزاج باشد خاصه
مزاج بارد یا بر ضعف خلف یا بنا بر شدت حدث حرارت یا آنکه
در تحت عضوی واقع شده که چون ماده در آن عضو فانی نمیکند
گردد هر این بعضو تخفانی نازل شود و لهذا خسب اکثر در نشستگ
می باشد و سبب فاعل یا سواد المزاجست در جمیع بدن یا در اعضا
رینب از اعضا ملهت یا بر تخریب یا متبعض میب خاصه که رطوبت
غریبه بدان مزوج گردد و اما مواد یا آنکه در مزوست یا دم بلغم یا دم صغیر
یا دم سوداوی یا بلغم مزه یا مزه مزه یا خلط باشد مرکب از بلغم و مزه
یا چیزی باشد از جنس دم یا از بلغم بود و اکثر از بلغم مخلوط به مزه بود
بعد از آن از بلغم خام بعد از آن از دم بعد از آن از صغیر و آنچه از سودا
یا از بلغم صرف باشد بر سبیل نادر بود بلکه اکثر مرکب باشد و نواز

وزکامات واکل غدیه فاسده و ترک فصد و ترک استعمال مسهل
کسی را که عادت بود ریاضت بر سر اشلا و جماع بر املا و جام بر
طعام و آشامیدن آب به ناشنا از اسباب این امراض باشد و هرگاه
اخلاط در بدن جمع آید و بر بول و بزاز مندفغ نکرده و طبیعت مدد نکند
لاجرم بیخیزد این اوجاع گردد و اکثر وجع مفاصل عارض مزاج پیران
و اصحاب امراض مزمنه و ارباب نفاقت مکرر در بنا بر ضعف قوت
مهاضمه ایشان و حدوث این علت تخسب اکثر در مفاصل باشد در
میان سائر اعضا بنا بر آنکه حرکت مفاصل زیاد باشد و مزاج فعال
اضعف دیر باشد و خالی تر بود از سائر اعضا و بدتر که نفوس جزوه مفاصل
باشد و قوت میانه نفوس و مفاصل آنست که وجع مفاصل عامست خلا
ضرر نفوس که آن از پیوند کعب ناپیوند انگنشان باشد و گاه باشد در
نفوس از عنب باشد و گاه از یک جانب باشد کند و بعد از آن عموم پیدا
کند و گاه بجانب عضویان صاعد گردد و اضعافان خصیصه صاحب مزاج

مزاج

طولانی گردد و نفوس بر اوی آید نموت مناجات گردد خاصه که مزاج را
برودت با فراط طاری گردد و علامت نفوس مزاجی و جعدت
بلا ثقل و انتفاخ و اما مادی هر این علامتشن از لون موضع و لون و
و شدت وجع معلوم گردد پس اگر نفس کند و در یابد که مملکت
است دلیل حرارت باشد و الا دلیل برودت بود و اکثر مزاج
خا و مزاجیزه الطبع را عارض گردد علامتشن بادویه و اغذیه خرطبه
کند و استعمال هر وضاعت معتدله از حرارت نماید و از نردن بحر باشد
بنا بر آنکه حرکت مانع نفع ماده باشد و بدتر که گاهی طاری شدت
وجع مفاصل تخسب میراث باشد و بسیار هست که دفع مواد مفاصل
و تشویش او موجب هلاک شود و عارض شدن مفاصل و نفوس
و عروق الشار در موسم ربيع زیاد تر باشد از فصول دیگر بنا بر آنکه زیاد
و حرکت اخلاط درین فصل و علاج این اوجاع در اول مرض هر این
اشکل باشد و چون مواد ممکن گردد علاج پذیر نباشد و هرگاه که

اصحاب مفاصل و نفوس را وجع دوا یطاری گردد موجب سختی باشد و گاهی
وجع مفاصل در حین حدوث حمیات عارض گردد پس نظر باید کرد علامت
او که آیا سادجیم بود یا مرکب باشد و سادجی اندک و نادر بود و در وی
تغیرون و انتفاخ و علامت ماده نباشد اما ضرر مادی را از لون
موضع و ورم و لمس توان دانست پس اگر استعمال بخیزد آنست
و موجب غلظت و شدت وجع نکرده معلوم شود که ماده حار عارض
شده و اگر استعمال نگیرد آنست که وجع زیاد نشود معلوم گردد
که ماده باره عارض شده و باید که در حین خلط مفاصل
در د طاری مکرر د یاد در هنگام املا پس این حالات بر اخلاط
حار و رقیقه یا مرکبه یا بین پین یا خام صرف دلالت کند و در اکثر
احوال از بول و بزاز معلوم گردد که صفرا غالب بود یا غیر او و گاهی از
سنت و عادت و از ماکولات و مشروبات و ریاضت و مشهور
معلوم گردد و گاهی بر خلاف اینها بود اما علامت ماده دومی حرمت

و تاس

و اما س عضو و شدت وجع باشد اگر شدید العور نبود و الا
تعدد و ضرر بان باشد و آنچه از احوال بدن دومی مزاج باز در
شود و اما علامت ماده صفراوی احساس حرارت شدت بود
که چون دست بمالد بر اینه از حرارت عضو غلظت ازین باید با آنکه
فصلت حرمت و تعدد داشته باشد و اما علامت ماده بلغمی فلت
الیناب و عدم تغیر لون جلد باشد یا تغیری که تشبیه برنگ رضا
باشد و وجع داشته باشد و علامت دم و حرمت منقود بود و اما علا
ماده سوداوی فلت تعدد و پوشیدگی وجع و کبودن رنگ پوست
و تشویش شدن از علاج بود و اما علامت ماده مدیه حرارت شدید
و حرکت و تسخین باشد و علامت رنجیه تعدد شدت دید بود بدو نقل
و اشغال و وجع و علامت مواد مختلطه قلت انتفاع باشد از ادویه
حار و باره پس گاهی نفع دهد و گاهی ضد آن د و نافع باشد
پس در علاج ضرر سادج به ادویه مملکت کند تا زرد اب بقی مندفغ

و فصد نماید و اگر برودت و جودت مؤلم باشد استعمال ادویه
مستحکم کند و بسیار باشد که پوست با نشخ عارض گردد و غشوی
بادویه و اشتریه مرطبه کند و علاج مادی را بادویه و اشتریه و غشوی
مربوده کند و آنچه فی الجمله فایض باشد و تقویت عضو معلول کند
و علاج ماده دعویره را بنفصد کند از طرف ضد مرض و اگر آریه
در جمیع مفاصل بود از دروست فصد کند و قی کردن بغایت بعید
و چون ماده در اسافل بدن باشد استعمال ادویه مسهل و حفته
کند و استعمال اشتریه و لها باث بارده رطبه کند و علاج صندله رقیق
باشتریه بارده رطبه کند و اگر غلیظ باشد بادویه مسهل کند و اگر رطبه باشد
جمع میان مسهل و ضد کند و اگر ضادی از صندل و ورق کل سرخ و آب کشیر
و عرق کاشنی و سرکه انکور یا از بنفشه و اکلیل الملک و یا بوخ و خطمی سازد
و استعمال کند نافع باشد و اگر مطبوخ فاکمه را با سورنجان محض بنوشد صندل
و اگر ضادی از برزق طون و آب عنین اشتریه و سرکه و آب کدوی نازک و آب خیار تاز

باز

ببازد و استعمال کند نافع باشد و چون مدت چهارده روز بگذرد
و اندکی مسکین پذیرد هرگز نگیرد و عضو خطمی و بنفشه و کپک و یا بوخ
و بوز اشتریه کند و در ابتدا مرض باید که مدارا کند و شراب بنفشه بنوشد
و اگر شیره تخم کاشنی باشد و عنین اشتریه بنوشد یا با شیره خیار شیر
باز نافع باشد و غذا مایه الشعیر با خرمن پیچ و استغناج بنوشد و باید که
استعمال اطلیه خارده و مخدره نکند زیرا که از وی خارده جنازه بند و مخدره
حاجس و متعاند و از استعمال اطلیه خارده نیز در اول امر مجزی باشد و چون
حاج و آب گرم نکند بنا بر آنکه در طب است و استعمال بز و رقیق نکند و بعد
نصف ماده در وقت استعمال مسهل کبیر باید که در ادویه مسهل سورنجان و بو
داخل کند و در زمان مرض استعمال ادویه ضعیفه نکند مبادا ماده مرکب
در آید و با سنا ملدفع نشود و اگر در وجه مفاصل بارد و در رارض رطبه
شراب مسهل و استعمال حفته سود مند نبود بلکه شرب ادویه مؤثره نافع
خاصه در نفوس حار و بعضی از اربان نجینه باشد که مجمل شرب مسهل نکرد

و باید که استعمال مبدانات و رادعات با فراط نکند مگر ماده ملدفع باشد
و در ضرر عرق النساء اصلا در اول حال استعمال رادعات نکند زیرا که قوی
حسین ماده مسکود و در عرق بدن بلکه بنفشه بون کوشد و اما در آخر
باید که استعمال محلات و ملطفات کند و ماده را از عمق بدن بظاهر جلد
آورد خواه بسبب استعمال اطلیه و ضمیره و خواه بسبب حجامت و در
استعمال سیر و پیاز کند در ضاد و بیروعات نیز مانند شیره درخت ابجیر
و باید که قبل از شقیه بدن استعمال محلات قویه نکند مگر مادی که در
که مواد لطیفه مندرج شود و مواد کثیفه باقی ماند و باید که این رعایت در
کند خاصه که ماده لزج با ماده سوداوی جمع بود و هرگاه که جمع است در
استعمال مسکنات کند شراب و ضاد و استعمال مخدره چون ضرورت
آن قدر باید کرد که سورب و جمع را تسکین دهد زیرا که بسیار باشد مخدره
موجب غلظت و احتباس ماده کرده و صاحب مفاصل سوداوی را
اصلاح حال کند و فرطیت بدنش منطبات نماید و یقین بدن با عنین ملکین

از صندل

و در غلظت نماید و باید که از خوردن لحم مجزی باشد خاصه در مفاصل
بارد و اگر ضرورت افتد گوشت بیک و گوشت طبع سرد و گوشت آهوی
نافع باشد و اگر چنانچه بوج در دپشت بدید باید و بعد از آن بر سنا منقل
کردد از آن جانب که زیاده در دکنند و میل صراط بدو اکثر باشد هر آینه فصد
و در مرض مفاصل استعمال فصد و مسهل در فصل ربيع کند و بعد از شرب
تقویت عضو علیل بادویه قابضه کند تا قبول فصول نکند مگر آنکه پوست
عارضه گردد و در موسم ربيع و فصل شفا استعمال سوار کی کند بیک
بوز فراط مبادا ماده نفوس نکند و باید و استعمال از همان خرچیه کند
و استعمال از همان خرچیه کند و از خوردن فدیید و هر چه شور باشد و از
بتول و خریره و آشنامیدن آب بسیار و از اسنلا و حجامت و حجام مجزی
باشد اما حجام گرم نافع باشد و از آخر مرض و حجام گرم نفعایت ضرر
زیرا که محلل اخلاط و تویج مسام باشد و هرگاه که بر سر امثلا خواب کند
ضررش از جهکی فروزتر باشد اما مسهل رقیق که اصحاب اوجاع مذکور

نافع بود آنست که فرا گیرد از جینیل که در دم و از قتل نیم درم و از کون
کرمه در درم و از غنای قوی نیم درم و از لیس قوی نیم درم و از کون
آب بپزد و هفت کند و چاشنی شکر بنوشند و اینست که گفته اند
و از جینیل در درم و از هر یک در درم و از صبر نیم درم و از کون
و بگوید و هفت کند و در آب بپزد و بنوشند و اگر کون در درم
و بوزیدان و قفسل و جینیل و انیسون و تخم کزبروی اجزا مساوی
بگوید و فرا گیرد و هفت کند و بپزد در غسل صابون بنوشند و هر روز
بگذرد که آنست که نافع باشد و اما معنی که در درم و جینیل
رطب و صبر و کون و غنای قوی باشد آنست که فرا گیرد از هر یک نیم درم
از هر یک چهار درم و از نظرون و سفوف یا ندر نیم درم پس هفت کند و در
و در عصا در کون یا در عصا در سلق نیز کند و بگوید و هفت کند
که موجب قطع و قطع ماده شود و اگر در اول فصل ریه استعمال کنند نافع باشد
و اما عصا در کون و جینیل و قفسل و صابون و نظرون و غنای قوی نافع است
تا آنکه

نکته آنست که فرا گیرد از جینیل که در دم و از قتل نیم درم و از کون
کرمه در درم و از غنای قوی نیم درم و از لیس قوی نیم درم و از کون
آب بپزد و هفت کند و چاشنی شکر بنوشند و اینست که گفته اند
و از جینیل در درم و از هر یک در درم و از صبر نیم درم و از کون
و بگوید و هفت کند و در آب بپزد و بنوشند و اگر کون در درم
و بوزیدان و قفسل و جینیل و انیسون و تخم کزبروی اجزا مساوی
بگوید و فرا گیرد و هفت کند و بپزد در غسل صابون بنوشند و هر روز
بگذرد که آنست که نافع باشد و اما معنی که در درم و جینیل
رطب و صبر و کون و غنای قوی باشد آنست که فرا گیرد از هر یک نیم درم
از هر یک چهار درم و از نظرون و سفوف یا ندر نیم درم پس هفت کند و در
و در عصا در کون یا در عصا در سلق نیز کند و بگوید و هفت کند
که موجب قطع و قطع ماده شود و اگر در اول فصل ریه استعمال کنند نافع باشد
و اما عصا در کون و جینیل و قفسل و صابون و نظرون و غنای قوی نافع است
تا آنکه

دری غسل بدان مخلوط سازد و نویسی دیگر بر آتش زغال بپوشد
و فرود آورد و بگذارد تا صاف نشود و استعمال کنند و اما این
بر وضاحت روغن جینیل و روغن چندید نیز در روغن قسط در روغن
خردل مفید باشد و نظری که ممکن باشد مثل جوز و برنج و غیره
که بپزد و نافع سازد چنانچه نافع شود و مجروری را نیز مفید بود یا بر روغن
و شنبلیله و سداب و ورق غار و کون و لیس و از استعمال کنند و
که ممکن است و جینیل نافع بود آنست که حلیه نیم کوفته در روغن جینیل
و بعد از دو روز استعمال کنند و اما هر یک که در همین موضع در روغن
بگوید و این در و در اول حدوت علی نافع بود و اگر روغن را باشد و بناید
از زنبق و کرفس و آرد حلیه و آرد نخود و غسل ضمیر و باندگی از روغن
خامهای سازد و استعمال کند و اما قناری و جینیل و کون و لیس
در عفران بود که بیشتر کون و با قدری مغز نان مخلوط سازد و صبار کند
و ورق جنس یا ورق سلق بر بالای آن اندازد بخای پند و اگر از بزرگ
و نون

و ایرون و مغاث و برزقون و فافا فافا صی سازد و بیشتر کون و لیس و طلا
کند نافع باشد و اگر کون فطو نراد آب گرم نغز پساند و بر روغن کون
مخلوط سازد و بگذارد که سرد شود و طلا نماید بغایت مفید باشد و اما
علاج زنجی و تسکین دهند که از تخم بود آنست که فرا گیرد از جنطیانا
و با خواص و زراوند و فودج و مغاث و برزقون و سورخا و بوزیدان
از هر یک یک کوب و از ایون بوزن سد اجزا و هفت کند و بگوید و مطبوخ یا
نغز پساند و بنوشد بغایت نافع بود و علاج ضرر از بمرقات و مرطبات
کند و در الحام حریبه و فواکه حریبه و شوره و ماله الشوره بود و استعمال
نمونه نایض کند مانند صندل که بکلاب حله کرده باشد و اگر چنانچه
بسیب استعمال بمرقات از زیت یا بد هر ایند استعمال مرچیات کند
مفلور و غنای کل و کون عصا در برک فی نرا طلا کند یا نظری از بلوط
استعمال کند نافع باشد و اگر احتمال بمرقات داشته باشد و به نغز و
مختر نشود باید که از آب کاشنی نیز و آب غنای شنبلیله و آب جینی اجزا

و آب خرفه و آب گدو طلائی سازد و استعمال کند و اگر از شخم صمادی
سازد نافع باشد اما آنها بخطی و لعاب بزرگ قطون با قوی باشند در
و اگر قدری از صبر و زعفران فرا گیرد و در آب کاشنی نازک حل کند و طلا کند
در ضرب منافع و نفوس و عرق النساء بحار بغایت مفید بود و باید که از خام
درین مرض احتراز نماید و اما ادویه مسهل نافع بضر صماد است که فرا گیرد
هلیج زرد بوزن سه درم و از سورنجان و بوزیران از هر یک بوزن سه درم
و از کرفس و انیسون از هر یک بوزن دو درم پس همگی را بکوبد و در سرکه آب
بششد و هر روز بوزن دو درم بنوشد و اگر از سورنجان بوزن دو درم و
بوزن یک درم و از کباب بوزن سه درم و از شکوگر بوزن سه درم فرا گیرد و در
سازد و بوزن سه درم در صبح بنوشد نافع باشد و شراب زرد بنوشد
که مفید باشد و کیفیت طبع این شراب آنست که از گل سرخ نازک بوزن یک درم
فرا گیرد و بکوبد و آبش را بگیرد و در دو شل آن از غسل صلیغ بنوشد و بغلام
بوزن یک درم و نیم حمزه یاد روی آن کند و هر صبح قبل از خوردن غذا

بکوبد

کوبد که از آن بنوشد و از جمله نفواعت مفیده آنست که تمهیدی را با شیر
خیار شنبلیله و سبزه و صاف کرده بنوشد یا آنکه شیر خیار شنبلیله با
رازیانه و آب کاشنی بنوشد و اگر چنانچه خمی عارض نباشد هر اینها از
هلیج و شاهزنج و اجاص و تمهیدی و سورنجان و ورق گل سرخ مطبوخ
بسازد و صاف کرده باشد مکرر بنوشد و غذا از جنس بارد غلیظ
بنوشد مانند عدس که بسرکه تخنه باشد و جمیع ادویه معتدله دم مالد
نمیزد باشد نافع بود و از فوکه امرد و واکو و سیب و آنا و شفتالو و نافع
و باید که سسته ناند که کرسنکی نمر میرساند اما علاج منافع متجده و تخنه
آنست که ادویه محله و ملیحه را با یکدیگر وضع کند و استعمال نماید زیرا که مزاج
و ماده هر دو گرمند و صفات آن که در اوجاع منافع بارد غلیظ ذکر کرده
استعمال نماید و نظول آن که در روی فودنج و حاشا تخنه باشد مفید بود در
تجربه و اگر فودنج و حاشا را در سرکه بپزد و صفا کند نافع باشد و باید که در
منافع تخنه استعمال حر و خات کند و فی الجمله سبب حدوث منافع و نفوس

و شدت وجع و ضرر آن باشد علاج جگر اولاً بقصد کند و شراب تخنه و نفوس
بیکار بنوشد و استعمال تخنه لینه نماید و اگر حفته از قسط و آب فودنج
و شکوفه از تخنه نافع باشد و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی لوز و قلت
الانس بود و منفع شده از چیزهای گرم و قلت وجع در فصل تابستان
و اگر در وجع و اشتداد مرض در زمستان علاج جگر شراب مغلی و منفع کند
و اگر در آب اصول و سبکی بن عضل و بزوری نافع بود و چون خلط بلغم
همگی خصوصاً در جگر را با سورنجان بنوشد که اسهال واقع شود و غذا
خود آب با غسل باشد بنوشد و آش رشته نافع بود و ناضر درت نشود
کوشش نخورد و بعد از چند روز که ماده با منفع منع شده و شسته کوبد
با خرد و در چینی و بزربش بنوشد و اگر خرد و سبزه با خرد آب و زیره کرا
بنوشد عجوز است و کل انبیین و چون فلاسته و نریاق فاروق و نریاق ارجم
نافع باشد و ندهمین بروغن فسط و روغن باجوخ و روغن فریون کند
و اگر صمادی از حلیله و اکلیل الملک و سورنجان و بزربتان و عسل شامی

عرق النساء یا صماد بود یا دم یا بلغم یا گرم باشد و این تخنه کمتر بود و از
بلغم صرف و سورنجان غلیظ باشد یا از جگر باشد یا از بزورفت و باید
پس از آن صماد باشد علامتش ضعیف لوز و قلت اناس و شدت وجع
بود و بغایت سوزناک و گرم باشد و کم باشد که از صماد صرف بود بلکه
با خرد مزوج باشد و لهذا اول قصد کند و استعمال ادویه و اگر بپزد
رطبه کند و مطبوخ قائم که سورنجان بدان مخلوط باشد بنوشد و اگر از
صندل و ورق گل سرخ و سرکه و آب کشین نازک و عرق کاشنی مطبوخ
یا از تخنه و ورق گل خطی و باجوخ و اکلیل الملک یا از بزورفت و آب تخنه
و سرکه و آب کشین نازک و آب کدو و آب خیار نازک صمادی سازد و استعمال
نافع باشد و بعد از چند روز که در دساکن کرده از خطی و یک و بیفت
و باجوخ قدری فرا گیرد و در لیسنه کند و بر آتش دارد و گرم بر موضع در
هند و علاج این ضرر همیشه علاج حجامی صماد بود و استعمال موی نماید
و بیلبین طبیعت کوشد و اگر از تخنه دم باشد علامتش سفیدی لوز و اناس

نمیزد

و حرم کافوری سازد و کرم کرده استعمال نماید نافع باشد و حمام زيارت
 رساند مگر بعايت بود و آتش نيز بسي کرم باشد که نافع بود و اگر کوبيد ^{سودا}
 باشد علامتش آنست که موضع درد بسان زره کان دروغ کشیده شود
 و گاهی آماش کند علاجش به طبعه افمنون کند با کل الکلیس شکری که برود
 و پرمخ و پسر بط و لعاب جله و لعاب بزگانه و آب خیلند در روغن کند
 بر موضع درد صاف کند و پسر نشسته در آب کرم نشیند و اگر از سوزن جرات
 و بوزیران و شیخ حسنظل از هر یک یک انگه و از صبر و عصاره بوق و لافس و پندیم و دم
 و از نریدر ایض بگذرد و از غلظت و دم و از نریدر هندوی بگذرد که با کوبیده و
 کوبیده و در عسل صاف نمیشد و جدا سازد و در رسام چسبک که در قند
 حاجت نموشد نافع باشد و ندهین موضع بر روغن فرمون و روغن آلبومین ^{کنند}
 و این علاج حجامی سوداوی بود بدین ضرر نافع باشد و اگر از خراش ^{باشد}
 علامتش آنست که موضع وجع بعايت کرم بود و سرخ باشد و سخت درد کند
 علاجش علاج حجامی صغری بود و این دو قسم را یعنی سوداوی و صغری ^{چسب}

بزر

بشرب مسهل نشت و اگر از برودت یا از یلبد بود علاجش و علاج
 حجامی بلغمی باشد و بر روغن حنا و روغن سداب ندهین کند و اگر
 عاقرقرا و بوزق را بگوید در سر که بپزد و وضاد کند نافع باشد و بدینکه
 در موضع مفاصل که کردن از شرب مسهل بهتر بود و استعمال حنظل که با و
 سوزنجان مخلوط باشد نافع بود و باید که از هر چه ترش باشد محضتر کرد
 و از شرب خمر مجتنب باشد و بقلبت غذا افرا نماید و بر سر سیری و در اینند
 کوبید طعام باید که تخام نرود و آب کم بنوشد و جماع و حرکت فاحش
 در آن رساند و باید که دو بند و وجه مفاصل معرق النساء و نغز من استعمال را دعا
 کند زیرا که موجب حبس ماده مکرر در ماده و رقیف در اندام مرضی است
 و حیثات ملینه کند و در ایام نرود و بلدان بارده خاصه که بدن مرضی تر به ^{باشد}
 خواسته زه و خواهر مرد علاجش بعايت صعب باشد بنا بر عرق ماده و لهذا
 فصد عرق النساء از جانب چپ صعبست بنا بر غیبیوت و عرق و عرق و عرق
 که ضرر عرق النساء از دم باشد باید که اول فصد از دست کند و بعد از آن ^{فصد}

کند و قوی کردن و مسهل خوردن درین ضرر نافع بود لکن نفییم ^{مقی}
 اولی باشد و فصد عرق النساء از صاف نافع بود مگر آنکه وجه لا اعتداد
 نبود در جانب و حشیشی که آن زمان فصد عرق صاف نافع باشد با آنکه عرق ^{النساء}
 و صاف هر دو و شبیه یک عرقند بخلاف با سلیق و قینال و در نریدر فصد
 که میان جنصر و بصر بود از با بسی نافع باشد بلکه بنویسند در ضرر عرق ^{النساء}
 این فصد از فصد عرق النساء نافع بود و همچنانچه فصد اسیم در ضرر کبد و طحال
 نافع باشد از فصد با سلیق و گاه در ضرر بلغمی حاجت شود فصد کردن
 بر سبیل تکرار و باید که بعد از فصد استعمال مودان و مشربانی که در او ^{صاف}
 مفاصل بلغمی ذکر کرده شد نماید و استعمال نخازات و نظرات ^{جمله} نماید و ^{صاف}
 که جذب ماده از عرق بدن بظاهر جلد کند رایشه آنست که فرایک و از بز رسلا
 بری و حب الغار و الخمدان و شیخ و شیخ حسنظل و ناخزاه از هر یک بوزن چهار ^{درم}
 و یکی را بگوید و در عسل و سر که بشرد و استعمال کند و عرق ^{مخمر} منبسط
 استعمال نماید ما و ام که شد نباشد جدا و اول شود و اگر از زنف و لبریت قدری

ناید

فرایک و سختی کند و در کلاب بشرد و بر نشسته کلاه طلا کند نافع باشد
 و چون پسند که ماده از دم مسطبر بود و در مفاصل راسخ شده یا از بلغم
 غلیظ زجاجی بود که در حقه نقش کاه مضمب شده پس فرایک
 از صوم زرد و مضمق بوزن پلست درم و از عسل انبساطی بوزن پنج درم
 و از تخم رنجان بوزن سه درم و از نسوس و یازرد و نریدر از هر یک سه درم
 و آن نظران پنج درم و یکی او بید را بگوید و طلاین ساخته استعمال کند
 و از جنوبات نافع حب سوزنجان و حب شیخ طرخ و حب ایارج ^{هر سه}
 بود که در موسم ریح بنوسد یکی را که از امراض و قویه و ای باشد و آن ^{نشت}
 از اتساع عروق ساق و قدح بسبب نزول دم و فشب اکثر از دم سوداوی
 بود و گاه از خون صاف غیر سوداوی یا از خون غلیظ بلغمی حادث کرد
 و علمی ای حال از عفونت خالی باشد و الا لازم آید که درم و قوح بدیدر بسبب
 عفونت و اکثر این ضرر عارض پیکان و پبادکان و حالمیان و چاشان
 و آنان که دایم نخمدت ایستادگی دارند شود و فشب اکثر از غلیظ ^{رض} کرم

خلطی کزنده علاجش به ملینات و میراث کند و خشک کردن
 چون عارض بدن گردد بدینا بخارش در آورد و بعد از آن درین
 سوزشی و المی طاری گردد و سبب حدوث این ضربه یا ماده حار
 بود یا ماده حار دومی یا سوداوی کزنده علاجش به غلیظ
 و اعتدیه باره رطبه معتدله و اما تا حسن عبارت از آنست که با
 در بدن متعده گرداند و کویا چنان باشد که سوزن بر بدنش
 باد و به واشره مخلد کند و اما رطوبت در دست که کوشش
 گرداند و لون بدن تغییر ندهد و گفته اند که در دست
 حرارت همراه نباشد و سببش بلغم باشد علاجش به
 و اما کاسریادی باشد استخوانها را در هم کشد و شکند
 و پزیده استخوان باشد علاجش بادویه کاسره کند و اما ضایع
 چون عارض گردد اعضا را در هم بشکند و مانند ضرب کابوس
 ماده بود که بتوان نیامده باشد و اما متعده دردی باشد که
 از کوب

از کوبه منفرق سازد و سببش یا باد بود یا گرمی شد و اما ضربان
 دردست که در تجاویف شرايين باشد متعده است که حرکت قبض و بسط او
 غیر حرکت طبیعی باشد و سببش حدوث ماده حار بود و این ضرب در هنگام
 صحت بدن نیز عارض گردد لکن ضرب نام نداشته باشد و اما تشنگی در دست
 موجب گریه بدن کرده و سببش ماده گرمی یا غیر گرمی باشد در خصوص
 استخوانها علاجش به دفع مواد مؤثره و غیر مؤثره کند و اما تاف
 در حدوث المیت در بدن که کویا اعضا را سوراخ میکند و اکثر
 فاصله باشد و سببش ماده غلیظ بود که در عضو غلیظ مانده و در
 علاجش به محلات مواد و لطافات کند و اما مسلی
 کویا صاحب وجع پندارد که بحواله دوزی اعضا
 مکنند و سببش ماده غلیظ باشد که در بدن تخمب شده
 با غلظت محل باشد علاجش به دفع مواد استخوان در میان حیات و انفس
 و کیفیات و معالجات آن بدان عاقل الله عن الذی اولی بالمسئلات و بحال

عن شروء الحیات که حتمی عبارتست از حدوث حرارت خارج از طبیعت
 منبعت گردد از قلب به شرايين و از شرايين بساثر بدن پس اگر اول روح
 گرم سازد حتمی حادث گردد و اگر اول خلط را گرم سازد بنوعی
 متعفن گردد آنرا حتمی گویند و اگر اول اعضا را گرم سازد آنرا حتمی
 دمی گویند و اگر بلغم متعفن گردد هر اینه خلط صفا باشد در ریه و کما
 حتمی دمی باشد و از بدن هرگز حادث نمیشود و طبیعت غیر حتمی
 یا بس باشد و اگر متعفن نکند در برغان حادث گردد و اگر صفا در بر ریه
 متعفن گردد و تعفن در ریه و کویا حتمی حتمی است این چنانست که در
 بکروز آید و بکروزه و اگر متعفن نکند و در محل حادث گردد در
 یاد کبر باشد آنرا حتمی حتمی گویند و اما در سودا چون متعفن گردد و در
 بدن و در ریه کما باشد و با فرط بود حتمی دمی لازم حادث گردد و در
 و اگر از بر ریه کما باشد و در ریه عضو بود پس اگر متعفن گردد حتمی دمی
 عارض گردد یعنی در روز بیاید و بکروز آید و این را منزه خوانند و اگر خلط
 یا پیشتر

یا پیشتر از دو خلط متعفن گردد آنرا حتمی خوانند و اگر صفا و بلغم بود
 متعفن گردد آنرا حتمی خوانند و کویا حتمی خلط صفا در ریه و عضو
 مجمع گردد و اگر گرمه سودا در ریه عضو بود و متعفن نکند از آن ورم
 حادث گردد و اما بلغم اگر در ریه کما باشد و متعفن گردد در ریه حتمی
 لازم عارض گردد یعنی هر روز آید و نوبت و اگر متعفن نشود استسفا
 حتمی بدید آید و اگر در ریه کما باشد پس اگر در ریه عضو باشد و متعفن
 حتمی بلغمی نایب عارض گردد یعنی نوبت آید و اگر متعفن نکند و در ریه حتمی
 حادث گردد و اما خون کویا پس اگر در ریه کما باشد و متعفن
 بود و سبب کثرت کیفیت بر حال طبیعت خود باقی ماند و خارج از حتمی
 طبیعی باشد هر اینه موجب املا گردد و اگر کیفیت خود باقی ماند و خارج
 از حتمی طبیعت باشد پس اگر سخونت پذیرد هر اینه موجب حدوث حتمی
 مطبق گردد یعنی نام آید و نوبت باشد و طبیعت مطبق حتمی یا بس بود
 و اگر متعفن گردد در ریه حتمی مطبق از جنس حتمی متعفن حادث گردد و اگر خون

بشربت بنوشد و بر سر طلا کند و ندر پیر بخوانی باشی و ارهان مرطوب کند
مانند شراب غنچه و روغن بنفشه بادام و شراب نیلوفر و روغن نیلوفر و لعلها
باشک و عرق پند و کاشی و آب برف و زخ بنوشد و اگر از راه عطو
بود عیشی که تخم کاشی و شیر تخم خیارین و طباشیر و شکر بنوشد و اگر آب
گدوی نیز آب خرفه باشک و کمر بنوشد نافع باشد و در مواضع بازده
و از آنکه سبب و لغو رود و خیار از آن بنوشد و برک بد ناز و کل نیلوفر
نار و بنفشه ناز و رابعه و طلائی از سرک و کافور و کلاب و صندل بسیار
و بر روی جگر و سرد لنگار و ندهمین سر و نافع بر روغن بنفشه بار کمر
و در مواضع خیارین خاصه با فرض طباشیر کافوری در شراب بنوشد و کاشی کل
و بنوشد و چون شراب عارض شد بعد از نخران خنک رود و طلائی از سرک
هضم خنک کند باید که در روز چهارم نفع خنک رود و اگر در چهارم نفع
در روز پنجم نفع خنک رود و اما علامت خنک بلغمی قلک خنک است و کثر نشتری
باشد و رنگ بول اندکی بزردی مایل باشد و کاه باشد که سید عنون خط

حار

مایل سرخی باشد و بنضری ضعیف و نرم و مختلف بود و طبیعت بالینف باشد
و کم نشسته کرد که با بلغم شور غالب بود و هرگاه که این گونه در وقت
پیشین بگرد هر ایند بدن تغییر کرده و کاهل شود و اما بنفشه کثر بنوشد این
شب در شب باشد و چون شب آید در لراخفان عارض گردد و اشتهای ساقط
شود و مدت شانزده ساعت امتداد یابد پس علاجش آنست که اولاً
استعمال منجمیات بلغم کند و بعد از آن ادویه مسهل بنوشد و از قصد و
مختر باشد و چون طبیعت را فاضل عارض گردد باید که با بلغم شور و خنک
حار بنوشد و از آنکه سبب بروری یا عنصلی عرق کل بنوشد و عرق
کاشی و عرق کل باشد با بلغم بنوشد و شراب اصول مفید بود و از آنکه سبب
و بر کفرین و زرد را زبانه و بر سر میاوشان و پوست نیم کاشی مقلی سازد
و بنوشد و بنوشد و بعد از گذشتن بیست روز شراب بنوشد اصل هفت
یا قرص زرشک را ونده بنوشد و غذا در چند روز ما الضمیر باشد
بادام و اسفناج بنوشد و بعد از این غذا چون دوسه روز بگذرد آش رشته

حب صبر بنوشد و نامدث پست و چهار روز نکند و نفع نرود و اما طلا
جای سوداوی آفت که چون بگرد در اول نوبت کثر بلغم در آورد
و چون ماده نفع پذیرد بنفایت لرزنده باشد و حرکت بنضری اختلا
باید آید و صلابت پیدا کند پس اگر صاحب بنفصا فند بکند و بعد از آن
استعمال ادویه مسهل نماید مانند طبیعت افیمون و فروع نافع و از آنکه
شراب نیلوفر و شراب خاصه با عرق کل و کاه زبان نافع بود یا شراب
لیو یا شراب شاهزاده و عرق کل و کاه زبان و شراب سبکچین در بعضی
حیثه باشد و در روز نوبت نباید که اسماک کند و بعد از فراغ مزور
اسفناج یا آش رشته بشیر بادام بنوشد و در وقت نوبت نباید که
جینی بنوشد نافی کند هر ایند تسکین یابد و بعد از آن که قی کرده باشد
کاشک و آب شراب لیو و عرق کل و کاشی بنوشد و در روز راجح
رشته با جوار مزخ و اسفناج بنوشد و نان مطلقا نخورد و نفع حنظل
در آید و آب عندل بریزد و چون فبض عارض گردد اسفناج شاف

باشیر بادام و شکر بنوشد و بعد از چند روز دیگر آش رشته با جوار
و حصطکی و دارچین بنوشد و اگر حرارت با فراط باشد باید که اشیر
و اعدیه حاره بنوشد بلکه در هر شب هفتکام خواب شیر تخم خیار
بالقالب بوز فطون و شراب سبکچین ساده بنوشد و در وقت ظهر
همچنین و ندهمین شرمعه بروغن کل سرخ و روغن بنفشه مادام که در
تخم سهند و حصطکی چوشیده باشد و اگر تخم کل و افستیمون و فلفل
را فرا کرد و بگوید و باروغن کل بنامزد و بر سر طلاء نافع باشد
و چون علامت ظهور تب باز داند پس از بزرب شیف و عرق السوس
و تخم بزرب قدری فرا کرد و همگی را بگوید و در سبکچین ساد بنوشد
و ضاف کرده بنوشد هر ایند قی کند و تسکین یابد و اگر مسهل ضرور
افتد فرا کرد از غاریشوک یکدرم و از هلیج کالی نیم درم و از راوند
و بزرب کشوت از هر یک نیم درم پس همگی را بگوید و در شراب اصول
بشربت بنوشد که نافع بلغم باشد و چون بدین ادویه منصفه نکند باید
جم

دراول حدوث مرض غیبتی که در مریض پیدا شود که بر سر وی بر وی عظیم
هر این حالت دلیل عدم سلامت باشد یکی دیگر از علامات آنست که
چشمان مریض هم بپونند مادام که در حالت نوم بدین معناد نباشد
و این بر ضعف روح دلالت کند یا بر تشنج و اگر ضعف بدن با این جا
مفازن گردد و هر اینه موجب هلاک شود و اگر یک چشم مریض کوچک کرده
و دیگری بمغاک رود دلیل هلاک باشد و اگر در دو چشم مریض سرخ
از رو صاف بیرون نباشد یا بسبب خلط بسیار بود که در سر مریض
شده یا از حدوث اورام حارّه باشد و این در وقت بریدی دلالت کند
بقوله اطراط و اگر چشمان مریض نیره کرد یا مایوی یا جود کرده و هر اینه
موت باشد و حرکت کردن چشمان و جمدن مادام که نه بسبب زهر بود
باشد هر اینه دلیل ابتلاء ورم راغی بود و هر گاه که آب از دیده مریض
گردد خاصه از یک چشم او و این صورت نه در وقت بخران بود یا فریب بخران
پسند وجود دلیل بگوهر اینه بد باشد و در امراض حاده چون بر مریض کوب
غالب

غالب گردد بر فساد مرض دلالت کند و بر ضیق نفس و جنون شاهد
باشد و هر گاه که در امراض حادّه در چشمان مریض چرک سفید بسیار
خانه عنکبوت یا بر مثال ابوی بدید آید و از پیش مردمک برود و در اطراف
اجفان ممکن گردد مادام که در عارض نمود هر اینه دلیل موت باشد و اگر
در زیر چشم مریض بثره بر مثال وانه عدس بدید آید دلیل بود بر موت او
بعد از مدت ده روز که بگذرد و درین مدت پمار را از زوی شیرینی با
یکی دیگر از علامات بدانست که پمار نفس از راه بینی کشد و در لب حار و آب
از بینی او چکیدن نیزه و از استنشام نوبهای شد و نیز عطسه نکند و بدو
عادت دایما آنستند در پی کند و آب از پیشش روان کرده و هر اینه
بد باشد و اگر صدق گوش مریض در هم کشیده شود و فرم پیش گوش لبو
طاری گردد هر اینه دلیل بر هلاک او گردد نیز از گوش عارض گردد
هر اینه ممکن باشد مگر آنکه زیم چرک از گوش مریض روان گردد که دلیل
خلاصی بود مادام که پیر باشد یا اگر جوان بود با وجود این حال دلیل بر هلاک

عده است

یکی دیگر از علامات جاویدن دندانها بود بخلاف عادت و این دلیل
بر طاری شدن علت جنون در او و او از حدوث مرض و خودی بیگنا
شود و در امراض و حیات حاده چون رطوبات بزجر بر روی دندان
مریض ظاهر گردد دلیل خطر باشد و هر گاه که دندان مریض بسز گردد
یا در شب نیز زبلن مریض سیاه شود دلیل بد باشد و اگر با این حالت
جرم زبانها پیوست و خشونت مفازن گردد دلیل هلاک باشد خاصه در
جهان مریض و در امراض حاده چون بهمای مریض کشاده مانند یاد کرد
بچیده گردد هر اینه دلیل هلاک باشد و چون لب مریض را در امراض
و حیات حاده شفاف عارض گردد دلالت بر فساد مرض کند و چون
لب مریض کوزه و سرد گردد دلیل خطر باشد و اگر در لب مریض مرو
دانه نسان نخودی یا بر مثال دانه کدو ظاهر گردد دلیل بود بر آنکه در
و مری مریض بنور بدید آمده پس اگر طبع مریض بعد از حدوث این بثره
به ادویه و اغذیه حارّه میل کند هر اینه دلیل هلاک باشد و هر گاه که
مریض

مریض ورم کند و شکلی نفس عارض گردد بنوعی که بدشواری پرون آید
دلیل خطر باشد و همچنین آنست که نفس مریض گاه گاهی منقطع گردد
و هر گاه که نفس مریض بدید باشد دلیل عفونت بود و چون نفس مریض
بیای پی بر آید دلالت بر شدت حرارت کند و چون نفس مریض بزرگ
و گاه کوچک این حالت بر خبط مغز دلالت کند و در امراض حاده
اگر نفس سرد زنده دلیل فساد بود و در میان نفس زنده اگر آه سرد
و شک مریض از جا بر آید هر اینه دلیل موت بود بزودی و الله اعلم
یکی دیگر از علامات هلاک حدوث خنق باشد در حلق مریض در غیر
اوقات بخران و هر گاه که در مرض خنق کف بر لب آورد دلیل هلاک بود
مرض حاد موجب کج شدن عضو گردن باشد و دلیل خطر بود و چون
در مرض خنق آب جگویی مریض فرو نرود و از دهان یا از سوراخ بینی
آب بیرون نرود دلیل فساد حال باشد و گاه این حالت منجمت گردد
و چون درد عظیم در نایب و از نفس کشیدن عاجز گردد در هنگام خوابید

عده است

هدایت شود و اول روز هفتم با روز بیستم میزد و باید اعلم و احکم و بعد از آن
روز با نیکو رسم در مرض ذات الجنب و ذات الریه زیاد تر است از خود کوفت
بجز آن مان و چون در مرض سل دم منقطع گردد و دم موت باشد و در مرض اسهال
عکس گردد و دم هلاک باشد و در کاه که بر آرزو بر کاه ساه یا بر کاه سینه فرستد و در برون
یا اگر در علاج ریه اضلاقی بر آید این اعضا پیش بر کاه شود پس در حالات
بهرین موت و لالت کند و چون در مرض عرق در صورت غشی بر سبیل تعالی باشد
و سبیلی از اسباب است و لالت کند و موت غشاء و در کاه که در کاه صا
عبارت کرد و در سبیل استرا باشد و کاه دیگر از علامات ریه با این صدا
مقاله کرد و بی خطر نماند که ریه را که ریه حاصل کرد یا که خارج از ریه برزند
که در حیات حال باشد و اگر ریه در سینه بخت باشد یا همان باشد
و این را در هر روز بیستم در عاف طاری کرد و یا خارج بر آید و در
خفت باشد انشا الله که دیگر از علامات است که در اطراف حکم است که
از میان ریه خرابی ساه رنگ بر مثال کرد کانی تر سر برزند و جدا از آن می کرد

پس

پس علامت است که در او با بل فرغ شود این سخت طاری کرد و در خون پهل روز
بگذرد و غیره می دیگر از علامات زنده است که ریه را در ریه خندان خندان
بر آید و کاه سینه و دیگر سینه بر ریه با بل و کاه دیگر سینه ریه را
بگذرد از مدت هفت روز و در علامات این بنور است که در او در وقت
مرض و حالش در دم چنان کرد که دیگر از علامات است که در کاه
از حیات است که در مثال کرد کانی ظاهر کرد و در سینه و ریه را در وقت
است که در او در ریه را در کاه حاصل کرد و در ریه خندان ریه را در
حیوان است که در وقت هفت روز و در اعلم و احکم و کاه دیگر از علامات
است که در ریه را در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در
مرض طاری است که در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در
کاه دیگر از علامات است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه
ظاهر کرد و در علامات است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه
تجربت روز پیش زنده ماند و باید اعلم و کاه دیگر از علامات است که در او در ریه را در

راست و ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
کاه دیگر از علامات است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه
سر برزند و در علامات است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه
از آن خرابی سینه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
می دیگر از علامات است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه
پس علامت است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
آفت که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
تا مدت پنجاه روز پیش زنده ماند و باید اعلم و کاه دیگر از علامات است که در او در ریه را در
بر روی سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
بجز این است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه

است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
علامت است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
می دیگر از علامات است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه
در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
تا مدت بیست و پنج روز پیش زنده ماند و باید اعلم و کاه دیگر از علامات است که در او در ریه را در
در حقیقت از اسباب است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
ناید و در علامات است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
وقات کند که دیگر از علامات است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
یا ظاهر است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
و علامت است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
پس علامت است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
است که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه
و بعد از آن ناید که در او در ریه را در کاه سینه و کاه سینه ریه را در کاه سینه و کاه سینه

آن

عالمی در بی است بر آنجا بخورد بر و از هر یک از اینها که در دست
بمهره باشد زود چینه شود و اگر بر نفس بار و طراکند تا غیغ باشد و مستحق
عضل را و وضع کند در خانه که غریب از او طراکند که در آن است در هر یک از
و با سواست در هر یک از اینها که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
و هاست از هر یک از اینها که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
کرم که در خانه که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
و بیخ را که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
بناز که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
کرم که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
از قوت بیخ با آن آورد و طراکند تا غیغ باشد و مستحق
و هر که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
و حوی را که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
پر لیا که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ

کن

کند که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
و بیخ را که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
بناز که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
کرم که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
از قوت بیخ با آن آورد و طراکند تا غیغ باشد و مستحق
و هر که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
و حوی را که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
پر لیا که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ

در هر یک از اینها که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
و بیخ را که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
بناز که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
کرم که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
از قوت بیخ با آن آورد و طراکند تا غیغ باشد و مستحق
و هر که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
و حوی را که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
پر لیا که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ

وصاع

در هر یک از اینها که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
و بیخ را که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
بناز که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
کرم که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
از قوت بیخ با آن آورد و طراکند تا غیغ باشد و مستحق
و هر که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
و حوی را که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ
پر لیا که در دست باشد و بیخ خدا را که حکم کند بر بیخ

و اگر او را بسوزانند و خاکسترش را بر جگر آفت اندام طلا کنند تا دفع باشد
خاصه در حالت حرکت رطب بسیار گرمی که بزبان یونانی او را استور و کوزیون
گویند و بعضی گویند که بطنیت گرمی باشد و در کتب قدیم گفته اند که چنانچه با زکوة
در روغ عتیمی در خشم است که در کوه کسان شام می باشد و در کتب قدیم است
و طول آن قدر است که بدامت از آن کشت و در روز آن کوه باشد و ظاهرش را غیر است
و رنگ آن دردی بیاورد و در روغ سوسوم گرم و در کتب است و در اقوت در هند
و گرم سازد و در دفع ضغانت و هاضم طعام است و در لطیف اولاد علی بن
و چون با خود نکند و در دفع غنوت طاقون کند و در آن آستن در روز خورد
بسوزاند و وضع حمل سهولت کند و در دفع سم زنگنه کند چون طلا کنند اما صدراع
آورد و هضم آن در دفع کاز یا باه باشد و در دفع و آنکه جوارش در عایت شدت
و در آن روی مسمی گام باشد و چون متاهل گردد تا شولت سبب را اندکی از آن
استعمال کنند بیخ آسفند آن کرد که او را بزبان یونانی فاسی ششان گویند
بطبع و فعل آسفند تا شد بیخ ترکس سده و باغ را یک بند و در کتب قدیم تا دفع

الدرمان

اما این سپان طمان او را قیاسی است و فواید بسیار است و در کتب قدیم است
در قیاسی گرم باشد در روغ اول و لطیف باشد بول را بر ایند و مزاج
گرم را دفع باشد و در کتب قدیم است که در آب و در عسل گوید و در نوع یکی
استانی و دیگری در شتی سرد و تر باشد اما استانی را در طوبت بدست باشد
و در چند نوع تر است حکم را دفع از وی بیشتر است و در فصل آن تا آنکه تر شود
و آنکه حکم را در می سوزاند لکن اثر آن معلوم نکرد و لطیف است از ساق و بیخ خود
که در اقوت دهد و صبر را دفع کند و باغ که بگویند و عصاره او را بخورند
چندانکه که کک بر سر او رود و کله او را بکند و صاف کرده باشد که در صبح
قبل از خوردن غذا و تنه های گرم را از این سازد و دفع سم که با خود رود
اگر در صبح عصاره رعایت باغ باشد و در او باغ حار و چون با دلی با در باغ
با حار باغ طلا کنند تا باغ باشد اما مزاج با در او را در سینه مصلحتش که
و نبات و جوارش باشد و چون بزهر جادو کند و سوزد رساند
و صد آه دشتی نموده موافق باشد از استانی در قیاسی که در اقوت زیاد است

الذبح افی چون او را بگویند و در سوزد و در کتب قدیم است که در طلا کنند
تا دفع باشد و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که کوشش را در کتب قدیم است
و چون باغ سوزد و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
و با آنکه در روغ طمان در روغ عتیمی که در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
میزوج سازد و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
بگویند و با زکوة مزوج سازند و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
بمانیت تا باغ باشد و با کرم عسل مزوج سازند و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
تحلیل کند و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
در وقت صبح قبل از آن که غذا خورد و یا شسته و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
میده باشد و چون در روغ سبب او را بخورد کنند و طلا تا باغ در دفع
و چون او را بگویند و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
که در باغ سوزد که در روغ عتیمی که در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است

بزرگ

حیدر زکوة طلا کنند و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
در قیاسی که در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
نمود و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
تلفع باشد و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
که در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
عصاره سوزد و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
در دفع باغ باشد و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
و لغصانه او را چون با زکوة کلنگ را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
در وقت صبحی را بخورد کنند و چون عصاره او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
در وقت صبحی را بخورد کنند و چون عصاره او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
بهرد و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است
خورد کنند و در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است که او را در کتب قدیم است

خاصه زهر افرو و عقرب بسنج کرم باشد در روزه اولی و شکسته
در ستم و زهر و عقرب کرم باشد در روزه دوم کاسه زنج باده باشد
روزم خلاصه شود و کسب و مخرج باشد تا از خون و بلاغ ازیم را در وقت
کاسه از آن غده و اتفاق کسب خون در روزه از آن در کاسه کسب
بجز شانه و حنظل کرده بسوزند و در آن از رطوبات کاسه پاک
و خون با او هم کشند شری از آن چهار روزه باشد تا در جنتی بعضی
که گزشت در روزه دوم و بعضی گویند در روزه سوم کرم و عقرب باشد
و بعضی گویند که عقرب است متعجب شده چکر و سیر ز باشد و عقرب قلب
و عقده و احش و در روزه سیزده را سوزد رساند و سایر همای بلغمی
و سوزد این را نافع باشد و اما سوزد از این سازد دیدن از وقت باشد
و کسی که از حیای افشاده باشد حواض خود را با عقرب کشته شده یا کاسه
طلا کند عقرب باشد و در کاسه نافع باشد و در روزه و شانه را نافع کند
و صیقل انگار نافع رساند و خوبی که از کواکب خون بخورد تا طلا کنند

از زهره و شانه
دفع کند

کسب و مخرج باشد تا از خون و بلاغ ازیم را در وقت
کاسه از آن غده و اتفاق کسب خون در روزه از آن در کاسه کسب
بجز شانه و حنظل کرده بسوزند و در آن از رطوبات کاسه پاک
و خون با او هم کشند شری از آن چهار روزه باشد تا در جنتی بعضی
که گزشت در روزه دوم و بعضی گویند در روزه سوم کرم و عقرب باشد
و بعضی گویند که عقرب است متعجب شده چکر و سیر ز باشد و عقرب قلب
و عقده و احش و در روزه سیزده را سوزد رساند و سایر همای بلغمی
و سوزد این را نافع باشد و اما سوزد از این سازد دیدن از وقت باشد
و کسی که از حیای افشاده باشد حواض خود را با عقرب کشته شده یا کاسه
طلا کند عقرب باشد و در کاسه نافع باشد و در روزه و شانه را نافع کند
و صیقل انگار نافع رساند و خوبی که از کواکب خون بخورد تا طلا کنند

کرم طلا و ویران و لانه زنده زنده کرم را با فرون آرد و با سوزد و زنده
متعدد و بصورت زنده کرم با زهره و زهره کرم در آن طلا کند و عقرب کسب
سوزد و نافع باشد و کسب و مخرج باشد تا از خون و بلاغ ازیم را در وقت
کاسه از آن غده و اتفاق کسب خون در روزه از آن در کاسه کسب
بجز شانه و حنظل کرده بسوزند و در آن از رطوبات کاسه پاک
و خون با او هم کشند شری از آن چهار روزه باشد تا در جنتی بعضی
که گزشت در روزه دوم و بعضی گویند در روزه سوم کرم و عقرب باشد
و بعضی گویند که عقرب است متعجب شده چکر و سیر ز باشد و عقرب قلب
و عقده و احش و در روزه سیزده را سوزد رساند و سایر همای بلغمی
و سوزد این را نافع باشد و اما سوزد از این سازد دیدن از وقت باشد
و کسی که از حیای افشاده باشد حواض خود را با عقرب کشته شده یا کاسه
طلا کند عقرب باشد و در کاسه نافع باشد و در روزه و شانه را نافع کند
و صیقل انگار نافع رساند و خوبی که از کواکب خون بخورد تا طلا کنند

کرم طلا و ویران و لانه زنده زنده کرم را با فرون آرد و با سوزد و زنده
متعدد و بصورت زنده کرم با زهره و زهره کرم در آن طلا کند و عقرب کسب
سوزد و نافع باشد و کسب و مخرج باشد تا از خون و بلاغ ازیم را در وقت
کاسه از آن غده و اتفاق کسب خون در روزه از آن در کاسه کسب
بجز شانه و حنظل کرده بسوزند و در آن از رطوبات کاسه پاک
و خون با او هم کشند شری از آن چهار روزه باشد تا در جنتی بعضی
که گزشت در روزه دوم و بعضی گویند در روزه سوم کرم و عقرب باشد
و بعضی گویند که عقرب است متعجب شده چکر و سیر ز باشد و عقرب قلب
و عقده و احش و در روزه سیزده را سوزد رساند و سایر همای بلغمی
و سوزد این را نافع باشد و اما سوزد از این سازد دیدن از وقت باشد
و کسی که از حیای افشاده باشد حواض خود را با عقرب کشته شده یا کاسه
طلا کند عقرب باشد و در کاسه نافع باشد و در روزه و شانه را نافع کند
و صیقل انگار نافع رساند و خوبی که از کواکب خون بخورد تا طلا کنند

